

# کتاب خروج

## مقدمه

کتاب خروج دومین کتاب تورات است. این کتاب از نجات بنی اسرائیل از غلامی در مصر به ما سخن می‌گوید. خدا موسی را به رهبری بنی اسرائیل انتخاب کرد تا آنها را از غلامی و مهاجرت در مصر به سرزمین موعود یعنی کنعان رهنمائی کند.

در دوازده فصل اول، کتاب خروج، به بیان وضعیت رنج آور بنی اسرائیل می‌پردازد که در مصر در مهاجرت و غلامی زندگی می‌کردند. خدای قادر مطلق که تصمیم به نجات آنها گرفته بود، با نزول بلاهایی مختلف بر مصریان، فرعون مصر را مجبور ساخت که به آنها اجازه خروج بدهد.

بعد از خارج شدن بنی اسرائیل از مصر، در حالیکه فرعون با لشکرش آنها را تعقیب می‌کرد، خدا آنها را با معجزه از بحیره سرخ عبور داد. اما بنی اسرائیل با وجودیکه به تکرار دیدند که خدا آنها را با معجزات حمایه و کمک می‌کند، باز هم در مقابل او نافرمانی کردند. در نتیجه نافرمانی، آنها بدون رسیدن به سرزمین موعود یعنی کنعان، مدت چهل سال در بیابان سرگردان شدند. در این دوران نسل نافرمان مردند و نسل جدیدی که می‌خواستند از خدا اطاعت کنند بوجود آمدند.

وقتیکه آنها به دامنه‌های کوه سینا رسیدند، خدا در کوه سینا با موسی متکلم شد و به آنها ده فرمان که اساس شریعت موسی را تشکیل می‌دهد بخشید. بر علاوه این ده فرمان خدا توسط موسی به آنها هدایات و اصول پاک و مقدس زندگی کردن را نیز بخشید. مهمترین قسمت این احکام در مورد قربانی‌های حیوانات بخاطر کفاره گناهان شان بود. اگرچه این قربانی‌ها نمی‌توانستند که گناه را برای همیشه از وجود آنها پاک سازد، اما نمونه‌ای بودند از یک قربانی

کاملی که خدا برای نجات همه انسانها از ملامتی گناه تدارک دیده بود. این قربانی کامل در آینده در حال آمدن بود.

## فهرست مندرجات:

- دوران غلامی بنی اسرائیل در مصر: فصل ۱ - ۲
- دوران نجات یافتن از غلامی در مصر: فصل ۳ - ۱۲
- دوران انضباط و دسپلین بنی اسرائیل: فصل ۱۳ - ۱۸
- قوم اسرائیل در کوه سینا: فصل ۱۹ - ۴۰

## مصری‌ها با بنی اسرائیل بد رفتاری می‌کنند

۱ فرزندان یعقوب (اسرائیل) که هر کدام با خانواده خود همراه یعقوب به مصر رفتند اینها بودند: <sup>۲</sup> رئوبین، شمعون، لوی، یهودا، <sup>۳</sup> ایساکار، زبولون، بنیامین، <sup>۴</sup> دان، نفتالی، جاد و آشیر. <sup>۵</sup> تعداد تمام کسانی که از نسل یعقوب بودند، هفتاد نفر بود. یوسف پسر او هم در مصر بود. <sup>۶</sup> با گذشت زمان، یوسف و تمام برادران او و همچنین همه کسانی که از آن دوره بودند، مُردند. <sup>۷</sup> ولی نسل آنها، یعنی بنی اسرائیل دارای فرزندان بی‌شمار و نیرومند شدند و سراسر مصر را پر کردند. <sup>۸</sup> بعد از مدتی پادشاه جدیدی در مصر بر سر قدرت آمد که چیزی درباره یوسف نمی‌دانست. <sup>۹</sup> او به مردم گفت: «تعداد اسرائیلی‌ها خیلی زیاد شده و حتی از ما هم نیرومندتر شده‌اند. <sup>۱۰</sup> اگر جنگی برپا شود، ممکن است آنها با دشمنان ما متحد شوند و علیه ما بجنگند و از این کشور فرار کنند. پس ما باید چاره‌ای بسنجیم و نگذاریم تعداد آنها از این بیشتر شود.» <sup>۱۱</sup> بنابراین مصری‌ها کارفرمایانی برای اسرائیلی‌ها تعیین کردند تا با کارهای شاقه، آنها را ناتوان و ضعیف سازند. آنها شهرهای فیتوم و رعمسیس را جهت مرکز تدارکات برای فرعون ساختند. <sup>۱۲</sup> اما هر چه بیشتر مصری‌ها بر اسرائیلی‌ها ظلم می‌کردند، تعداد اسرائیلی‌ها بیشتر می‌شد و همه جا را پر می‌کردند. این وضع مصری‌ها را به وحشت انداخت. <sup>۱۳-۱۴</sup> بنابراین، مصری‌ها بالای بنی اسرائیل

بیشتر فشار آوردند و آن‌ها را به غلامی گرفته به کارهای بسیار سخت، از قبیل گِلکاری و خشت‌مالی و زراعت وادار می‌ساختند و هیچ رحمی به آن‌ها نمی‌کردند، بطوری که زندگی را بر آن‌ها تلخ ساخته بودند.

<sup>۱۵</sup> پادشاه مصر، به قابله‌های عبرانی که نام‌های شان شِفره و فُوعَه بود، امر کرد و گفت:

<sup>۱۶</sup> «هنگامی که با زنهای عبرانی در وقت زایمان شان کمک می‌کنید، اگر نوزاد پسر باشد او را بکشید، ولی اگر دختر باشد او را زنده نگهدارید.»<sup>۱۷</sup> اما قابله‌ها از خدا ترسیدند و از امر پادشاه اطاعت نکردند و نوزادان پسر را نکشتند.<sup>۱۸</sup> پادشاه مصر قابله‌ها را احضار کرد و به آن‌ها گفت: «چرا این کار را کردید و پسرها را نکشتید؟»

<sup>۱۹</sup> قابله‌ها به فرعون گفتند: «زنان عبرانی موقع زائیدن مانند زنهای مصری ضعیف نیستند. آن‌ها به راحتی می‌زایند و پیش از آنکه ما برسیم نوزاد شان دنیا می‌آید.»<sup>۲۰</sup> چون قابله‌ها از خدا ترسیدند، خداوند به آن‌ها احسان کرد و آن‌ها خود شان دارای خانواده شدند.<sup>۲۱</sup> و بنی اسرائیل هم مرتب زیاده‌تر و قوی‌تر می‌شدند.<sup>۲۲</sup> پس پادشاه مصر، به مصری‌ها فرمان داد تا هر پسر عبرانی را که به دنیا می‌آید به دریای نیل بیاندازند، ولی دخترها را زنده نگهدارند.

## تولد موسی

<sup>۲</sup> <sup>۱</sup> در همین زمان مردی از قبیلهٔ لاوی با زنی که از همان قبیله بود ازدواج کرد.<sup>۲</sup> آن زن پسری بدنیا آورد. وقتی آن زن دید که نوزادش خیلی زیبا است، مدت سه ماه او را پنهان کرد.<sup>۳</sup> اما چون نتوانست بیشتر او را پنهان کند، یک تُکری را که از نی ساخته شده بود گرفت و آنرا با قیر پوشاند و طفل را در آن گذاشت. بعد آنرا در بین نیزار در کنار دریای نیل رها کرد.<sup>۴</sup> خواهر طفل، کمی دورتر ایستاده بود تا ببیند چه اتفاقی برای طفل رخ می‌دهد.

<sup>۵</sup> دختر فرعون برای غسل به دریای نیل آمد. وقتی کنیزانش در کنار دریا قدم می‌زدند او تُکری

را در بین نیزار دید. پس یکی از کنیزان خود را فرستاد تا تُکری را بیاورد. <sup>۶</sup> وقتی تُکری را باز کرد طفلی را در آن دید که گریه می‌کرد. دختر فرعون دلش به حال طفل سوخت و گفت: «این کودک باید متعلق به عبرانیان باشد.» <sup>۷</sup> پس خواهر طفل آمد و گفت: «می‌خواهید بروم و زنی شیرده را از زنان عبرانیان بیاورم تا به طفل شیر بدهد؟» <sup>۸</sup> دختر فرعون گفت: «برو.» دختر رفت و مادر طفل را آورد. <sup>۹</sup> دختر فرعون به آن زن گفت: «این کودک را ببر و برای من از او پرستاری کن. من برای این کار تو مزد خواهم داد.» پس آن زن کودک را به خانه بُرد و به پرورش او پرداخت. <sup>۱۰</sup> کودک بزرگ شد. آن زن او را نزد دختر فرعون آورد. دختر فرعون او را به فرزندی خود قبول کرد و گفت: «این پسر را از آب گرفتم.» پس اسم او را موسی گذاشت.

## موسی به سرزمین مدیان فرار می‌کند

<sup>۱۱</sup> موسی وقتی بزرگ شد، رفت تا از قوم خود، یعنی عبرانیان دیدن کند. او دید که چگونه آن‌ها را به کارهای سخت و شاقه گماشته‌اند. حتی دید که یک نفر مصری یک عبرانی را لت و کوب می‌کرد. <sup>۱۲</sup> موسی به اطراف خود نگاه کرد و چون کسی آنجا نبود، آن مصری را کشت و جسدش را زیر ریگها پنهان کرد. <sup>۱۳</sup> روز بعد برگشت و دید که دو نفر عبرانی با هم دست به یخن هستند. به مردی که مقصر بود گفت: «چرا هموطن خود را می‌زنی؟» <sup>۱۴</sup> آن مرد در جواب گفت: «چه کسی تو را داور و حاکم ما ساخته است؟ آیا می‌خواهی مرا هم مثل آن مرد مصری بکشی؟» موسی ترسید و با خود فکر کرد «حتماً همه مردم از کاری که کرده‌ام خبر شده‌اند.» <sup>۱۵</sup> وقتی فرعون این ماجرا را شنید، تصمیم گرفت موسی را بکشد. اما موسی فرار کرد و به سرزمین مدیان رفت و در آنجا ساکن شد.

<sup>۱۶</sup> روزی موسی بر سر چاهی نشسته بود. هفت نفر از دختران يترون که کاهن مدیان بود، بر سر چاه آمدند. آن‌ها آبخورها را پُر کردند تا گلهٔ پدر خود را سیراب کنند. <sup>۱۷</sup> اما بعضی از چوپانها آن‌ها را از سر چاه دور کردند. پس موسی به کمک دخترها رفت و گلهٔ آن‌ها را آب داد. <sup>۱۸</sup> وقتی دخترها به نزد پدر خود، يترون برگشتند، پدرشان پرسید: «چه شد که امروز به این زودی

<sup>۱۹</sup> آن‌ها جواب دادند: «یک نفر مصری ما را از دست چوپانان نجات داد و از چاه آب کشیده گله ما را سیراب کرد.» <sup>۲۰</sup> پدرشان پرسید: «آن مرد حالا کجاست؟ چرا او را نیاوردید؟ بروید و از او دعوت کنید تا با ما غذا بخورد.»

<sup>۲۱</sup> موسی موافقت کرد که در آنجا بماند و يترون دختر خود صفوره را هم به عقد او درآورد.  
<sup>۲۲</sup> صفوره پسری بدنیا آورد. موسی گفت: «من در این سرزمین بیگانه هستم.» پس پسر خود را جرشوم «بیگانه» نامید.

<sup>۲۳</sup> چند سال بعد پادشاه مصر مُرد. اما بنی اسرائیل همچنان در غلامی بسر می‌بردند و از دست ظلم مصری‌ها آه و ناله می‌کردند و از خدا کمک می‌طلبیدند. <sup>۲۴</sup> خدا ناله و زاری آن‌ها را شنید و پیمانی را که با ابراهیم و اسحاق و یعقوب بسته بود بیاد آورد. <sup>۲۵</sup> خدا، از روی لطف بر قوم اسرائیل نظر کرد و آن‌ها را مورد توجه قرار داد.

## خداوند موسی را دعوت می‌کند

<sup>۱</sup> <sup>۳</sup> یک روز وقتی موسی گله خسر خود، يترون کاهن را می‌چراند، گله را به طرف غرب بیابان بُرد تا به کوه مقدس حوریب یعنی سینا رسید. <sup>۲</sup> در آنجا فرشته خداوند از میان شعله آتش که از یک بوته بر می‌خاست، بر او ظاهر شد. موسی نگاه کرد و دید که بوته شعله‌ور است اما نمی‌سوزد! <sup>۳</sup> پس با خود گفت: «نزدیک بروم و این چیز عجیب را ببینم که چرا بوته نمی‌سوزد؟»

<sup>۴</sup> وقتی خداوند دید موسی نزدیک می‌آید، از میان بوته آتش او را صدا کرد و فرمود: «موسی! موسی!» موسی عرض کرد: «بلی.» <sup>۵</sup> خدا فرمود: «نزدیکتر نیا، کفش‌هایت را از پاهایت بیرون

کن چون جائی که ایستاده‌ای، زمین مقدس است.<sup>۶</sup> من، خدای اجداد تو هستم. خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب.» موسی روی خود را پوشاند، چون ترسید که به خدا نگاه کند.

<sup>۷</sup> آنگاه خداوند فرمود: «من دیدم که قوم برگزیده من در مصر ظلم زیادی را متحمل شدند. من گریه و زاری آن‌ها را شنیده‌ام و از همه رنج و عذابی که کشیده‌اند، آگاهم.<sup>۸</sup> بنابراین، آمده‌ام تا آن‌ها را از دست مصری‌ها نجات بدهم و از مصر بیرون آورده به سرزمینی حاصلخیز و وسیعی ببرم. به سرزمینی که اکنون کنعانیان، حِتیان، اُموریان، فِرزیان، حویان و یبوسیان در آن زندگی می‌کنند.<sup>۹</sup> من فریاد قوم برگزیده خود را شنیده‌ام و می‌دانم که چطور مصری‌ها به آن‌ها ظلم می‌کنند.<sup>۱۰</sup> حالا ترا نزد فرعون می‌فرستم تا تو قوم برگزیده من، بنی اسرائیل را از مصر بیرون بیاوری.»

<sup>۱۱</sup> موسی به خدا عرض کرد: «ای خداوند، من چه کسی هستم که نزد فرعون بروم تا بنی اسرائیل را از مصر بیرون بیاورم؟»<sup>۱۲</sup> خدا فرمود: «من با تو خواهم بود و وقتی که تو قوم برگزیده مرا از مصر بیرون بیاوری، مرا در این کوه پرستش خواهید کرد. این نشانه‌ای خواهد بود که من تو را فرستاده‌ام.»<sup>۱۳</sup> موسی به خدا گفت: «وقتی من به نزد بنی اسرائیل بروم و بگویم که خدای اجداد شان مرا نزد ایشان فرستاده است و آن‌ها از من بپرسند که اسم او چیست، به آن‌ها چه بگویم؟»

<sup>۱۴</sup> خدا فرمود: «هستم آنکه هستم. به بنی اسرائیل بگو که «من هستم» مرا نزد شما فرستاده است.

<sup>۱۵</sup> به آن‌ها بگو: «یهوه خداوند، خدای اجداد شما، خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب مرا نزد شما فرستاده است.» اسم من تا ابد همین خواهد بود و تمام نسل‌های آینده باید مرا به همین نام بخوانند.<sup>۱۶</sup> برو و تمام بزرگان قوم اسرائیل را جمع کن و به آن‌ها بگو: یهوه خداوند، خدای اجداد شما، خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب بر من ظاهر شد و گفت که او ظلمی را که مصریان با شما می‌کنند، دیدم<sup>۱۷</sup> و اراده کرده‌ام که شما را از مصر، که در آن رنج می‌کشید، بیرون بیاورم. من شما را به سرزمینی که حاصلخیز و وسیع است می‌برم. جائی که اکنون کنعانیان، حِتیان، اُموریان، فِرزیان، حویان و یبوسیان در آن زندگی می‌کنند.

<sup>۱۸</sup> آن‌ها به سخنان تو گوش خواهند داد. سپس تو به اتفاق بزرگان قوم اسرائیل، نزد پادشاه مصر برو و به او بگو: «خداوند، خدای عبرانیان، خود را بر ما ظاهر کرده است. حالا ما از تو تقاضا داریم که اجازه بدهی مدت سه روز به صحرا برویم و برای خداوند، خدای خود قربانی کنیم.»  
<sup>۱۹</sup> من می‌دانم که پادشاه مصر تا زیر فشار قرار نگیرد، به شما اجازه نخواهد داد. <sup>۲۰</sup> اما من قدرت خود را به کار می‌برم و مصریان را با کارهای عجیبی که در بین آن‌ها انجام خواهم داد مجازات می‌کنم. بعد از آن او به شما اجازه می‌دهد که بروید.

<sup>۲۱</sup> من قوم برگزیده خود را در نظر مصریان محترم خواهم ساخت. بنابراین، وقتی مصر را ترک می‌کنید دست خالی نخواهید رفت. <sup>۲۲</sup> هر زن اسرائیلی به نزد همسایه مصری خود و یا هر زنی که در خانه او هست برود و از آن‌ها لباس و جواهرات طلا و نقره بگیرد و اسرائیلی‌ها آن‌ها را به پسران و دختران خود بپوشانند و ثروت مصری‌ها را با خود از مصر بیرون ببرند.»

## خدا به موسی قدرت معجزات می‌دهد

<sup>۴</sup> <sup>۱</sup> موسی به خداوند عرض کرد: «اگر بنی اسرائیل سخنان مرا باور نکنند و به من گوش ندهند و بگویند که تو بر من ظاهر نشدی، چه باید بکنم؟» <sup>۲</sup> خداوند پرسید: «در دست چیست؟»  
موسی عرض کرد: «عصا.» <sup>۳</sup> خداوند فرمود: «آنها بر زمین بینداز.» موسی آنها بر زمین انداخت و ناگهان عصا به ماری تبدیل شد و موسی فرار کرد. <sup>۴</sup> خداوند به موسی فرمود: «دست را دراز کن و از دُمش بگیر.» موسی دست خود را دراز کرد و مار را گرفت و مار دوباره در دست او به عصا تبدیل شد. <sup>۵</sup> خداوند به موسی فرمود: «این کار برای بنی اسرائیل ثابت خواهد کرد که خداوند، خدای اجداد آن‌ها، خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب بر تو ظاهر شده است.»

<sup>۶</sup> خداوند بار دیگر به موسی فرمود: «دست را به داخل قبایت کن.» موسی دست خود را به داخل قبای خود کرد و وقتی آنها بیرون آورد دستش پُر از لکه‌های سفید به شکل برف شده بود.  
<sup>۷</sup> خداوند فرمود: «دوباره دست را به داخل قبایت کن.» وقتی موسی دست خود را به داخل

قبای خود کرد و بیرون آورد، دید که دستش مانند دیگر اعضای بدنش صحیح و سالم است.  
۸ خداوند به موسی فرمود: «اگر آن‌ها سخنان ترا نپذیرند و معجزه اول را هم باور نکنند، معجزه دوم را باور خواهند کرد.»  
۹ اگر این دو معجزه را نپذیرند و به سخنان تو گوش ندهند آن وقت مقداری از آب دریای نیل را بگیر و بر خشکه بریز. آن آب به خون تبدیل خواهد شد.»

۱۰ موسی عرض کرد: «ای خداوند، من هرگز سخنور خوبی نبوده‌ام، نه از ابتدا و نه از وقتی که تو با من صحبت کرده‌ای، من در حرف زدن گند هستم و نمی‌توانم خوب حرف بزنم.»  
۱۱ خداوند فرمود: «چه کسی به انسان زبان داد؟ یا چه کسی او را کر یا گنگ آفرید؟ چه کسی او را بینا و یا کور ساخته است؟ آیا من که خداوند هستم این کارها را نکرده‌ام؟  
۱۲ حالا برو، من به تو قدرت بیان خواهم داد و به تو خواهم آموخت که چه بگوئی.»  
۱۳ اما موسی عرض کرد: «نی، خداوندا. تمنا می‌کنم یک نفر دیگر را بعوض من بفرست.»

۱۴ آنگاه خداوند بر موسی خشمگین شد و فرمود: «آیا من نمی‌دانم که برادرت هارون لاوی سخنران خوبی است؟ او حالا به ملاقات تو می‌آید و از دیدن تو خوشحال خواهد شد.»  
۱۵ تو باید با او صحبت کنی و به او بگوئی که چه بگوید. من هنگام صحبت با شما خواهم بود و به شما خواهم گفت که چه باید بکنید.  
۱۶ او سخنگوی تو خواهد بود و به جای تو با مردم صحبت خواهد کرد. آن وقت تو برای او مانند خدا خواهی بود و هرچه باید بگوید به او خواهی گفت.  
۱۷ تو باید این عصا را با خود ببری تا با آن معجزات خود را نشان دهی.»

## موسی به مصر باز می‌گردد

۱۸ موسی به نزد خسر خود یثرون کاهن رفت و به او گفت: «اجازه بده به نزد اقوام خودم در مصر بروم و ببینم آیا هنوز زنده‌اند یا نی.»  
۱۹ یثرون به موسی گفت: «به خیر و عافیت برو.»  
۲۰ موسی هنوز در سرزمین مدیان بود که خداوند به او فرمود: «به مصر برگرد زیرا تمام کسانی که می‌خواستند تو را بکشند مُرده‌اند.»  
پس موسی زن و پسران خود را بر مرکبی سوار کرد و



عصائی را که خدا به او فرموده بود با خود ببرد، به دست گرفت و به طرف مصر برگشت.

<sup>۲۱</sup> خداوند دوباره به موسی فرمود: «وقتی به مصر برگشتی، تو باید تمام معجزاتی را که قدرت انجام آن‌ها را به تو داده‌ام، در مقابل فرعون نشان دهی. اما من دل فرعون را سخت می‌کنم تا قوم را آزاد نکند. <sup>۲۲</sup> آن وقت تو باید به فرعون بگوئی که خداوند چنین می‌گوید: بنی اسرائیل پسر اولباری من است. <sup>۲۳</sup> من به تو می‌گویم پسر مرا آزاد کن تا برود و مرا پرستش کند. اما تو آن‌ها را آزاد نمی‌کنی. پس من هم پسر اولباری ترا می‌کشم.»

<sup>۲۴</sup> در بین راه جائی که موسی خیمه زده بود، خداوند بر او ظاهر شد و خواست او را بکشد. <sup>۲۵</sup> اما صفوره زن موسی، سنگ تیزی برداشت و پسر خود را ختنه کرد و پوست بریده شده را به پای موسی مالید و به خاطر مراسم ختنه‌سوری گفت که تو شوهر خونی هستی. پس خداوند از کشتن موسی صرف‌نظر کرد.

<sup>۲۶</sup> خداوند به هارون فرمود: «به بیابان به استقبال موسی برو.» هارون رفت و موسی را در کوه مقدس ملاقات کرد و او را بوسید. <sup>۲۸</sup> موسی تمام چیزهایی را که خداوند به او امر فرموده بود و همچنین احکامی را که به او داده بود، برای هارون تعریف کرد. <sup>۲۹</sup> پس موسی و هارون به مصر برگشتند و تمام بزرگان بنی اسرائیل را دور هم جمع کردند. <sup>۳۰</sup> هارون تمام چیزهایی را که خداوند به موسی فرموده بود برای آن‌ها تعریف کرد. سپس موسی معجزاتی در مقابل آن‌ها انجام داد. <sup>۳۱</sup> آن‌ها همه ایمان آوردند و چون شنیدند که خداوند به آن‌ها توجه فرموده و از درد و رنج آن‌ها آگاه است، همگی به روی زمین افتاده او را سجده و پرستش کردند.

## موسی و هارون در حضور فرعون

**۵** <sup>۱</sup> سپس موسی و هارون به نزد فرعون رفتند و گفتند: «خداوند، خدای بنی اسرائیل، چنین می‌فرماید: بگذار قوم برگزیده من به بیابان بروند تا مراسم عید را به احترام من بجا آورند.» <sup>۲</sup> اما

فرعون گفت: «خداوند کیست که من باید به سخنان او گوش بدهم و بنی اسرائیل را آزاد کنم؟ من خداوند را نمی‌شناسم و بنی اسرائیل را هم آزاد نمی‌کنم.»<sup>۳</sup> آن‌ها در جواب گفتند: «خدای عبرانیان خود را بر ما ظاهر کرده است. به ما اجازه بده که به یک سفر سه روزه به بیابان برویم تا برای خداوند، خدای خود قربانی کنیم. اگر ما این کار را نکنیم، او ما را بوسیلهٔ مرض یا جنگ نابود خواهد کرد.»<sup>۴</sup> پادشاه مصر به موسی و هارون گفت: «چرا می‌خواهید مردم را از کارشان باز دارید؟ آن‌ها را سرکارشان برگردانید.»<sup>۵</sup> تعداد قوم شما زیاد شده است و حالا می‌خواهید از کار دست بکشید؟»

<sup>۶</sup> در همان روز فرعون به کارفرمایان مصری و ناظران عبرانی امر کرده گفت: «دیگر برای خشت مالی به آن‌ها کاه ندهید و آن‌ها را مجبور سازید که خودشان کاه جمع کنند.»<sup>۸</sup> تعداد خشت‌هایی هم که می‌مالند باید به اندازهٔ گذشته باشد و حتی یک عدد هم کمتر نباشد، زیرا آن‌ها تنبلی می‌کنند و به خاطر همین است که می‌گویند می‌خواهیم برویم و برای خدای خود قربانی کنیم.<sup>۹</sup> این مردم را چنان به کار مصروف سازید تا فرصتی برای شنیدن سخنان بیهوده نداشته باشند.»

<sup>۱۰</sup> پس کارفرمایان و ناظران رفتند و به بنی اسرائیل گفتند که فرعون چنین می‌گوید: «من دیگر کاه به شما نخواهم داد.»<sup>۱۱</sup> خودتان بروید و از هر کجا که می‌توانید کاه برای خود جمع کنید و تعداد خشتها نباید کمتر از پیشتر باشد.»<sup>۱۲</sup> پس آن‌ها در سرتاسر مصر پراکنده شدند تا به جای کاه، خاشاک جمع کنند.<sup>۱۳</sup> کارفرمایان مرتب بر آن‌ها فشار می‌آوردند که تعداد خشتها به اندازهٔ سابق، یعنی وقتی که کاه به آن‌ها داده می‌شد، باشد.<sup>۱۴</sup> کارفرمایان مصری، ناظران اسرائیلی را می‌زدند که چرا تعداد خشت‌هایی که می‌سازند، به اندازهٔ روزهای گذشته نیست.

<sup>۱۵</sup> پس ناظران عبرانی به نزد فرعون رفتند و گریه کنان از او تقاضای کمک کردند و گفتند: «چرا با غلامان خود اینطور رفتار می‌کنی؟<sup>۱۶</sup> کاه به غلامان نمی‌دهند و می‌گویند که باید خشت بسازیم و مرتب ما را تازیانه می‌زنند در صورتی که تقصیر از کارفرمایان خودت می‌باشد.»

<sup>۱۷</sup> فرعون گفت: «شما تنبل هستید و نمی‌خواهید کار کنید. از این جهت است که می‌گوئید برویم و برای خداوند قربانی کنیم.» <sup>۱۸</sup> حالا به سرکار خود برگردید. گاه به شما داده نخواهد شد و تعداد خشت‌هایی هم که می‌سازید باید به اندازه سابق باشد.» <sup>۱۹</sup> وقتی به ناظران اسرائیلی گفته شد که تعداد خشت‌ها باید به اندازه روزهای قبل باشد، فهمیدند که در وضع بدی قرار دارند.

<sup>۲۰</sup> چون از نزد فرعون بیرون رفتند، دیدند که موسی و هارون منتظر آن‌ها ایستاده‌اند. <sup>۲۱</sup> پس به آن‌ها گفتند: «خداوند می‌داند که چه کار کرده‌اید و شما را مجازات خواهد کرد! زیرا شما بین ما و مأمورین فرعون دشمنی انداخته و بهانه‌ای به دست آن‌ها داده‌اید تا ما را بکشند.»

## موسی به حضور خداوند شکایت می‌کند

<sup>۲۲</sup> پس موسی بار دیگر نزد خداوند برگشت و عرض کرد: «خداوندا، چرا با قوم برگزیده خود بدرفتاری می‌کنی و چرا مرا فرستادی؟» <sup>۲۳</sup> چون از وقتی که به نزد فرعون رفتم تا پیام تو را برسانم او با قوم من با ظلم و ستم رفتار می‌کند و تو هم هیچ کاری نمی‌کنی و به داد آن‌ها نمی‌رسی.»

<sup>۲۴</sup> خداوند به موسی فرمود: «حالا خواهی دید که من با فرعون چه می‌کنم. با قدرت خود او را مجبور می‌سازم که قوم برگزیده مرا آزاد کند. در حقیقت کاری می‌کنم که او مجبور شود قوم برگزیده مرا از سرزمین مصر بیرون کند.»

## تجدید وعده خدا به موسی

<sup>۲۵</sup> خدا به موسی فرمود: «من، خداوند هستم. <sup>۲۶</sup> به ابراهیم، اسحاق و یعقوب به عنوان خدای قادر مطلق ظاهر شدم، ولی خود را به نام مقدس خود، یعنی خداوند به آن‌ها معرفی نکردم. <sup>۲۷</sup> با آن‌ها پیمان بستم و وعده دادم که سرزمین کنعان یعنی سرزمینی را که در آنجا بیگانه بودند، به آن‌ها

بخشم.<sup>۵</sup> من ناله‌های بنی اسرائیل را که در مصر غلام و اسیر اند، شنیدم و پیمان خود را به یاد آوردم.<sup>۶</sup> پس به بنی اسرائیل بگو که من خداوند هستم و شما را از دست مصری‌ها نجات می‌دهم و با قدرت خود آن‌ها را مجازات می‌کنم.<sup>۷</sup> شما را قوم برگزیده خود می‌سازم و من خدای شما می‌باشم. وقتی شما را از غلامی مصری‌ها نجات بدهم، آنگاه می‌دانید که من خداوند، خدای شما هستم.<sup>۸</sup> من شما را به سرزمینی می‌آورم که به ابراهیم و اسحاق و یعقوب وعده ملکیت آن را داده بودم. من آنرا به شما خواهم داد تا مالک آن باشید. من خداوند هستم.»<sup>۹</sup> موسی این سخنان را به بنی اسرائیل گفت ولی آن‌ها به سخنان او گوش ندادند، چونکه روحیه آن‌ها در زیر بار ظلم غلامی ضعیف شده بود.

<sup>۱۰</sup> آنگاه خداوند به موسی فرمود: <sup>۱۱</sup> «برو به فرعون بگو که به بنی اسرائیل اجازه بدهد تا از مصر خارج شوند.»<sup>۱۲</sup> اما موسی به خداوند عرض کرد: «در حالیکه بنی اسرائیل به سخنان من اعتنا نمی‌کنند، از فرعون چطور توقع داشته باشم که به سخنان من گوش بدهد؟ بر علاوه من سخنور خوبی هم نیستم؟»<sup>۱۳</sup> خداوند به موسی و هارون مأموریت داد تا به نزد اسرائیلی‌ها و فرعون، پادشاه مصر بروند و بنی اسرائیل را از سرزمین مصر بیرون آورند.

## نسب‌نامه موسی و هارون

<sup>۱۴</sup> رؤبین که پسر بزرگ یعقوب بود، چهار پسر بنامهای حنوک، فلو، جزرون و گرمی داشت. هر یک از آن‌ها جد یک قبیله بود و هر کدام بنام جد خود یاد می‌شد.<sup>۱۵</sup> شمعون شش پسر داشت: یموئیل، یامین، اوهد، یاکین، صوحر و شائول. (مادر شائول یک زن کنعانی بود.) هر یک از اینها جد یکی از قبایل بود.<sup>۱۶</sup> لاوی یکصد و سی و هفت سال عمر کرد و دارای سه پسر بود بنامهای جرشون، قهات و مراری که اجداد قبایل لاوی بودند.<sup>۱۷</sup> جرشون دارای دو پسر بود بنامهای لبنی و شمعی که هر یک دارای قبیله‌ای شد.<sup>۱۸</sup> قهات یکصد و سی و سه سال عمر کرد و چهار پسر داشت بنامهای عمرام، یزهار، جبرون و عزیزیل.<sup>۱۹</sup> مراری دارای دو پسر شد بنامهای محلی و موشی که با فرزندان شان قبیله‌های لاوی را تشکیل دادند.

<sup>۲۰</sup> عمّام با عمهٔ خود یوکابد ازدواج کرد. یوکابد، هارون و موسی را بدنیا آورد. عمّام یکصد و سی و هفت سال عمر کرد. <sup>۲۱</sup> یزهار سه پسر داشت بنامهای قورح، نِفج و زِکری. <sup>۲۲</sup> عزیزیل سه پسر داشت بنامهای میشائیل، ایلصافن و ستی.

<sup>۲۳</sup> هارون با الیشبع که دختر عمیناداب و خواهر نحشون بود ازدواج کرد و دارای چهار پسر شد بنامهای ناداب، ابیهو، العازار و ایتامار. <sup>۲۴</sup> قورح دارای سه پسر شد بنامهای اَسیر، اَلقانه و اَبیآساف که اجداد قبایل قورح بودند. <sup>۲۵</sup> العازار پسر هارون با یکی از دختران فوتیئیل ازدواج کرد و صاحب پسری شد بنام فینحاس. این بود نامهای بزرگان و اجداد قبیله‌های لای.

<sup>۲۶</sup> موسی و هارون همان کسانی بودند که خداوند به آن‌ها فرمود که بنی اسرائیل را با تمامی قبیله‌های شان از سرزمین مصر بیرون بیاورند. <sup>۲۷</sup> موسی و هارون پیش فرعون، پادشاه مصر رفتند تا از او بخواهند که بنی اسرائیل را از مصر آزاد کند.

## فرمان خداوند به موسی و هارون

<sup>۲۸</sup> یک روز خداوند در سرزمین مصر به موسی خطاب کرده فرمود: <sup>۲۹</sup> «من خداوند هستم. آنچه را به تو می‌گویم به فرعون، پادشاه مصر بگو.» <sup>۳۰</sup> اما موسی به خداوند عرض کرد: «خداوندا، تو می‌دانی که من در سخن گفتن کند هستم. پس فرعون چطور به سخنان من گوش خواهد داد؟»

**۷** <sup>۱</sup> خداوند به موسی فرمود: «من ترا مثل خدا برای فرعون می‌فرستم و برادرت هارون به عنوان پیغمبر، سخنگوی تو خواهد بود. <sup>۲</sup> هر چه به تو امر می‌کنم به برادرت هارون بگو تا او به فرعون بگوید و از او بخواهد که به بنی اسرائیل اجازه بدهد تا سرزمین مصر را ترک کنند. <sup>۳</sup> من قلب فرعون را سخت می‌سازم و با وجود معجزات و کارهای هولناکی که انجام بدهم، <sup>۴</sup> فرعون به سخنان شما گوش نمی‌دهد. پس از آن با قدرت خود مصری‌ها را مجازات می‌کنم و قوم برگزیدهٔ خود، یعنی بنی اسرائیل را با قدرت تمام از این سرزمین بیرون می‌آورم. <sup>۵</sup> وقتی با دست

قدرت خود بنی اسرائیل را از سرزمین آن‌ها خارج کنم، آنگاه مصریان می‌دانند که من خداوند هستم.»<sup>۶</sup> موسی و هارون آنچه را که خداوند به آن‌ها فرموده بود انجام دادند.<sup>۷</sup> موقعی که آن‌ها با فرعون صحبت کردند، موسی هشتاد ساله و هارون هشتاد و سه ساله بود.

## عصای هارون

<sup>۸</sup> خداوند به موسی و هارون فرمود: «اگر فرعون از شما خواست که معجزه‌ای نشان بدهید، به هارون بگو عصای خود را در مقابل فرعون بر زمین بیندازد تا به مار تبدیل شود.»<sup>۱۰</sup> پس موسی و هارون به حضور فرعون رفتند و قراریکه خداوند فرموده بود، هارون عصای خود را در مقابل فرعون و بزرگان دربار بر زمین انداخت و عصا به مار تبدیل شد.<sup>۱۱</sup> فرعون دانشمندان و جادوگران مصر را حاضر کرد و آن‌ها هم همان کار را انجام دادند.<sup>۱۲</sup> آن‌ها عصاهای خود را بر زمین انداختند و عصاها همه به مار تبدیل شدند، ولی عصای هارون، عصاهای آن‌ها را خورد.<sup>۱۳</sup> اما همانطوری که خداوند فرموده بود، فرعون همچنان سنگدل باقی ماند و به سخنان موسی گوش نداد.

## بلای اول: آب به خون تبدیل می‌شود

<sup>۱۴</sup> سپس خداوند به موسی فرمود: «فرعون خیلی سرسخت است و اجازه نداد بنی اسرائیل بروند.<sup>۱۵</sup> صبح به کنار دریای نیل برو و عصایی را که به مار تبدیل شده بود با خود ببر. فرعون به کنار دریا می‌آید. همانجا منتظر آمدن او باش.<sup>۱۶</sup> آنگاه به او بگو: خداوند، خدای عبرانیان مرا فرستاده است که بگویم قوم برگزیده‌ی او را آزاد کنی تا آن‌ها بروند و او را در بیابان پرستش کنند. ولی تا به حال از امر او اطاعت نکرده‌ای.<sup>۱۷-۱۸</sup> حالا من با یک ضربه‌ی عصای خود آب دریای نیل را به خون تبدیل می‌کنم. تمام ماهی‌ها می‌میرند و آب چنان گنده می‌شود که مردم مصر نتوانند از آن بنوشند. خداوند می‌گوید: بدینوسیله خواهی دانست که من خداوند هستم.»

<sup>۱۹</sup> خداوند به موسی فرمود: «به هارون بگو عصای خود را بسوی تمام آب‌های مصر - تمام دریاها، کانالها، حوضها و حتی کوزه‌های سنگی و کاسه‌های چوبی دراز کن تا آب همه آن‌ها به خون تبدیل شود.»

<sup>۲۰</sup> موسی و هارون همانطوری که خداوند امر فرموده بود انجام دادند. هارون در مقابل فرعون و اهل دربار او، با عصای خود ضربه‌ای به آب دریای نیل زد و تمام آب آن به خون مبدل شد.  
<sup>۲۱</sup> ماهیانی که در دریا بودند همه مردند و آب دریا گنده شد و مصری‌ها دیگر نمی‌توانستند از آن آب بنوشند. همه جای مصر از خون پُر شد.<sup>۲۲</sup> جادوگران مصر هم با افسون‌های خود همان کارها را انجام دادند. فرعون سنگدل‌تر شد و همانطوری که خداوند فرموده بود به سخنان موسی و هارون گوش نداد.<sup>۲۳</sup> فرعون برگشت و به قصر خود رفت و هیچ توجهی به آنچه اتفاق افتاده بود، نداشت.<sup>۲۴</sup> تمام مصری‌ها برای پیدا کردن آب در کنار دریا چاه‌کنند، چونکه نمی‌توانستند از آب دریا بنوشند.

<sup>۲۵</sup> از وقتی که خداوند آب دریای نیل را به خون تبدیل کرده بود، هفت روز گذشت.

## بلای دوم: بلای بقه

<sup>۱</sup> خداوند به موسی فرمود: «نزد فرعون برو و به او بگو که خداوند چنین می‌فرماید: قوم برگزیده مرا آزاد کن که بروند و مرا پرستش کنند.<sup>۲</sup> اگر آن‌ها را آزاد نکنی، من تمام سرزمین تو را پُر از بقه می‌کنم.<sup>۳</sup> بقه‌ها آنقدر در دریای نیل زیاد می‌شوند که از آنجا به طرف قصر تو هجوم می‌آورند و به خوابگاه و بسترت می‌روند. همچنین به خانه‌های اهل دربار و سایر مردم و حتی به تنورها و تگاره‌های خمیر می‌روند.<sup>۴</sup> بقه‌ها بر روی تو و بر روی تمامی مردمانت جست و خیز می‌زنند.»

<sup>۵</sup> خداوند به موسی فرمود: «به هارون بگو که عصای خود را بسوی دریاها و کانالها و حوضها

دراز کند تا بقه‌ها بیرون بیایند و تمام سرزمین مصر را پُر کنند.<sup>۶</sup> هارون عصای خود را به طرف آب‌های مصر دراز کرد و بقه‌ها بیرون آمدند و تمام سرزمین مصر را پُر کردند.<sup>۷</sup> جادوگران مصر هم با جادو همین کار را کردند و سرزمین مصر از بقه پُر شد.

<sup>۸</sup> پس فرعون موسی و هارون را به حضور خود فراخواند و به آن‌ها گفت: «نزد خداوند دعا کنید تا این بقه‌ها را از من و از مردم سرزمین من دور کند و آنگاه من قوم شما را آزاد می‌کنم و آن‌ها می‌توانند بروند و برای خداوند قربانی کنند.»<sup>۹</sup> موسی گفت: «تو زمان آزادی آن‌ها را تعیین کن تا من برای تو و اهل دربار تو و همهٔ مردم دعا کنم که بقه‌ها از تو و از خانهٔ تو دور شوند و فقط در دریای نیل باقی بمانند.»<sup>۱۰</sup> فرعون گفت: «فردا.» موسی گفت: «قرار درخواست تو عمل خواهم کرد. آنگاه خواهی دانست که خدای دیگری مثل خداوند، خدای ما نیست.»<sup>۱۱</sup> تو و اهل دربار و همهٔ مردم از شر بقه‌ها خلاص می‌شوید و بقه‌ها بغیر از دریای نیل در هیچ جای دیگر دیده نخواهند شد.»<sup>۱۲</sup> موسی و هارون از نزد فرعون بیرون رفتند و موسی به حضور خداوند دعا کرد که بقه‌ها را از بین ببرد.<sup>۱۳</sup> خداوند دعای موسی را مستجاب فرمود و تمام بقه‌هایی که در خانه‌ها و حویلی‌ها و مزارع بودند، مردند.<sup>۱۴</sup> مصری‌ها بقه‌ها را جمع کردند و روی هم انباشتند، چنانکه بوی بد آن‌ها همه جا را فراگرفت.<sup>۱۵</sup> اما وقتی فرعون دید که از دست بقه‌ها راحت شده است، بار دیگر سنگدل شد و همانطوری که خداوند فرموده بود به سخنان موسی و هارون گوش نداد.

## بلای سوم: بلای پشه

<sup>۱۶</sup> خداوند به موسی فرمود: «به هارون بگو عصای خود را بلند کند و برگرد و غبار سرزمین مصر بزند تا گرد و خاک سراسر مصر به پشه تبدیل شود.»<sup>۱۷</sup> آن‌ها چنین کردند و وقتی هارون عصای خود را بر زمین زد، تمام گرد و خاک مصر به پشه تبدیل گردید و پشه‌ها بر مردم و حیوانات هجوم آوردند.<sup>۱۸</sup> جادوگران هم کوشش کردند با جادو پشه بوجود بیاورند، اما نتوانستند. همه جا از پشه پُر شده بود.<sup>۱۹</sup> جادوگران به فرعون گفتند که این کار، کار خدا است.



اما فرعون سنگدل شد و همانطوری که خداوند فرموده بود به سخنان موسی و هارون گوش نداد.

## بلای چهارم: بلای مگس

<sup>۲۰</sup> خداوند به موسی فرمود: «فردا صبح زود برخیز و وقتی که فرعون به کنار دریا می‌آید به دیدن او برو و به او بگو که خداوند می‌فرماید: قوم برگزیده مرا رها کن تا مرا پرستش کنند. <sup>۲۱</sup> اگر آن‌ها را آزاد نکنی، بلای مگس را بر سر تو، بر سر اهل دربار و بر سر تمام مردمت می‌فرستم و خانه‌های مصریان و سرزمین آن‌ها پر از مگس‌ها می‌شوند. <sup>۲۲</sup> ولی سرزمین جوشن را که قوم برگزیده من در آن زندگی می‌کنند، از بقیه مصر جدا می‌کنم که مگسی در آنجا دیده نشود تا بدانی که من خداوند این سرزمین هستم <sup>۲۳</sup> و میان قوم برگزیده خود و قوم تو فرق می‌گذارم و تو این معجزه را فردا می‌بینی.» <sup>۲۴</sup> خداوند قراریکه فرموده بود قصر فرعون و خانه‌های اهل دربار و مردم مصر و سراسر خاک آن را پر از مگس کرد، بطوری که مگس‌ها آن سرزمین را بکلی ویران کردند.

<sup>۲۵</sup> پس فرعون، موسی و هارون را به حضور خود فراخواند و گفت: «بروید و در همین سرزمین برای خدای خود قربانی کنید.» <sup>۲۶</sup> موسی گفت: «این کار درستی نیست. ما نمی‌توانیم حیواناتی را که کشتن شان در نظر مصریان ناپسند است در برابر چشمان آن‌ها برای خداوند، خدای خود قربانی کنیم، زیرا ممکن است آن‌ها ما را سنگسار کنند. <sup>۲۷</sup> ما باید به یک سفر سه روزه به بیابان برویم تا قرار امر خداوند، خدای ما برای او قربانی تقدیم کنیم.» <sup>۲۸</sup> فرعون گفت: «به شما اجازه می‌دهم که به بیابان بروید و برای خداوند، خدای خود قربانی کنید، به شرطی که زیاد دور نشوید و برای من هم دعا کنید.» <sup>۲۹</sup> موسی گفت: «همینکه از اینجا بیرون بروم، نزد خداوند دعا می‌کنم و فردا این بلا از شما و از درباریان و از تمام مردمانت دور می‌شود. ولی تو نباید بار دیگر ما را فریب بدهی، بلکه بگذاری که آن‌ها بروند و برای خداوند قربانی کنند.»

<sup>۳۰</sup> موسی از نزد فرعون بیرون رفت و به حضور خداوند دعا کرد. <sup>۳۱</sup> خداوند دعای موسی را قبول

فرمود و بلای مگس را از سر فرعون و اهل دربار و تمام مردم مصر دور کرد بطوری که دیگر یک مگس هم باقی نماند.<sup>۳۲</sup> اما فرعون باز هم سنگدل شد و اسرائیل را آزاد نکرد.

## بلای پنجم: مرگ حیوانات

**۹** خداوند به موسی فرمود: «نزد فرعون برو و بگو خداوند، خدای عبرانیان چنین می‌فرماید: قوم برگزیده مرا آزاد کن تا بروند و مرا پرستش کنند.<sup>۲</sup> زیرا اگر باز هم آن‌ها را آزاد نکنی،<sup>۳</sup> دست خداوند تمام حیوانات - اسپها، خرها، شترها، گاوها و گوسفندان ترا به مرض کشنده‌ای گرفتار می‌کند.<sup>۴</sup> من بین حیوانات بنی اسرائیل و حیوانات مصری‌ها فرق می‌گذارم تا به هیچیک از حیوانات بنی اسرائیل آسیبی نرسد.<sup>۵</sup> من که خداوند هستم، فردا را برای انجام این کار تعیین می‌کنم.»

**۶** فردای آن روز خداوند همانطوری که فرموده بود عمل کرد و تمام حیوانات مصریان مُردند. اما حتی یک حیوان هم از گله‌های بنی اسرائیل نَمُرد.<sup>۷</sup> فرعون کسی را برای تحقیق فرستاد و معلوم شد که حتی یکی از حیوانات بنی اسرائیل هم نمرده است. ولی فرعون همچنان سنگدل بود و از آزاد کردن بنی اسرائیل خودداری کرد.

## بلای پنجم: بلای دُمَل

**۸** خداوند به موسی و هارون فرمود: «مشت‌های خود را از خاکستر کوره پُر کنید و موسی آن خاکستر را در مقابل فرعون به هوا بپاشد.<sup>۹</sup> آن‌ها مانند غبار سرتاسر سرزمین مصر را می‌پوشاند و موجب می‌شود که دُمَل‌های دردناکی بر بدن انسان و حیوان بوجود آید.»<sup>۱۰</sup> پس آن‌ها مقداری از خاکستر کوره را برداشتند و موسی آن‌ها را در مقابل فرعون به هوا پاشید و دُمَل‌های دردناکی بر بدن مردم و حیوانات مصریان ایجاد شد.<sup>۱۱</sup> جادوگران نتوانستند در مقابل موسی بایستند، بدن آن‌ها هم مانند سایر مصری‌ها پُر از دُمَل‌های دردناک شده بود.<sup>۱۲</sup> ولی خداوند همانطوری که

فرموده بود فرعون را سنگدل ساخت و او به سخنان موسی و هارون گوش نداد.

## بلای هفتم: بلای ژاله

<sup>۱۳</sup> خداوند به موسی فرمود: «فردا صبح وقت به دیدن فرعون برو و به او بگو خداوند، خدای عبرانیان چنین می‌فرماید: قوم برگزیدهٔ مرا آزاد کن تا بروند و مرا پرستش کنند. <sup>۱۴</sup> ورنه این بار نه تنها اهل دربار و مردمت، بلکه خودت را هم به بلائی مبتلا می‌کنم تا بدانی که در سرتاسر جهان خدائی مانند من نیست. <sup>۱۵</sup> اگر دست خود را به طرف تو و مردمانت دراز می‌کردم، همهٔ تان به بلاهای مبتلا می‌شدید و از بین می‌رفتید، <sup>۱۶</sup> اما بخاطر اینکه قدرت خود را به تو نشان بدهم، ترا تا به حال زنده نگاهداشته‌ام تا نام من در سرتاسر جهان شایع گردد. <sup>۱۷</sup> تو هنوز هم قوم برگزیدهٔ مرا آزاد نمی‌کنی و خود را بالاتر از آن‌ها می‌پنداری. <sup>۱۸</sup> پس بدان که فردا در همین وقت چنان ژاله‌ای از آسمان می‌فرستم که در تاریخ مصر سابقه نداشته باشد. <sup>۱۹</sup> حالا امر کن تا تمام گله‌هایت و هر چیزی را که در صحرا داری به سرپناهی بیاورند، زیرا انسان و حیوان و هر چیزی که در صحرا مانده باشد توسط ژاله نابود می‌شود.» <sup>۲۰</sup> بعضی از اهل دربار از این اخطار خداوند ترسیدند و غلامان و گله‌های خود را به جاهای سرپوشیده آوردند. <sup>۲۱</sup> اما کسانی که به پیام خداوند توجه نکردند، غلامان و گله‌های خود را در صحرا بجا گذاشتند.

<sup>۲۲</sup> آنگاه خداوند به موسی فرمود: «دست خود را به سوی آسمان بلند کن تا در سرتاسر مصر، بر انسانها و حیوانات و گیاهان صحرا ژاله ببارد.» <sup>۲۳</sup> پس موسی عصای خود را به طرف آسمان بلند کرد و به امر خداوند در سرزمین مصر رعد و برق شدیدی پدید شد و ژاله شروع به باریدن کرد. <sup>۲۴</sup> طوفان ژاله و رعد و برق آنقدر شدید بود که مصری‌ها مانند آنرا در تاریخ خود بیاد نداشتند. <sup>۲۵</sup> در سراسر مصر ژاله هر چه را که در صحرا بود - از آدم و حیوان و نباتات، همه را نابود کرد و درختان را در هم شکست. <sup>۲۶</sup> تنها سرزمین جوشن، جایی که قوم اسرائیل در آن زندگی می‌کردند، از بلای ژاله در امان ماند.

<sup>۲۷</sup> فرعون موسی و هارون را به حضور خود خواند و به آنها گفت: «این بار واقعاً گناه کرده‌ام، زیرا خداوند عادل است و من و مردمان من خطا کاریم.»<sup>۲۸</sup> به حضور خداوند دعا کنید تا رعد و برق و ژاله متوقف شود و من قول می‌دهم که شما را آزاد کنم و شما مجبور نیستید بیشتر از این در اینجا بمانید.»<sup>۲۹</sup> موسی در جواب فرعون گفت: «همینکه از شهر بیرون برویم دست‌های خود را برای دعا بلند کرده از خداوند درخواست خواهیم نمود که رعد و برق و ژاله را متوقف کند تا تو بدانی که خداوند مالک زمین است.»<sup>۳۰</sup> ولی می‌دانم که تو و اهل دربارت هنوز از خداوند نمی‌ترسید.»

<sup>۳۱</sup> در آن سال، به محصول کتان و جو آسیب زیادی رسید، زیرا جو پخته شده و کتان شگوفه کرده بود.<sup>۳۲</sup> اما به گندم بخاطریکه دیررس است آسیبی نرسید.

<sup>۳۳</sup> موسی از نزد فرعون بیرون رفت و دستهای خود را بسوی خداوند بلند کرد و رعد و برق و ژاله متوقف شد و باران قطع گردید.<sup>۳۴</sup> اما چون فرعون دید که دیگر همه چیز آرام شد، بار دیگر گناه کرد و او و اهل دربارش به سرسختی خود ادامه دادند،<sup>۳۵</sup> و قراریکه خداوند پیشگوئی کرده بود، فرعون باز هم اجازه نداد که بنی اسرائیل بروند.

## بلاي هشتم: بلاي ملخ

۱۰ خداوند به موسی فرمود: «نزد فرعون برو، من دل فرعون و اهل دربارش را سخت کرده‌ام تا معجزات خود را در بین آنها انجام بدهم،<sup>۲</sup> و تو بتوانی به فرزندان و نواسه‌هایت تعریف کنی که چطور با نشان دادن معجزات خود حماقت مصریان را آشکار نمودم و شما هم بدانید که من خداوند هستم.»

<sup>۳</sup> پس موسی و هارون نزد فرعون رفتند و گفتند: «خداوند، خدای عبرانیان چنین می‌فرماید: تا کی می‌خواهی از امر من سرپیچی کنی؟ بگذار که قوم برگزیده من بروند و مرا پرستش کنند.»<sup>۴</sup> اگر

آن‌ها را آزاد نکنی، فردا ملخ‌ها را به کشور تو می‌فرستم.<sup>۵</sup> آن‌ها آنقدر زیاد می‌باشند که تمام روی زمین را کاملاً می‌پوشانند و نمی‌توانید زیر پای تان را ببینید. ملخ‌ها آنچه را که از بلای ژاله در امان مانده باشد از بین می‌برند و حتی درخت‌هایی را که در مزارع هستند نیز خواهند خورد.<sup>۶</sup> قصر تو و خانه‌های اهل دربار و تمام مردم پُر از ملخ می‌شوند. بطوری که اجداد تان هم هرگز چنین بلائی را ندیده باشند.» سپس موسی و هارون از نزد فرعون بیرون رفتند.

اهل دربار به فرعون گفتند: «تا کی بگذاریم که این مرد ما را دچار مصیبت کند؟ بگذار این مردم بروند و خداوند، خدای خود را پرستش کنند. مگر نمی‌دانی که سرزمین مصر به چه ویرانه‌ای تبدیل شده است؟»

پس آن‌ها موسی و هارون را به نزد فرعون بازگرداندند و فرعون به آن‌ها گفت: «بروید و خداوند، خدای خود را پرستش کنید. ولی می‌خواهم بدانم که چه کسانی برای عبادت می‌روند.»<sup>۷</sup> موسی در جواب گفت: «همه ما به اتفاق فرزندان و موسفیدان ما می‌رویم. ما پسران و دختران و گله و رمه خود را هم با خود می‌بریم، زیرا می‌خواهیم جشنی را به احترام خداوند برگزار کنیم.»<sup>۸</sup> فرعون گفت: «به خداوند قسم که هرگز اجازه رفتن را به زنان و فرزندان شما نمی‌دهم، می‌دانم که نقشه بدی در سر دارید.»<sup>۹</sup> نی، من فقط به مردها اجازه می‌دهم که بروند و خداوند را پرستش کنند. چون شما همین را می‌خواستید.» پس آن‌ها را از نزد فرعون بیرون راندند.

خداوند به موسی فرمود: «دست خود را بر سرزمین مصر دراز کن تا ملخ‌ها بیایند و هر گیاه سبزی را که از بلای ژاله در امان مانده است بخورند.»<sup>۱۰</sup> موسی عصای خود را بر سرزمین مصر دراز کرد و به فرمان خدا باد شدیدی برای یک شبانه روز از مشرق بسوی مصر وزید و هنگام صبح ملخ‌ها را با خود آورد.<sup>۱۱</sup> ملخ‌ها تمام سرزمین مصر را پوشاندند و همه جا را پُر کردند و ملخ‌ها آنقدر زیاد بودند که چنان بلائی را کسی ندیده و نخواهد دید.<sup>۱۲</sup> زمین از ملخ پُر شد و ملخ‌ها همه میوه‌های درختان و تمام گیاهان سبز را که در اثر ژاله از بین نرفته بودند، خوردند

بطوری که هیچ برگی بر درخت و هیچ علف سبزی در مزارع باقی نماند.

<sup>۱۶</sup> فرعون فوراً موسی و هارون را فراخوانده به آنها گفت: «من در برابر خداوند، خدای شما و خود شما گناه کرده‌ام. <sup>۱۷</sup> این بار هم مرا ببخشید و از خداوند، خدای خود بخواهید تا این بلای مهلک را از من دور کند.» <sup>۱۸</sup> موسی از نزد فرعون بیرون رفت و نزد خداوند دعا کرد. <sup>۱۹</sup> خداوند آن باد شرقی را به یک باد شدید غربی تبدیل کرد. شدت باد تمام ملخ‌ها را یکجا در بحیره احمر ریخت و در سراسر مصر حتی یک ملخ هم باقی نماند. <sup>۲۰</sup> اما خداوند دل فرعون را سخت کرد و فرعون بنی اسرائیل را آزاد نکرد.

## بلای نهم: بلای تاریکی

<sup>۲۱</sup> خداوند به موسی فرمود: «دست خود را بسوی آسمان بلند کن تا تاریکی غلیظی سرزمین مصر را فراگیرد.» <sup>۲۲</sup> موسی چنان کرد و تاریکی غلیظی برای مدت سه روز سراسر سرزمین مصر را گرفت. <sup>۲۳</sup> مصریان نمی‌توانستند یکدیگر را ببینند و در آن سه روز هیچکس از خانه خود بیرون نیامد، ولی جائی که بنی اسرائیل زندگی می‌کردند روشن ماند.

<sup>۲۴</sup> آنگاه فرعون موسی و هارون را خواست و گفت: «همگی شما با زنان و فرزندان تان بروید و خداوند را پرستش کنید. اما گله و رمه شما در همین جا بمانند.» <sup>۲۵</sup> موسی گفت: «ما گاو و گوسفند را باید همراه خود ببریم تا برای خداوند، خدای خود قربانی سوختنی تقدیم کنیم. <sup>۲۶</sup> ما از گله و رمه خود حتی یکی را هم بر جا نخواهیم گذاشت، زیرا ما تا به آنجا نرسیم، نمی‌دانیم خداوند، خدای ما چه حیوانی را برای قربانی می‌خواهد.»

<sup>۲۷</sup> ولی خداوند دل فرعون را سخت کرد و فرعون این بار هم اجازه نداد که آنها بروند. <sup>۲۸</sup> فرعون به موسی گفت: «از پیش روی من دور شو و دیگر برنگرد. اگر بار دیگر با من روبرو شوی کشته خواهی شد.» <sup>۲۹</sup> موسی گفت: «بسیار خوب، دیگر روی مرا نخواهی دید.»

## بلای آخری: مرگ پسران اولباری

۱۱ بعد از آن خداوند به موسی فرمود: «فقط یک دیگ نیز بر سر فرعون و مردم او می آورم. بعد از آن او شما را آزاد می کند. در حقیقت او همه شما را از اینجا بیرون می راند. حالا به مردم اسرائیل بگو که هر کس چه زن و چه مرد از همسایه مصری خود زیورات طلا و نقره بخواهند.»<sup>۳</sup> خداوند بنی اسرائیل را در نظر مصریان عزیز گردانید و مأمورین دربار و مردم مصر موسی را مردی بزرگ می دانستند.

۴ موسی به فرعون گفت: «خداوند می فرماید: «در حوالی نیمه شب از مصر عبور می کنم<sup>۵</sup> و هر فرزند اولباری مصری را که پسر باشد می کشم. چه پسر اولباری فرعون که ولیعهد او است، چه پسر اولباری کنیزی که پشت دستاس نشسته است و چه اولباری حیوانات باشد، همه را می کشم. چنان گریه و شیونی در مصر برپا می شود که هرگز شنیده نشده و نخواهد شد.<sup>۶</sup> اما بالای قوم اسرائیل و حیوانات شان حتی سگی هم غوغو نمی کند. آنگاه می دانید که خداوند بین مصریان و بنی اسرائیل فرق می گذارد.»<sup>۸</sup> تمام مأمورین دربار پیش من می آیند و در مقابل من زانو زده و از من التماس می کنند تا من قوم خود را همراه گرفته هر چه زودتر از اینجا برویم و آنگاه من اینجا را ترک خواهم کرد.» سپس موسی با خشم و غضب از نزد فرعون بیرون رفت.

۹ خداوند به موسی فرمود: «فرعون به سخنان تو اعتنا نمی کند و این به من موقع می دهد تا معجزات بیشتری در سرزمین مصر نشان بدهم.»<sup>۱۰</sup> موسی و هارون در حضور فرعون تمام آن معجزات را انجام دادند، اما فرعون بنی اسرائیل را اجازه نداد که از مصر خارج شوند، زیرا خداوند دلش را سخت ساخته بود.

## عید فصَح

۱۲ خداوند در مصر به موسی و هارون فرمود: «از این به بعد، این ماه برای شما اولین ماه

سال باشد.<sup>۳</sup> به تمام قوم اسرائیل هدایت بده که هر سال در روز دهم همین ماه طبق رسم هر خانواده بره‌ای تهیه کنند.<sup>۴</sup> اگر تعداد خانواده کم باشد و نتواند بره را کاملاً بخورد، می‌تواند با همسایهٔ مجاور خود شریک شود، یعنی هر خانواده نظر به تعداد افراد خود و به اندازهٔ خوراک خود در قیمت بره سهم بگیرد.<sup>۵</sup> این بره خواه گوسفند خواه بز، باید نر و یک ساله و بی‌عیب باشد.<sup>۶</sup> در شام روز چهاردهم تمام قوم اسرائیل بره‌های خود را قربانی کنند.<sup>۷</sup> سپس مقداری از خون آنرا بر دو طرف چوکات و سر دروازهٔ خانه‌ای که بره در آن خورده می‌شود، بپاشند.<sup>۸</sup> در همان شب تمام گوشتها را کباب کرده با نان فطیر (بدون خمیرمایه) و سبزیجات تلخ بخورند.<sup>۹</sup> این گوشت نباید خام و یا جوش داده خورده شود، بلکه آن را با کله و پاچه و اجزای داخلی آن روی آتش کباب کرده بخورند.<sup>۱۰</sup> گوشت را نباید تا صبح نگاهدارید و اگر چیزی از آن باقی بماند آن را در آتش بسوزانید.<sup>۱۱</sup> شما باید با عجله بره را بخورید، کفشهای تان را بپا و عصای تان را به دست بگیرید، زیرا این عید فصیح است و آن را به احترام من، خداوند برگزار کنید.

<sup>۱۲</sup> در آن شب من از مصر عبور می‌کنم و تمام اولباری‌های مصری، چه انسان و چه حیوان، همه را می‌کشم. من خداوند هستم و تمام خدایان مصر را مجازات می‌کنم.<sup>۱۳</sup> خونی که بر دو طرف چوکات و بر سر دروازهٔ خانهٔ تان می‌پاشید، نشانه‌ای بر خانه‌های تان می‌باشد و وقتی من آن خون را بینم از شما می‌گذرم و تنها مصریان را هلاک می‌کنم و به شما هیچ آسیبی نمی‌رسانم.<sup>۱۴</sup> شما باید آن روز را همیشه بخاطر داشته باشید و آنرا به عنوان عید خداوند همیشه جشن بگیرید تا کاری را که من برای شما کرده‌ام بیاد داشته باشید. این عید را به عنوان یک آئین همیشگی نسل بعد از نسل تجلیل کنید.»

## عید فطیر

<sup>۱۵</sup> خداوند فرمود: «در این عید که مدت هفت روز طول می‌کشد، باید نان فطیر بخورید. در روز اول عید تمام خمیرمایه را از خانهٔ خود بیرون کنید. اگر کسی در دوران این هفت روز نان فطیر نخورد، باید از میان قوم اسرائیل منقطع شود.<sup>۱۶</sup> در روز اول و هفتم باید تمام قوم یکجا جمع



شوند و به عبادت خدا پردازند. در این دو روز بغیر از تدارک غذا نباید به هیچ کاری دیگر دست زد. <sup>۱۷</sup> عید فطیر به شما یادآوری می‌کند که من در چنین روزی قبایل شما را از مصر بیرون آوردم. بنابراین، بر شما و نسلهای آینده شما واجب است که این عید را جشن بگیرید. <sup>۱۸</sup> از شام روز چهاردهم ماه اول تا شام روز بیست و یکم شما باید نان فطیر بخورید. <sup>۱۹</sup> برای هفت روز نباید اثری از خمیرمایه در خانه‌های تان باشد. اگر کسی در این مدت نان خمیرمایه دار بخورد، خواه بیگانه باشد خواه اهل آنجا، باید از میان قوم اسرائیل طرد شود. <sup>۲۰</sup> باز می‌گویم که شما نباید نان خمیرمایه دار بخورید، بلکه فقط نان فطیر بخورید.»

## اولین عید فِصَح

<sup>۲۱</sup> موسی تمام رهبران قوم اسرائیل را نزد خود فراخوانده به آنها گفت: «هرکدام از شما یک بره گوسفند یا بز برای خانواده تان گرفته آنها برای عید فِصَح قربانی کنید. <sup>۲۲</sup> سپس یک دسته جاروبوته را در خون بره که در طشت ریخته شده غوطه کنید و خون را به سر در و دو طرف چوکات دروازه خانه‌های تان بپاشید. هیچ یک از شما نباید تا صبح از خانه بیرون برود. <sup>۲۳</sup> در آن شب خداوند از مصر عبور می‌کند تا مصریان را بکشد، اما وقتی خون را بر سر و دو طرف چوکات دروازه خانه‌های شما ببیند، از آنجا می‌گذرد و به فرشته مرگ اجازه نمی‌دهد که به خانه‌های شما داخل شود و شما را هلاک کند. <sup>۲۴</sup> بر شما و فرزندان شما واجب است که این قانون را برای همیشه حفظ کنید. <sup>۲۵</sup> بعد وقتی به سرزمینی که خداوند وعده ملکیت آن را به شما داده است وارد شدید، این مراسم را بجا آورید. <sup>۲۶</sup> وقتی فرزندان شما بپرسند که معنی این مراسم چیست؟ <sup>۲۷</sup> بگوئید عید فِصَح را به احترام خداوند جشن می‌گیریم، زیرا شبی که خداوند از خانه‌های بنی اسرائیل در مصر عبور نمود، مصری‌ها را هلاک کرد، ولی به ما آسیبی نرساند.»

بنی اسرائیل زانو زدند و خداوند را پرستش کردند. <sup>۲۸</sup> سپس رفتند و آنچه را که خداوند توسط موسی و هارون به آنها هدایت داده بود انجام دادند.

## مرگ اولباری‌ها

<sup>۲۹</sup> در حدود نیمه شب خداوند تمام اولباری‌های مصری را، از پسر اولباری فرعون که ولیعهد او بود گرفته تا اولباری اسیری که در سیاهچال زندانی بود و همچنین اولباری حیوانات را کشت.  
<sup>۳۰</sup> در آن شب فرعون و اهل دربار او و همه مردم مصر بیدار شدند و گریه و شیون بزرگی در مصر بر پا شد، زیرا خانه‌ای نبود که در آن کسی نمرده باشد. <sup>۳۱</sup> در همان شب فرعون، موسی و هارون را به حضور خود خواست و به آن‌ها گفت: «شما و همه قوم اسرائیل از مصر خارج شوید و سرزمین مرا ترک کنید و هر طوری که می‌خواهید خداوند را بپرستید. <sup>۳۲</sup> گله‌ها و رمه‌های خود را نیز با خود ببرید. برای من هم دعا کنید.»

<sup>۳۳</sup> مردم مصر اصرار می‌کردند که بنی اسرائیل هر چه زودتر سرزمین آن‌ها را ترک کنند. چون می‌گفتند: «اگر شما از اینجا نروید همه ما خواهیم مرد.» <sup>۳۴</sup> بنابراین اسرائیلی‌ها تغاره‌های پُر از خمیر فطیر را در پارچه پیچیدند و بر دوش خود گذاشتند. <sup>۳۵</sup> سپس بنی اسرائیل همانطوری که موسی به آن‌ها گفته بود، از همسایه‌های خود زیورات طلا و نقره و لباس خواستند. <sup>۳۶</sup> خداوند بنی اسرائیل را در نظر مصری‌ها عزیز و محترم ساخته بود و هر چه از آن‌ها خواستند به آن‌ها دادند. به این ترتیب اسرائیلی‌ها ثروت مصریان را با خود بردند.

## خروج بنی اسرائیل از مصر

<sup>۳۷</sup> بنی اسرائیل که تعداد آن‌ها بغیر از زنها و اطفال در حدود ششصد هزار مرد بود، پیاده از رعمسیس به سکوت کوچ کردند. <sup>۳۸</sup> همچنین عده زیادی از مردم دیگر هم با گله‌ها و رمه‌های خود با آن‌ها همراه بودند. <sup>۳۹</sup> آن‌ها از همان خمیر فطیر که از مصر با خود آورده بودند نان پختند. زیرا با عجله از مصر خارج شده بودند و فرصت آن را نداشتند که نان بپزند یا توشه راه را تهیه کنند.

<sup>۴۰</sup> بنی اسرائیل مدت چهارصد و سی سال در مصر زندگی کرده بودند. <sup>۴۱</sup> در آخرین روز چهارصد و سیمین سال، تمام قبایل قوم خداوند از مصر بیرون رفتند. <sup>۴۲</sup> این همان شبی بود که خداوند برای نجات آن‌ها از مصر تعیین فرموده بود و شبی است که وقفِ خداوند شد تا بنی اسرائیل برای همیشه به یاد خداوند آن را جشن بگیرند.

## مقررات عید فِصَح

<sup>۴۳</sup> خداوند به موسی و هارون فرمود: «این مقررات عید فِصَح است: هیچ بیگانه‌ای نباید از غذای فِصَح بخورد. <sup>۴۴</sup> اما هر غلام زر خریدی که ختنه شده باشد، می‌تواند از آن بخورد. <sup>۴۵</sup> مهمانان غیر یهودی و مزدوران نباید از آن بخورند. <sup>۴۶</sup> تمام آن غذا را باید در خانه‌ای که تهیه شده است بخورید. چیزی از آن غذا را بیرون نبرید و هیچیک از استخوانهای آن را نشکنید. <sup>۴۷</sup> تمام قوم اسرائیل این عید را تجلیل کنند. <sup>۴۸</sup> کسی که ختنه نشده نباید از آن بخورد. اما اگر بیگانگانی که در بین شما زندگی می‌کنند و بخواهند این مراسم را برای خداوند برگزار نمایند، اول باید تمام افراد ذکور خانواده‌شان ختنه شوند. آنگاه می‌توانند مانند شما در آن مراسم شرکت کنند. <sup>۴۹</sup> تمام اسرائیلی‌ها اصلی و بیگانگانی که ختنه شده‌اند و در میان شما ساکن اند شامل این مقررات می‌باشند.» <sup>۵۰</sup> تمام قوم اسرائیل احکام خداوند را که بوسیلهٔ موسی و هارون به آن‌ها داده شده بود، اطاعت کردند. <sup>۵۱</sup> در همان روز، خداوند قبایل اسرائیل را از مصر بیرون آورد.

## وقف اولباری‌ها

**۱۳** <sup>۱</sup> خداوند به موسی فرمود: <sup>۲</sup> «تمام پسران اولباری قوم اسرائیل و هر اولباری نر حیوانات را وقف من کنید. زیرا آن‌ها به من تعلق دارند.»

<sup>۳</sup> موسی به مردم گفت: «این روز را که روز رهائی شما از سرزمین مصر، جائی که در آن در غلامی بسر می بردید، بیاد داشته باشید، زیرا خداوند شما را با قدرت عظیم خود از مصر بیرون آورد. شما نباید نان خمیرمایه دار بخورید. <sup>۴</sup> امروز که روز اول ماه ایب است شما از سرزمین مصر خارج می شوید. <sup>۵</sup> خداوند به اجداد شما وعده داده است که سرزمین کنعانیان، حِتیان، اموریان، حویان و یبوسیان را به شما بدهد. وقتی که او شما را به آن سرزمین حاصلخیز که در آن شیر و عسل جاری است بیاورد، شما باید هر سال، اولین روزِ ماه اول سال را جشن بگیرید. <sup>۶</sup> هفت روز نان فطیر بخورید و در روز هفتم به احترام خداوند جشن بزرگی برپا کنید. <sup>۷</sup> هفت روز نان فطیر بخورید و هیچ خمیرمایه یا نان خمیرمایه دار در خانه های شما و حتی در سراسر سرزمین شما نباشد. <sup>۸</sup> هنگام برگزاری این مراسم به فرزندان تان تعریف کنید که این جشن بخاطر کاری است که خداوند در موقع خروج شما از مصر انجام داد. <sup>۹</sup> این مراسم مانند علامه ای بر دست تان و نشانه ای بر پیشانی تان خواهد بود تا به شما یادآور شود که همیشه احکام شریعت خداوند را در نظر داشته باشید. زیرا خداوند شما را با قدرت عظیم خود از مصر بیرون آورد. <sup>۱۰</sup> این عید را هر سال در موقع معین جشن بگیرید.

## اولباری

<sup>۱۱</sup> خداوند قرار وعده ای که به اجداد شما داده بود، شما را به سرزمین کنعان می آورد. وقتی در آنجا برسید <sup>۱۲</sup> باید اولباری های ذکور را وقف خداوند کنید. همه اولباری های نر حیوانات شما به خداوند تعلق دارند <sup>۱۳</sup> بعوض اولباری الاغ، یک بره وقف کنید. اما اگر نخواستید آن را با بره عوض کنید، باید گردن الاغ را بشکنید. ولی بجای پسر اولباری خود فدیهای بدهید. <sup>۱۴</sup> در آینده وقتی پسران تو بپرسند که معنی این کار چیست؟ بگو: خداوند ما را با قدرت عظیم خود از مصر، جائی که در آن در غلامی بسر می بردیم، بیرون آورد. <sup>۱۵</sup> چون فرعون سرسختی کرد و نخواست ما را آزاد کند، خداوند تمام پسران اولباری مصریان را، چه انسان و چه حیوان هلاک

ساخت. به همین دلیل است که اولباری‌های نر حیوانات را برای خداوند قربانی می‌کنیم. ولی بجای اولباری‌های خود فدیة می‌دهیم.<sup>۱۶</sup> این مراسم مانند نشانه‌ای بر دست تان و علامتی در پیشانی شما خواهد بود تا به شما یادآوری کند که خداوند با قدرت عظیم خود ما را از سرزمین مصر بیرون آورد.»

## ستون ابر و ستون آتش

<sup>۱۷</sup> وقتی فرعون بنی اسرائیل را آزاد کرد، خدا آن‌ها را از راه سرزمین فلسطین، با وجودیکه نزدیکترین راه رسیدن به کنعان بود، نبرد، زیرا خدا می‌دانست که قوم اسرائیل، هرچند مسلح از مصر خارج شدند، وقتی بدانند که مجبور هستند جنگ کنند، ممکن است از رفتن به کنعان پشیمان شوند و به مصر برگردند.<sup>۱۸</sup> پس آن‌ها را از راه بیابان بسوی بحیرهٔ احمر هدایت کرد.

<sup>۱۹</sup> در این سفر، موسی استخوان‌های یوسف را نیز با خود بُرد، زیرا یوسف در زمان حیات خود بنی اسرائیل را قسم داده گفته بود: «وقتی خدا شما را آزاد کند، استخوان‌های مرا هم با خود از اینجا ببرید.»

<sup>۲۰</sup> بنی اسرائیل از سُکُوت کوچ کردند و در ایتام در کنار صحرا اردو زدند.<sup>۲۱</sup> خداوند روزها در ستونی از ابر و هنگام شب در ستونی از آتش پیشاپیش آن‌ها می‌رفت و راه را برای آن‌ها روشن می‌کرد. به این ترتیب، آن‌ها می‌توانستند هم در روز و هم در شب سفر کنند.<sup>۲۲</sup> ستون ابر در روز و ستون آتش در شب همیشه پیشاپیش آن‌ها در حرکت بود.

## عبور از بحیرهٔ احمر

۱۴<sup>۱</sup> خداوند به موسی فرمود: <sup>۲</sup> «به بنی اسرائیل بگو که برگردند و در مقابل فَمُ الحیروت که بین مِجدَل و بحیرهٔ احمر و در نزدیکی بَعْل صَفون قرار دارد، اردو بزنند.<sup>۳</sup> فرعون فکر خواهد

کرد که مردم اسرائیل در اطراف کشور سرگردان و در بیابان محصور شده‌اند.<sup>۴</sup> من دل فرعون را سخت می‌کنم تا شما را تعقیب کند، و پیروزی من بر فرعون و بر لشکریان باعث جلال من می‌شود و آنگاه مصریان می‌دانند که من خداوند هستم.» بنی اسرائیل همانطوری که خداوند به آن‌ها فرموده بود رفتار کردند.

<sup>۵</sup> وقتی به پادشاه مصر خبر دادند که بنی اسرائیل فرار کرده‌اند، او و مأمورین دربارش پشیمان شدند و با خود گفتند: «این چه کاری بود که ما کردیم و این قوم را که غلامان ما بودند از دست دادیم؟»<sup>۶-۷</sup> پس پادشاه عراده جنگی و لشکریان خود را با ششصد عدد از عراده مخصوص و همچنین تمام عراده‌هایی که بوسیله افسران او رانده می‌شدند، به راه افتاد.<sup>۸</sup> خداوند، دل فرعون را سخت کرد و او به تعقیب بنی اسرائیل که با پیروزی از مصر بیرون رفتند، پرداخت.<sup>۹</sup> لشکریان مصر با تمام اسبها و عراده‌های جنگی و سواران، قوم اسرائیل را تعقیب کردند و در کنار بحیره احمر، در نزدیکی فَمُ الحیروت و بَعْل صَفون در جایی که بنی اسرائیل اردو زده بودند، به آن‌ها رسیدند.

<sup>۱۰</sup> وقتی بنی اسرائیل دیدند که فرعون و سپاهش به دنبال آن‌ها می‌آیند ترسیدند و به حضور خداوند زاری کردند و از او کمک خواستند.<sup>۱۱</sup> آن‌ها به موسی گفتند: «آیا در مصر قبر نبود که ما را به این بیابان آوردی تا همه بمیریم؟ چرا ما را مجبور کردی که از مصر بیرون شویم؟»<sup>۱۲</sup> قبل از اینکه از مصر حرکت کنیم آیا به تو نگفتیم که ما را بحال ما بگذار تا غلام مصریان باشیم، زیرا غلام بودن در مصر بهتر از مردن در بیابان است.»

<sup>۱۳</sup> موسی در جواب آن‌ها گفت: «نترسید. صبر کنید و ببینید که خداوند امروز چطور شما را نجات می‌دهد. شما دیگر هرگز روی مصریان را نخواهید دید.<sup>۱۴</sup> خداوند به خاطر شما می‌جنگد. شما فقط صبر کنید و آرام باشید.»

<sup>۱۵</sup> خداوند به موسی فرمود: «چرا پیش من برای کمک زاری می‌کنید؟ به مردم بگو که به راه

خود پیش بروند.<sup>۱۶</sup> تو عصایت را بسوی بحر دراز کن. آب بحر شکافته می شود و بنی اسرائیل می توانند از راه خشکه ای که در وسط بحر پدید می شود عبور کنند.<sup>۱۷</sup> من مردم مصر را سرسخت می سازم تا شما را تعقیب کنند. آنگاه با پیروزی بر آنها، قدرت و جلال خود را به فرعون و سپاه او و عراده ها و سوارانش آشکار خواهم کرد.<sup>۱۸</sup> آنگاه تمام مردم مصر می دانند که من خداوند هستم.»

<sup>۱۹</sup> فرشته خداوند که پیشاپیش بنی اسرائیل حرکت می کرد، رفت و در پشت سر آنها ایستاد. ستون ابر هم در پشت سر آنها قرار گرفت<sup>۲۰</sup> و بین سپاه مصر و بنی اسرائیل حایل شد، طوریکه برای مصریان ابر و تاریکی می بود و برای قوم اسرائیل در شب روشنایی می داد. به این ترتیب آنها نمی توانستند که در تمام شب به یکدیگر نزدیک شوند.

<sup>۲۱</sup> بعد موسی دست خود را به طرف بحر دراز کرد و خداوند بوسیله یک باد شدید شرقی که در تمام شب می وزید، آب بحر را به عقب زد و بحر شکافته شد.<sup>۲۲</sup> بنی اسرائیل از راه خشکه ای که آب در دو طرف آن مانند دیوار بلندی قرار داشت، عبور کردند.<sup>۲۳</sup> مصریان از عقب آنها رفتند و با تمام لشکریان و عرابه ها و سواران آنها به وسط بحر رسیدند.<sup>۲۴</sup> پیش از دمیدن صبح، خداوند از میان ستون آتش و ابر بر مصریان نظر انداخت و آنها را آشفته ساخت.<sup>۲۵</sup> ارابه ها را از عراده های شان جدا کرد چندانکه به سختی می توانستند حرکت کنند. مصریان فریاد برآوردند: «خداوند بنی اسرائیل با ما می جنگد. بیائید از اینجا فرار کنیم.»

<sup>۲۶</sup> خداوند به موسی فرمود: «دست خود را به طرف بحر دراز کن تا آنها بر سر مصریان و عراده ها و سواران آنها فرو ریزد.»<sup>۲۷</sup> موسی دست خود را بسوی بحر دراز کرد و هنگام طلوع صبح آب بحر به حالت اول خود برگشت. مصریان کوشش کردند که فرار کنند، ولی خداوند آنها را در وسط بحر غرق کرد.<sup>۲۸</sup> آب بحر برگشت و تمام عراده ها و سواران آنها و لشکریان فرعون که به دنبال بنی اسرائیل آمده بودند در بحر غرق شدند، بطوری که از آنها یک نفر هم باقی نماند.<sup>۲۹</sup> اما بنی اسرائیل در وسط بحراز راه زمین خشک که آب در دو طرف آن مانند

دیواری برپا شده بود، عبور کردند.

<sup>۳۰</sup> در آن روز خداوند بنی اسرائیل را از دست مصری‌ها نجات داد و بنی اسرائیل اجساد مصریان را دیدند که در کنار بحر افتاده بودند. <sup>۳۱</sup> وقتی بنی اسرائیل قدرت عظیم خداوند را مشاهده کردند که چطور مصریان را شکست داد، ترسیدند و به خداوند و به بنده او، موسی ایمان آوردند.

## سرود موسی

۱۵ سپس موسی و بنی اسرائیل این سرود را برای خداوند سرآیدند:

«به حضور خداوند می‌سزایم، زیرا او با شکوه و جلال پیروز شده است. او اسپها و سوارانش را در بحر انداخت. <sup>۲</sup> خداوند حامی نیرومند من است. او آن کسی است که مرا نجات داده است. او خدای من است، و من او را ستایش می‌کنم. او خدای اجداد من است، عظمت او را تمجید می‌کنم. <sup>۳</sup> خداوند دلاور جنگ آزما است؛ او یهوه نام دارد. <sup>۴</sup> او عراده‌ها و لشکر فرعون را در بحر انداخت. مبارزین ورزیده مصر را در بحیره احمر غرق کرد. <sup>۵</sup> آب‌های بحر آن‌ها را پوشاندند و آن‌ها مثل سنگ به اعماق بحر سرنگون شدند

<sup>۶</sup> دست راست تو ای خداوند، قدرت عظیمی دارد و دشمن را خرد می‌کند. <sup>۷</sup> با عظمت و جلال خود دشمنان را نابود کردی. با آتش خشم آن‌ها را مثل گاه سوختاندی. <sup>۸</sup> به بحر دمیدی و آب را پاره کردی و مثل دیوار ایستادند و اعماق بحر خشک شد. <sup>۹</sup> دشمن گفت: به تعقیب آن‌ها می‌روم و آن‌ها را به چنگ می‌آورم. دارائی آن‌ها را تقسیم کرده و هر چه بخواهم برای خود بر می‌دارم. شمشیر خود را می‌کشم همه آن‌ها را هلاک می‌کنم. <sup>۱۰</sup> ولی تو ای خداوند، وقتی بر بحر دمیدی مصریان در بحر غرق شدند. مثل سُرَب در اعماق بحر خروشان فرو رفتند.

<sup>۱۱</sup> ای خداوند، کدام یک از خدایان مثل تو است؟ و چه کسی در قدوسیت مانند تو عظیم



است؟ چه کسی می‌تواند مانند تو معجزات و کارهای عجیب بکند؟<sup>۱۲</sup> تو دست راست خود را دراز کردی و زمین، دشمنان ما را در خود فرو برد.<sup>۱۳</sup> به قول خود وفا کردی و قوم برگزیده خود را که نجات دادی، رهبری کردی. با قدرت خود آن‌ها را به سرزمین مقدس خود هدایت نمودی.<sup>۱۴</sup> اقوام جهان وقتی این را شنیدند، نگران شدند. فلسطینی‌ها از ترس به لرزه افتادند.<sup>۱۵</sup> و رهبران ادوم در حیرت شدند. بزرگان موآب بخود لرزیدند. مردم کنعان جرأت خود را از دست دادند.<sup>۱۶</sup> ترس و وحشت آن‌ها را فراگرفت. آن‌ها قدرت دست تو را دیدند و از ترس عاجز و بیچاره شدند. تا اینکه قوم تو، که آن‌ها را از غلامی آزاد کردی، از کنارشان بگذرند.<sup>۱۷</sup> ای خداوند، تو آن‌ها را به کوه خود بیاور و در جایی که برای خود تعیین کرده‌ای و عبادتگاه را در آن ساخته‌ای، جا بده.<sup>۱۸</sup> تو ای خداوند، تا به ابد پادشاهی می‌کنی.»

## سرود مریم

<sup>۱۹</sup> بعد از آنکه بنی‌اسرائیل از راه خشکه‌ای که در وسط بحر پدید شد، عبور کردند، عراده‌های مصری با اسپان و سواران شان بدنبال قوم اسرائیل وارد بحر شدند، اما خداوند آبها را بر آن‌ها برگردانید و همه را غرق کرد.

<sup>۲۰</sup> مریم نبیه، خواهر هارون، دایره خود را برداشت و تمام زنان دیگر نیز به دنبالش او دایره‌های خود را برداشته رقص‌کنان بیرون آمدند.<sup>۲۱</sup> مریم این سرود را برای آن‌ها خواند:

«برای خداوند بسرائید، زیرا که با شکوه و جلال پیروز شده است.

او اسپها و سواران شان را در بحر سرنگون کرده است.»

<sup>۲۲</sup> بنی اسرائیل با راهنمایی موسی از بحیرهٔ احمر عازم بیابان شور شدند. آن‌ها مدت سه روز در بیابان راه پیمائی کردند، اما آب نیافتند. <sup>۲۳</sup> سپس به ماره رسیدند، ولی آب آنجا بقدری تلخ بود که نمی‌توانستند از آن بنوشند. (به همین دلیل بود که آنجا را ماره، یعنی تلخ نامیدند.) <sup>۲۴</sup> پس مردم نزد موسی شکایت کردند و گفتند: «چه باید بنوشیم؟» <sup>۲۵</sup> موسی به حضور خداوند دعا و التماس کرد و خداوند قطعه چوبی را به او نشان داد. او آن را برداشت و به آب انداخت و آب شیرین شد.

در آنجا خداوند قوانینی برای شان داد تا طبق آن‌ها زندگی کنند و در عین حال خواست آن‌ها را امتحان کند. <sup>۲۶</sup> خداوند فرمود: «اگر از من اطاعت کنید و آنچه را که در نظر من پسندیده است بجا بیاورید و مطیع اوامر من باشید، از تمام مرض‌هایی که مردم مصر را بدان دچار ساختم در امان خواهید بود، زیرا من خداوند، شفادهندهٔ شما هستم.»

<sup>۲۷</sup> روز بعد به ایلیم رسیدند. در آنجا دوازده چشمهٔ آب و هفتاد درخت خرما بود. پس آن‌ها در کنار چشمه‌های آب خیمه زدند.

## نانِ «مَنَّا» و پرندهٔ سلوی «بودنه»

**۱۶** <sup>۱</sup> بنی اسرائیل از ایلیم کوچ کردند و در روز پانزدهم ماه دوم بعد از خروج از مصر، به صحرای سین که بین ایلیم و کوه سینا واقع است، رسیدند. <sup>۲</sup> در آنجا باز پیش موسی و هارون شکایت کردند <sup>۳</sup> و گفتند: «ای کاش خداوند ما را در سرزمین مصر می‌گشت. آنجا در کنار دیگهای گوشت می‌نشستیم و غذای شکم سیر می‌خوردیم. اما تو ما را به این بیابان آوردی تا از گرسنگی هلاک شویم.»

<sup>۴</sup> پس خداوند به موسی فرمود: «من برای شما مثل باران از آسمان غذا می فرستم. مردم باید هر روز بروند و به اندازهٔ احتیاج آن روز، از آن جمع کنند. به اینوسیله، می خواهم آن ها را امتحان کنم که آیا از احکام من پیروی می کنند یا خیر.»<sup>۵</sup> در روز ششم باید دو برابر روزهای قبل غذا جمع کنند.»

<sup>۶</sup> پس موسی و هارون به تمام مردم اسرائیل گفتند: «امشب به شما ثابت می شود که این خداوند بود که شما را از سرزمین مصر بیرون آورده است.»<sup>۷</sup> فردا صبح حضور پُر جلال خداوند را خواهید دید. خداوند شکایات شما را که از او کرده اید، شنیده است. زیرا در واقع شما از خداوند شکایت کرده اید نه از ما. ما کیستیم که از ما گله و شکایت می کنید؟»<sup>۸</sup> بعد موسی گفت: «خداوند، شبها گوشت و صبح ها نان به هر اندازه ای که بتوانید بخورید به شما می دهد، زیرا خداوند شکایاتی را که از او کرده اید شنیده است.»

<sup>۹</sup> موسی به هارون گفت: «به تمام مردم بگو بیایند و در حضور خداوند بایستند، زیرا او شکایات آن ها را شنیده است.»<sup>۱۰</sup> در حالیکه هارون با مردم صحبت می کرد آن ها به طرف بیابان نگاه کردند و ناگهان حضور پُر جلال خداوند را دیدند که از میان ابر ظاهر شد.<sup>۱۱</sup> خداوند به موسی فرمود: <sup>۱۲</sup> «من شکایات بنی اسرائیل را شنیدم. به آن ها بگو که هر شب گوشت و هر صبح نان به هر اندازه ای که بخواهند، خواهند داشت. تا بدانند که من خداوند، خدای شان می باشم.»

<sup>۱۳</sup> هنگام غروب خیل بزرگ بودن آمد و سرتاسر خیمه گاه اسرائیل را پوشاند و هنگام صبح شبم گرداگرد خیمه گاه را فرا گرفت.<sup>۱۴</sup> وقتی شبم تبخیر کرد، دانه های کوچکی به روی زمین باقی ماند که مثل دانه های ژاله بود.<sup>۱۵</sup> وقتی اسرائیلی ها آن ها را دیدند نشناختند و از یکدیگر پرسیدند: «این چیست؟» موسی به آن ها گفت: «این نانی است که خداوند به شما داده است تا بخورید.»<sup>۱۶</sup> خداوند فرمود که هر یک از شما قرار احتیاج خود یعنی یک عومر (مطابق با دو لیتر) برای هر نفر از اعضای خانواده اش از آن جمع کند.»

<sup>۱۷</sup> پس اسرائیلی‌ها بیرون رفتند و بعضی‌ها بیشتر و بعضی‌ها کمتر جمع کردند. <sup>۱۸</sup> وقتی آن‌ها را وزن می‌کردند، کسانی که بیشتر جمع کرده بودند اضافه نداشتند و آنهایی که کمتر جمع کرده بودند چیزی کم نداشتند، هر کس به همان اندازه‌ای که احتیاج داشت جمع کرده بود. <sup>۱۹</sup> موسی به آن‌ها گفت: «هیچ کس نباید چیزی از آن را برای فردا نگهدارد.» <sup>۲۰</sup> اما بعضی‌ها به حرف موسی گوش ندادند و قسمتی از آن را نگهداشتند، ولی صبح روز بعد همه را کرم زده و گنده شده بود و موسی از این کار آن‌ها خشمگین شد. <sup>۲۱</sup> از آن بپس، هر روز صبح هر کس به اندازه احتیاج خود جمع می‌کرد و وقتی آفتاب بالا می‌آمد و گرم می‌شد آنچه که روی زمین باقی می‌ماند، آب می‌شد و از بین می‌رفت.

<sup>۲۲</sup> در روز ششم آن‌ها دو برابر احتیاج روزانه خود جمع می‌کردند یعنی هر کس به اندازه چهار لیتر برای خود جمع می‌کرد. پس رهبران قوم آمدند و در آن باره به موسی خبر دادند. <sup>۲۳</sup> موسی به آن‌ها گفت: «این فرموده خداوند است. چون فردا، سبت، روز استراحت و روز مقدس است. پس هر قدر غذایی که ضرورت باشد امروز بپزید هر چه که باقی بماند آنرا برای فردا نگهدارید.» <sup>۲۴</sup> آن‌ها قرار هدایت موسی هر چه باقی مانده بود، برای فردا نگهداشتند، ولی غذا را نه کرم زده بود و نه گنده شده بود. <sup>۲۵</sup> موسی گفت: «این را امروز بخورید، زیرا امروز سبت، روز خداوند و روز استراحت است و در خارج خیمه‌گاه غذایی پیدا نخواهید کرد. <sup>۲۶</sup> شما باید برای شش روز، هر روز غذا جمع آوری کنید، ولی در روز هفتم که روز استراحت است غذا نخواهید یافت.»

<sup>۲۷</sup> در روز هفتم بعضی از مردم به بیابان رفتند تا غذا جمع کنند، ولی چیزی نیافتند. <sup>۲۸</sup> سپس خداوند به موسی فرمود: «شما تا کی می‌خواهید از اوامر من سرپیچی کنید؟ <sup>۲۹</sup> بخاطر داشته باشید که من، خداوند، یک روز را برای استراحت شما تعیین کرده‌ام و بهمین دلیل است که همیشه در روز ششم به اندازه دو روز به شما غذا می‌دهم. پس در روز هفتم هیچ کسی نباید از خیمه خود بیرون برود.» <sup>۳۰</sup> بنابراین، مردم در روز هفتم به استراحت پرداختند.

<sup>۳۱</sup> بنی اسرائیل اسم این غذا را مَنَّا (یعنی این چیست) گذاشتند. مَنَّا شکل تخم گشنیز و مزهٔ عسل را داشت. <sup>۳۲</sup> موسی گفت: «خداوند هدایت فرموده است که از این نان به اندازهٔ دو لیتر را به عنوان یادگار نگهدارید تا نسلهای آیندهٔ ما نانی را که خداوند پس از خروج ما از مصر، در بیابان به ما داد، ببینند.» <sup>۳۳</sup> موسی به هارون گفت: «به اندازهٔ دو لیتر مَنَّا را در ظرفی بریز و آنرا به حضور خداوند تقدیم کن تا برای نسلهای آینده نگهداری شود.» <sup>۳۴</sup> همانطوری که خداوند به موسی هدایت داده بود، هارون ظرف مَنَّا را برای نگهداری در مقابل صندوق پیمان گذاشت. <sup>۳۵</sup> بنی اسرائیل مدت چهار سال، یعنی تا رسیدن به سرزمین کنعان مَنَّا خوردند. <sup>۳۶</sup> (عومر ظرفی بود که گنجایش دو لیتر را داشت. عومر یک دهم ایفه است و یک ایفه تقریباً مطابق بیست لیتر می باشد.)

## آب از صخره

(همچنین در اعداد ۱۰:۲۰-۱۳)

**۱۷** <sup>۱</sup> بنی اسرائیل از بیابان سینا کوچ کردند و طبق هدایت خداوند از یک جا به جای دیگری می رفتند. آن ها در رفیدیم خیمه زدند، ولی در آنجا آب برای نوشیدن نداشتند. <sup>۲</sup> پس با اعتراض به موسی گفتند: «به ما آب بده تا بنوشیم.» موسی در جواب آن ها گفت: «چرا باز به گله و شکایت شروع کردید؟ چرا خداوند را امتحان می کنید؟»

<sup>۳</sup> اما مردم، چون بسیار تشنه بودند، به شکایت خود ادامه داده و به موسی گفتند: «چرا ما را از مصر بیرون آوردی؟ آیا ما و کودکان و گله های ما را بخاطر این آوردی که در این بیابان از تشنگی هلاک شویم؟»

<sup>۴</sup> موسی به حضور خداوند دعا کرد و گفت: «با این قوم چه کنم، چون نزدیک است مرا سنگسار کنند؟» <sup>۵</sup> خداوند به موسی فرمود: «چند نفر از بزرگان اسرائیل را با خود بردار و در پیشاپیش مردم برو. <sup>۶</sup> من در پیشروی تو بر صخره ای در کوه سینا می ایستم. با همان عصائی که به دریای

نیل زدی، به آن صخره بزن تا از آن صخره آب جاری شود و مردم بنوشند.» پس موسی در حضور تمام بزرگان اسرائیل این کار را انجام داد.

<sup>۷</sup> موسی آن محل را مسا و مریبا، (یعنی جای آزمایش و شکایت) نامید، زیرا قوم اسرائیل در آنجا به گله و شکایت پرداختند و خداوند را امتحان کردند چون گفتند: «آیا خداوند با ما هست یا نی؟»

## جنگ با عمالیق

<sup>۸</sup> عمالیق به رفیدیم آمدند تا با اسرائیلی ها بجنگند. <sup>۹</sup> موسی به یوشع گفت: «عده‌ای از مردها را انتخاب کن و فردا به جنگ عمالیق برو. من عصائی را که خداوند فرموده است با خود ببرم، به دست گرفته و بر قلّه کوه می ایستم.» <sup>۱۰</sup> یوشع طبق هدایت موسی عمل کرد و به جنگ عمالیقی ها رفت. موسی و هارون و حور هم به قلّه کوه رفتند. <sup>۱۱</sup> تا زمانی که موسی دستهای خود را بالا نگاه می داشت، اسرائیلی ها پیروز می شدند، اما همینکه موسی دستهای خود را پائین می آورد عمالیقی ها بر آنها غلبه می یافتند. <sup>۱۲</sup> وقتی دستهای موسی خسته شد، هارون و حور سنگی آوردند و موسی روی آن نشست و هارون و حور در دو طرف او ایستادند و دستهای او را بالا نگهداشتند. دستهای موسی تا غروب آفتاب بالا بود. <sup>۱۳</sup> به این ترتیب یوشع عمالیق را شکست داد.

<sup>۱۴</sup> بعد از آن خداوند به موسی فرمود: «این پیروزی را به عنوان یادگار در کتاب بنویس و به یوشع بگو که من حتی نام عمالیق را هم از روی زمین محو می کنم.» <sup>۱۵</sup> موسی در آنجا قربانگاهی ساخت و آن را «خداوند علّم من است» نامید. <sup>۱۶</sup> او گفت: «علّم خداوند را برافرازید و خداوند برای همیشه با مردم عمالیق در جنگ خواهد بود.»

۱۸ <sup>۱</sup> یترون، خسر موسی که کاهن مدیان بود، شنید که خدا چه کارهائی برای موسی و قوم اسرائیل انجام داده است و چگونه آن‌ها را از سرزمین مصر بیرون آورد. <sup>۲-۳</sup> پس یترون، صفوره زن موسی را با دو پسرش جرشوم و الیعزر که در خانه او بودند، با خود گرفته پیش موسی رفت. (موسی گفته بود: «من در این سرزمین بیگانه هستم.» پس اسم یک پسر خود را جرشوم (یعنی بیگانه) گذاشت. <sup>۴</sup> بعد از آن گفته بود: «خدای پدرم به من کمک کرد و نگذاشت به دست فرعون کشته شوم.» بنابراین پسر دوم خود را الیعازار (یعنی خدا مددگار من است) نامید.) <sup>۵</sup> هنگامی که موسی در دامنه کوه مقدس خیمه زده بود، یترون با زن و دو پسر موسی به بیابان رسید. <sup>۶</sup> یترون برای موسی پیغام فرستاد که به دیدنش آمده است. <sup>۷</sup> موسی به استقبال او رفت و در مقابل او تعظیم کرد و روی او را بوسید. آن‌ها بعد از احوالپرسی به خیمه موسی رفتند. <sup>۸</sup> موسی برای یترون تعریف کرد که خدا برای نجات بنی اسرائیل بر سر فرعون و اهالی مصر چه بلاهائی آورد. همچنین تعریف کرد که در راه سفر چه تکالیفی را متحمل شدند و خداوند چگونه آن‌ها را از خطرات و مشکلات نجات داد. <sup>۹</sup> یترون وقتی ماجرا را شنید خوشحال شد <sup>۱۰</sup> و گفت: «سپاس بر خداوندی که شما را از دست فرعون و مردم مصر رهائی بخشید. از خداوند شکر گزارم که قوم برگزیده خود را از غلامی آزاد کرد. <sup>۱۱</sup> حالا می دانم که خداوند از همه خدایان بزرگتر است. زیرا او بنی اسرائیل را از ظلم و ستم مردم مصر نجات داد.» <sup>۱۲</sup> بعد یترون قربانی سوختنی و قربانی‌های دیگر به خدا تقدیم کرد و هارون و تمام بزرگان قوم اسرائیل آمدند تا به اتفاق یترون، خسر موسی، در حضور خداوند با هم غذا بخورند.

## انتخاب داوران

(همچنین در تثیبه ۱: ۹-۱۸)

<sup>۱۳</sup> روز بعد موسی به جایگاه خود نشست و برای رسیدگی به شکایات مردم از صبح تا شام مشغول شد. <sup>۱۴</sup> وقتی یترون دید که موسی چقدر از وقت خود را صرف شنیدن شکایات مردم

می‌کند، از او پرسید: «این چه کاریست که تو می‌کنی؟ چرا همه این کارها را به تنهایی انجام می‌دهی و مردم را از صبح تا شب سر پا نگاه می‌داری تا با تو مشوره کنند؟»<sup>۱۵</sup> موسی در جواب گفت: «من مجبورم این کار را بکنم، زیرا مردم پیش من می‌آیند تا برای حل مشکلات خود از خدا مسئلت کنند.<sup>۱۶</sup> هر وقت دو نفر با هم اختلاف داشته باشند، نزد من می‌آیند و من فیصله می‌کنم که حق با کدام یکی است و احکام و اوامر خدا را برای آن‌ها شرح می‌دهم.»

<sup>۱۷</sup> یترون گفت: «تو کار درستی نمی‌کنی!<sup>۱۸</sup> تو با این کار هم خودت و هم مردم را خسته می‌سازی، زیرا این کار به تنهایی برای تو خیلی دشوار است.<sup>۱۹</sup> حالا به نصیحت من گوش بده و خدا با تو خواهد بود. البته کار درستی است که به نمایندگی قومت اختلافات آن‌ها را به حضور خدا عرض می‌کنی.<sup>۲۰</sup> تو باید اوامر خدا را به آن‌ها تعلیم بدهی و برای آن‌ها توضیح کنی که زندگی و رفتار آن‌ها چگونه باشد.<sup>۲۱</sup> اما در ضمن، تو باید مردان لایق و کاردان را که خداترس و صادق باشند و رشوه نگیرند از میان مردم انتخاب کنی تا داور گروه‌های هزار نفری، صد نفری، پنجاه نفری و ده نفری باشند.<sup>۲۲</sup> آن‌ها را به عنوان داوران دائمی بگمار و آن‌ها فقط کارهای مشکل و پیچیده را نزد تو بیاورند، ولی مسائل کوچک را خودشان حل و فصل کنند. آن‌ها با این کار به تو کمک می‌کنند و بار تو سبکتر و کار تو آسانتر می‌شود.<sup>۲۳</sup> اگر این کار را طبق خواست خدا انجام دهی، هم خودت زیاد خسته نمی‌شوی و هم اختلافات مردم زودتر حل می‌شود و می‌توانند با خاطر جمع به خانه‌های خود بروند.»

<sup>۲۴</sup> موسی نصیحت خسر خود، یترون را پذیرفت<sup>۲۵</sup> و مردان لایقی را از بین بنی اسرائیل انتخاب کرد و به عنوان داور بر گروه‌های هزار نفری، صد نفری، پنجاه نفری و ده نفری گماشت.<sup>۲۶</sup> آن‌ها بحیث داوران دائمی به مشکلات و اختلافات مردم رسیدگی می‌کردند. مردم را برای حل کارهای مشکل و پیچیده نزد موسی می‌فرستادند، ولی مسائل ساده و کوچک را خودشان حل و فصل می‌کردند.

<sup>۲۷</sup> بعد از آن موسی با خسر خود، یترون خداحافظی کرد و یترون به وطن خود برگشت.



## بنی اسرائیل در کوه سینا

<sup>۱-۲</sup> بنی اسرائیل از رفیدیم حرکت کرده و در روز اول ماه سوم بعد از خروج از مصر به صحرای سینا رسیدند و در دامنه کوه سینا خیمه زدند. <sup>۳</sup> موسی به بالای کوه به ملاقات خدا رفت.

خداوند از کوه با موسی صحبت کرد و فرمود: «به بنی اسرائیل، اولاده یعقوب بگو: <sup>۴</sup> شما دیدید که من، خداوند، با مصریان چه کردم و چطور مثل عقابی که چوچه‌های خود را روی بالهای خود می‌برد، شما را نزد خود آوردم. <sup>۵</sup> حالا اگر شما از من اطاعت کنید و پیمان مرا نگهدارید، در بین تمام اقوام، شما قوم برگزیده من خواهید بود. گرچه تمام روی زمین متعلق به من است، <sup>۶</sup> اما شما برای من قوم مقدس و مانند کاهنان برای من خدمت خواهید کرد.» <sup>۷</sup> موسی از کوه پائین آمد و تمام رهبران و بزرگان اسرائیل را جمع کرد و آنچه را که خداوند به او فرموده بود به آن‌ها باز گفت. <sup>۸</sup> مردم همگی با یک صدا گفتند: «هرچه خداوند فرموده است، انجام خواهیم داد» و موسی جواب مردم را به خداوند عرض کرد.

<sup>۹</sup> خداوند به موسی فرمود: «من در ابر غلیظی نزد تو می‌آیم تا وقتی با تو صحبت می‌کنم، مردم سخنان مرا بشنوند و از آن بی‌بعد کلام ترا باور کنند.» موسی جواب مردم را به خداوند عرض کرد <sup>۱۰</sup> و خداوند فرمود: «به نزد مردم برو و به آن‌ها بگو که امروز و فردا خود را برای عبادت طاهر سازند و لباسهای خود را بشویند <sup>۱۱</sup> و پس فردا همه حاضر و آماده باشند، چون در آن روز در برابر چشمان همه بر کوه سینا پائین می‌شوم. <sup>۱۲</sup> در اطراف کوه حدودی را تعیین کن تا مردم از آن عبور نکنند. به آن‌ها بگو که از کوه بالا نروند و حتی به آن نزدیک هم نشوند. اگر کسی بر آن پا گذارد کشته خواهد شد. <sup>۱۳</sup> آن شخص باید یا سنگسار شود و یا با تیر به قتل برسد بدون اینکه کسی به او دست بزند. این قانون شامل انسان و حیوان است. اما وقتی شیپور نواخته می‌شود، می‌توانند بالای کوه بروند.»

<sup>۱۴</sup> موسی از کوه پائین آمد و به مردم گفت که برای عبادت آماده شوند. آن‌ها لباسهای خود را

شستند<sup>۱۵</sup> و موسی به آن‌ها گفت: «برای پس فردا آماده شوید و در این مدت از نزدیکی با همسران تان خودداری کنید.»

<sup>۱۶</sup> صبح روز سوم صدای رعد و برق شنیده شد و ابر غلیظی روی کوه پدید گردید. سپس صدای بسیار بلند شیپور شنیده شد و همه مردمی که در خیمه‌گاه بودند از ترس به لرزه آمدند.<sup>۱۷</sup> آنگاه موسی مردم را از خیمه‌گاه بیرون برد و برای ملاقات خدا در دامنه کوه ایستادند.<sup>۱۸</sup> تمام کوه سینا با دود پوشیده شد، زیرا خداوند در آتش بر روی کوه نزول فرمود. از کوه دودی بسان دود کوره برخاست و تمام کوه به شدت لرزید.<sup>۱۹</sup> صدای شیپور هر لحظه بلندتر می‌شد. آنگاه موسی با خدا به صحبت پرداخت و خدا با صدائی همچون رعد به او جواب داد.<sup>۲۰</sup> وقتی خداوند بر قلّه کوه سینا نزول فرمود، موسی را به آنجا فراخواند و موسی هم به قلّه کوه بالا رفت<sup>۲۱</sup> و خداوند به او فرمود: «پائین برو و به مردم بگو که از حدود معین تجاوز نکنند و برای دیدن من بالا نیایند. اگر چنین کنند بسیاری از آن‌ها کشته خواهند شد.<sup>۲۲</sup> حتی کاهنانی هم که به من نزدیک می‌شوند باید خود را تقدیس کنند. در غیر آن، آن‌ها را هم مجازات خواهم کرد.»<sup>۲۳</sup> موسی به خداوند عرض کرد: «مردم نمی‌توانند از کوه بالا بیایند، زیرا تو به من امر کرده‌ای که کوه را مقدس شمرده حدودی به دور آن تعیین کنم.»<sup>۲۴</sup> خداوند فرمود: «پائین برو و هارون را با خود بیاور. اما کاهنان و مردم نباید از حد خود تجاوز کنند و برای دیدن من بالای کوه بیایند، ورنه مجازات خواهند شد.»<sup>۲۵</sup> موسی پائین رفت و آنچه را که خداوند فرموده بود، به قوم گفت.

## احکام ده گانه

(همچنین در تثبیه ۵: ۱-۲۱)

۲۰ خدا سخن گفت و این را فرمود:

<sup>۱</sup> «من خداوند، خدای تو هستم که ترا از مصر که در آنجا در غلامی بسر می‌بردی بیرون آوردم.<sup>۲</sup> خدای دیگر غیر از من نداشته باش.<sup>۳</sup>

<sup>۴</sup> هیچگونه مجسمه یا بتی به شکل آنچه که بالا در آسمان و از آنچه پائین بر روی زمین و آنچه در آب زیر زمین است، برای خود نساز. <sup>۵</sup> در برابر آن‌ها زانو نزن و آن‌ها را پرستش نکن، زیرا من خداوند، که خدای تو می‌باشم، خدای غیور و حسود هستم و کسانی را که با من دشمنی کنند، تا نسل سوم و چهارم مجازات می‌کنم. <sup>۶</sup> ولی به کسانی که مرا دوست دارند و از احکام من پیروی می‌کنند، تا هزار پشت رحمت می‌کنم.

<sup>۷</sup> نام خداوند، خدایت را به باطل بر زبان نیاور، زیرا کسیکه از نام خداوند سوءاستفاده کند، خداوند او را مجازات می‌کند.

<sup>۸</sup> روز سبت را به یاد داشته باش و آن را مقدس بدار. <sup>۹</sup> شش روز در هفته کار کن، <sup>۱۰</sup> ولی در روز هفتم که روز استراحت و روز مخصوص خداوند است، هیچ کار نکن. نه خودت، نه فرزندان، نه غلامت، نه کنیزت، نه حیوانات و نه مهمانانت. <sup>۱۱</sup> من، خداوند، در شش روز زمین و آسمان و بحرهای و هر چه در آن‌ها است، ساختم و در روز هفتم استراحت کردم. به همین دلیل است که من، خداوند، روز سبت را برکت دادم و آنرا مقدس خواندم.

<sup>۱۲</sup> به پدر و مادرت احترام کن تا در سرزمینی که به تو می‌دهم عمر طولانی داشته باشی.

<sup>۱۳</sup> قتل نکن.

<sup>۱۴</sup> زنا نکن.

<sup>۱۵</sup> دزدی نکن.

<sup>۱۶</sup> به کسی شهادت دروغ نده.

<sup>۱۷</sup> به خانه همسایه خود طمع نکن. به زن، غلام، کنیز، گاو، الاغ و هر چیزیکه مال

همسایه‌ات می‌باشد، طمع نکن.»

## مردم را ترس فرامی‌گیرد

(همچنین در تثیبه ۲۲:۵-۳۳)

<sup>۱۸</sup> وقتی مردم رعد و برق و دودی را که از کوه برمی‌خاست دیدند و صدای شیپور را شنیدند، از

ترس به خود لرزیدند و در فاصلهٔ دور ایستادند<sup>۱۹</sup> و به موسی گفتند: «اگر تو با ما صحبت کنی ما گوش می‌دهیم، ولی می‌ترسیم که اگر خدا با ما حرف بزند، خواهیم مُرد.»<sup>۲۰</sup> موسی گفت: «نترسید، زیرا خدا فقط آمده است که شما را امتحان کند تا ترس او پیش روی شما باشد و دیگر گناه نکنید.»<sup>۲۱</sup> در حالیکه مردم در فاصلهٔ دورتر ایستاده بودند، موسی به تنهایی به ابر غلیظی که خدا در آن بود، نزدیک رفت.

## مقررات قربانگاه

<sup>۲۲</sup> خداوند به موسی امر فرمود: «به بنی اسرائیل چنین بگو: شما دیدید که چگونه از آسمان با شما صحبت کردم.<sup>۲۳</sup> پس دیگر برای خود خدایانی از نقره یا طلا نسازید و بجای من آن‌ها را پرستش نکنید.<sup>۲۴</sup> قربانگاهی از خاک برای من بسازید و بالای آن از رمه و گلهٔ خود قربانی‌هایی که کاملاً سوختانده شوند و همچنین هدایای سلامتی تقدیم کنید. در هر جایی که برای عبادت تعیین می‌کنم قربانگاهی بسازید تا من بیایم و شما را برکت بدهم.<sup>۲۵</sup> اگر برای من قربانگاهی از سنگ می‌سازید آن را از سنگهای تراشیده بنا نکنید. زیرا اگر در آن ابزار به‌کار رفته باشد، آن قربانگاه برای قربانی مناسب نیست.<sup>۲۶</sup> قربانگاهی که برای من می‌سازید نباید زینه داشته باشد، مبادا وقتی از زینه بالا می‌روید، عورت شما دیده شود.»

## طرز رفتار با غلامان

(همچنین در تثیبه ۱۵: ۱۲-۱۸)

**۲۱** <sup>۱</sup> «این احکام را نیز به بنی اسرائیل بده: <sup>۲</sup> اگر یک غلام عبرانی بخری، باید مدت شش سال برای تو خدمت کند. در سال هفتم بدون اینکه برای آزادی خود پولی بپردازد، باید آزاد شود.<sup>۳</sup> اگر پیش از آنکه غلام تو شود مجرد باشد و در دوران غلامی دارای همسر گردد، در سال هفتم فقط خودش آزاد شود، اما اگر قبل از آنکه غلام تو شود متأهل باشد، در آنصورت هم او

و هم زنش هر دو باید آزاد گردند.<sup>۴</sup> اگر مالک او برایش زن گرفته و از آن زن صاحب فرزندی شده باشد، آنگاه تنها خود او آزاد شود و همسر و فرزندانش پیش مالک او بمانند.<sup>۵</sup> اما اگر آن غلام بگوید: «مالک و زن و فرزندانم را دوست دارم و نمی‌خواهم آزاد بشوم»،<sup>۶</sup> آنوقت مالکش او را به عبادتگاه ببرد و در آنجا در مقابل دروازه یا چوکات آن گوش او را با درفش سوراخ کند و از آن پس آن غلام تا آخر عمر غلام او خواهد بود.

<sup>۷</sup> اگر کسی دختر خود را به عنوان کنیز بفروشد، آن دختر نباید مثل غلام آزاد شود.<sup>۸</sup> اگر کسی دختری را بخرد و بخواهد با او ازدواج کند، اما بعداً از او خوشش نیاید، به پدر دختر اجازه بدهد که او را پس بخرد. او حق ندارد او را به بیگانگان بفروشد، زیرا این کار او خیانت شمرده می‌شود.<sup>۹</sup> اگر کسی کنیزی بخرد و او را به پسر خود بدهد، باید مثل دختر خود با او رفتار کند.<sup>۱۰</sup> اگر مردی همسر دیگری بگیرد، باید همان غذا و لباس و معاشرتی را که قبلاً با زن اول داشته است حفظ کند.<sup>۱۱</sup> اگر این سه نکته را رعایت ننماید، باید او را بدون اخذ پول آزاد کند.»

## قوانین مربوط به اعمال جابراه

<sup>۱۲</sup> «اگر کسی شخصی را طوری بزند که منجر به هلاکت او گردد، او نیز باید کشته شود.<sup>۱۳</sup> اما اگر مرگ او تصادفی بوده و قصد کشتنش را نداشته، آنگاه به جایی که من برایش تعیین می‌کنم پناه ببرد تا در آنجا در امان باشد.<sup>۱۴</sup> ولی اگر کسی از روی خشم قصداً شخص دیگری را بکشد، حتی اگر به قربانگاه من هم پناه برده باشد، او نیز باید کشته شود.

<sup>۱۵</sup> هر کسی که پدر یا مادر خود را بزند، باید بقتل برسد.

<sup>۱۶</sup> اگر کسی انسانی را بدزد و او را بفروشد یا به عنوان غلام نزد خود نگهدارد، باید کشته شود.

<sup>۱۷</sup> هر کسی که پدر یا مادر خود را لعنت کند، سزاوار کشته شدن است.

<sup>۱۸</sup> اگر موقع دعوا، یکی از طرفین، دیگری را با سنگ یا مشت طوری بزند که بستری شود، اما نمیرد <sup>۱۹</sup> و بعد حالش خوب شود و بتواند با کمک عصا راه برود، کسی که او را زده است، بخشیده شود، اما باید غرامت ایام بیکاری و مخارج معالجه او را بپردازد.

<sup>۲۰</sup> اگر کسی غلام یا کنیز خود را طوری با عصا بزند که جابجا بمیرد، باید مجازات شود. <sup>۲۱</sup> ولی اگر او بعد از یکی دو روز بمیرد، مالکش نباید مجازات شود، زیرا آن غلام یا کنیز جزء دارائی او بوده و همین خساره برای او کافی است.

<sup>۲۲</sup> اگر در جریان جنگ و دعوا زن حامله‌ای را طوری بزند که آن زن نقصان کند، ولی به خودش آسیبی نرسد، ضارب جریمه‌ای را که شوهر آن زن تعیین می‌کند با موافقه قاضی بپردازد. <sup>۲۳</sup> اما اگر به خودش صدمه‌ای وارد شود، در آن صورت جزا باید جان به عوض جان، <sup>۲۴</sup> چشم به عوض چشم، دندان به عوض دندان، دست به عوض دست، پا به عوض پا، <sup>۲۵</sup> داغ بجای داغ، زخم به عوض زخم و لطمه به عوض لطمه باشد.

<sup>۲۶</sup> اگر کسی غلام یا کنیز خود را طوری بزند که چشمش کور شود، او را در عوض چشمش آزاد کند. <sup>۲۷</sup> اگر دندان او را بشکند، او را در عوض دندانش آزاد کند.»

## مسئولیت مالکین

<sup>۲۸</sup> «اگر گاوی با شاخ خود مرد یا زنی را بکشد، آن گاو را سنگسار کنند و گوشتش هم خورده نشود و صاحبش از مجازات معاف است. <sup>۲۹</sup> اما اگر آن گاو قبلاً هم شاخ می‌زد و صاحبش می‌دانست و باز هم گاو خود را نبندد و آن گاو مرد یا زنی را بکشد، گاو باید سنگسار و صاحبش نیز کشته شود. <sup>۳۰</sup> اما اگر خونبهایی برای مقتول تعیین گردد، صاحب گاو می‌تواند با پرداخت خونبها جان خود را نجات بدهد. <sup>۳۱</sup> اگر گاو دختری یا پسری را بکشد، باید همین حکم اجرا شود. <sup>۳۲</sup> اگر گاو غلام یا کنیزی را بکشد، صاحبش باید سی سکه نقره به عنوان خونبها به

صاحب غلام یا کنیز پردازد و گاو نیز سنگسار شود.

<sup>۳۳</sup> اگر کسی سرپوش چاه را دور کند و یا چاهی بکند و سر آن را نپوشاند و گاو یا الاغی در آن بیفتد، <sup>۳۴</sup> صاحب چاه باید عوض آن حیوان را بدهد یا قیمت آن را به صاحبش پردازد و حیوان مرده را برای خود نگهدارد. <sup>۳۵</sup> اگر گاو کسی گاو شخص دیگری را بزند و بکشد، گاو زنده را بفروشند و قیمت آنرا بین خود تقسیم کنند و هر یک از آن‌ها نیمی از گاو کشته را به عنوان سهم خود بردارد. <sup>۳۶</sup> اما اگر معلوم شود که آن گاو عادت به شاخ زدن داشته و صاحبش او را نبسته، او باید به جانب مقابل یک گاو زنده بدهد و گاو مرده را برای خود نگهدارد.»

## مقررات درباره جریمه

۲۲ «اگر کسی گاو یا گوسفندی را بدزد و آن را بکشد یا بفروشد، باید در عوض هر گاو، پنج گاو و در عوض هر گوسفند، چهار گوسفند بدهد. <sup>۲-۴</sup> او باید هر چه دزدیده قیمت آن را پردازد. اگر از عهده پرداخت کامل قیمت آن برنیاید، به غلامی فروخته شود پول آن را بعوض آنچه که دزدیده است پردازند. اگر دزد با گاو، گوسفند یا الاغ زنده، دستگیر شود، باید دو برابر قیمت حیوانی را که دزدیده است پردازد.

اگر دزد به هنگام شب در حین عمل سرقت بقتل برسد، کسی که او را کشته است، مجرم شناخته نمی‌شود، اما اگر قتل در روز صورت بگیرد، قاتل مجرم می‌باشد.

<sup>۵</sup> اگر کسی حیوانات خود را قصداً در مزرعه یا تاکستان شخص دیگری رها کند یا آن‌ها را در مزرعه شخص دیگری بچرانند، باید از بهترین محصول تاکستان یا مزرعه خود تاوان بدهد.

<sup>۶</sup> اگر کسی در مزرعه خود آتش بیفروزد و آتش به مزرعه شخص دیگری سرایت کند و خوشه‌های رسیده و یا محصول درو نشده او را بسوزاند، آن کسی که آتش افروخته است باید

خسارات وارده را جبران کند.

<sup>۷</sup> اگر کسی پول و یا اموال قیمتی خود را پیش کسی به امانت بسپارد و اشیای امانت از خانه آن شخص دزدیده شود و اگر دزد دستگیر گردد، دزد باید دو برابر آنچه را که سرقت کرده است، پس بدهد. <sup>۸</sup> اما اگر دزد دستگیر نشود، آنگاه شخص امانت دار باید به عبادتگاه برود و در آنجا قسم بخورد که در امانت خیانت نکرده است.

<sup>۹</sup> اگر گاو، الاغ، گوسفند، لباس یا هر چیز دیگری گم شود و صاحب مال گمشده ادعا کند که مال او پیش فلان شخص است، ولی آن شخص انکار کند، هر دوی آن‌ها به عبادتگاه برده شوند و کسی که خدا او را مقصر بشناسد، دو برابر مال مسروقه تاوان دهد.

<sup>۱۰</sup> اگر کسی الاغ، گاو، گوسفند یا هر حیوان دیگری را از همسایه خود امانت بگیرد و آن حیوان بمیرد یا صدمه ببیند و یا دزدیده شود و شاهدهی هم در بین نباشد، <sup>۱۱</sup> آن شخص باید به عبادتگاه برود و قسم بخورد که اموال همسایه خود را دزدی نکرده است. در این صورت مالک حیوان قسم او را قبول کند و تاوان نگیرد. <sup>۱۲</sup> اما اگر مال دزدیده شده باشد، باید تاوان آن را به صاحبش بدهد. <sup>۱۳</sup> اگر توسط حیوان وحشی کشته شده باشد، شخص امانت دار لاشه‌اش را برای ثبوت نزد صاحبش بیاورد و لازم نیست که تاوان بدهد.

<sup>۱۴</sup> اگر کسی حیوانی را از همسایه خود قرض بگیرد و آن حیوان صدمه ببیند یا کشته شود و صاحبش در آنجا حضور نداشته باشد، تاوان آن را پردازد. <sup>۱۵</sup> ولی هرگاه صاحبش در آنجا حاضر بوده باشد، لازم نیست که تاوان بدهد. اگر حیوان را کرایه کرده باشد، کرایه‌ای که داده است به عوض تاوان آن می‌باشد.»

## قوانین اخلاقی و دینی

<sup>۱۶</sup> «اگر مردی دختری را که هنوز نامزد او نشده است اغوا نماید، او باید مهر آن دختر را پردازد»



و با او ازدواج کند.<sup>۱۷</sup> اگر پدر دختر با این وصلت راضی نباشد، آن مرد باید مَهری را که برای یک دختر باکره تعیین شده به او بپردازد.

<sup>۱۸</sup> زن جادوگر باید کشته شود.

<sup>۱۹</sup> هر کس که با حیوانی جماع کند سزایش مرگ است.

<sup>۲۰</sup> هر کسی که برای خدای دیگری بغیر از من که خداوند هستم، قربانی کند، باید کشته شود.

<sup>۲۱</sup> به شخص بیگانه بد رفتاری و ظلم نکنید. بخاطر داشته باشید که شما هم در سرزمین مصر بیگانه بودید.<sup>۲۲</sup> بر بیوه زن و یتیم ستم روا ندارید.<sup>۲۳</sup> اگر بر آن‌ها ستم کنید و آن‌ها نزد من برای کمک فریاد برآورند، من به فریادشان می‌رسم<sup>۲۴</sup> و بر شما خشمگین شده شما را با شمشیر دشمن هلاک می‌کنم تا زنان شما بیوه و فرزندان تان یتیم گردند.

<sup>۲۵</sup> اگر به یکی از افراد فقیر قوم برگزیده من، پول قرض می‌دهی، مثل سودخواران از او سود نگیر.<sup>۲۶</sup> اگر لباس همسایه خود را گرو می‌گیری، قبل از غروب آفتاب آن را به او پس بده.<sup>۲۷</sup> چون ممکن است تنها لباس خواب او و وسیله‌ای برای گرم کردنش باشد، و اگر او نزد من دعا و زاری کند، دعای او را مستجاب می‌کنم، زیرا من خدای کریم و رحیم هستم.

<sup>۲۸</sup> به خدا ناسزا نگو و رهبر قومت را لعنت نکن.

<sup>۲۹</sup> میوه نو محصول و شیره انگور را به وقتش برای من بیاور.

پسر اولباریت را برای من وقف کن.<sup>۳۰</sup> اولباری‌های گاو و گوسفند خود را به من بده و اولباری نر باید مدت هفت روز نزد مادرش باشد و در روز هشتم آن را به من تقدیم کن.

<sup>۳۱</sup> شما قوم مقدس من هستید، پس گوشت حیوانی را که توسط جانور وحشی دریده شده باشد،

نخورید. آن را پیش سگها بیندازید.»

## عدالت و انصاف

۲۳<sup>۱</sup> «شایعات غلط را انتشار نده و با شهادت دروغ از مردم بد پشتیبانی نکن<sup>۲</sup> در انجام کارهای خلاف هم‌رنگ جماعت نشو و در موقع دعوا، بخاطر پیروی از اکثریت، شهادت دروغ نده و حق و عدالت را پایمال نکن.<sup>۳</sup> در محاکمه<sup>۴</sup> یک شخص فقیر، بخاطر اینکه فقیر است از او طرفداری نکن.

۴ اگر گاو یا گوسفند دشمن خود را دیدی که گم شده است، آنرا برایش پس ببر.<sup>۵</sup> اگر دیدی که الاغ دشمنت زیر بار سنگین مانده است، بی اعتنا از کنار آن تیر نشو، بلکه به او کمک کن تا الاغش بپا بایستد.

۶ اگر با شخص فقیری دعوا داشته باشی، بخاطری که فقیر است عدالت را پایمال نکن.<sup>۷</sup> تهمت ناروا به کسی نزن و نگذار که شخص بیگناهی به قتل برسد. چونکه من از گناه اشخاص گناهکار چشم پوشی نمی‌کنم.<sup>۸</sup> از گرفتن رشوه خود داری کن زیرا رشوه چشم مردم را کور می‌کند و سخنان مردم درستکار را خلاف نشان می‌دهد.

۹ کسی را که بیگانه است آزار نده. چون خودت در مصر بیگانه بودی و از حال بیگانگان خبر داری.»

## سال هفتم و روز هفتم

۱۰ «شش سال در زمین خود زراعت کنید و محصول آن را ذخیره نمائید.<sup>۱۱</sup> اما در سال هفتم در آن چیزی نکارید. بگذارید که مردمان فقیر قوم شما هرچه که در آن می‌روید درو کنند و بخورند

آنچه را هم که از آن‌ها باقی می‌ماند، حیوانات وحشی بخورند. در مورد تاکستان و درختان زیتون خود هم همین طور عمل کنید.

<sup>۱۲</sup> هفته شش روز کار کنید، اما در روز هفتم از کار دست بکشید تا غلامان و بیگانگانی که برای شما کار می‌کنند و همچنین حیوانات شما استراحت کنند. <sup>۱۳</sup> به آنچه من، که خداوند هستم به شما گفتم گوش بدهید. خدایان دیگر را پرستش نکنید و حتی نام آن‌ها را بر زبان نیاورید.»

## سه عید بزرگ

(همچنین در خروج ۱۸:۳۴ - ۲۶ و تثنیه ۱۶:۱ - ۱۷)

<sup>۱۴</sup> «هر سال سه مرتبه به احترام من عید را برگزار کنید: <sup>۱۵</sup> اول: عید فطیر، قراریکه قبلاً هدایت داده‌ام، در این هفت روز نان فطیر بخور. این عید را همیشه در ماه ایب برگزار کن، زیرا در همین ماه بود که از مصر خارج شدی. در این عید هیچ کس نباید دست خالی به حضور من بیاید. <sup>۱۶</sup> دوم: عید سایبانها موقعی است که میوه نو محصولات خود را که در مزرعات کاشته‌ای درو می‌کنی. سوم: عید برداشت محصول، یعنی آخر سال، موقعی که تمام محصولات خود را جمع می‌کنی. <sup>۱۷</sup> هر سال سه مرتبه تمام افراد ذکور باید برای پرستش من، که خداوند، خدای شما هستم، حاضر شوند.

<sup>۱۸</sup> هنگامی که برای من قربانی می‌کنی، نانی را که با خمیرمایه تهیه شده باشد برای من تقدیم نکن و چربی حیواناتی که در این عید برای من قربانی می‌کنی نباید تا صبح روز بعد باقی بماند.

<sup>۱۹</sup> هر سال میوه نو محصولات زمین خود را به خانه خداوند، خدای خود بیاور. بزغاله را در شیر مادرش نیز.»

## وعده‌ها و احکام خدا

۲۰ «من یک فرشته را پیشاپیش تو می فرستم تا تو را در راه محافظت کند و به سرزمینی هدایت کند که برای تو آماده کرده‌ام. ۲۱ به سخنان او گوش بده و از اوامر او پیروی نما. از او تمرد نکن، زیرا سرکشی تو را نخواهد بخشید، چونکه او فرستاده من است و نام من بر اوست. ۲۲ اما اگر از او اطاعت کنی و آنچه را که به تو هدایت داده‌ام بجا آوری، آنگاه من دشمن دشمنان تو و مخالف مخالفان تو خواهم بود. ۲۳ فرشته من پیشاپیش تو می رود و ترا به سرزمین اموریان، حِتیان، فرزندان، کنعانیان، حویان و یبوسیای هدایت می کند و من همه آن‌ها را از بین می برم. ۲۴ در مقابل خدایان آن‌ها سجده نکن و از پرستش آن‌ها بپرهیز. در مراسم مذهبی آن‌ها شرکت نکن. ستون‌های آن‌ها را بکلی خراب و نابود ساز و بت‌های شان را بشکن. ۲۵ خداوند، خدای خود را عبادت کن و او نان و آب ترا برکت می دهد و بیماری را از میان تو دور می کند. ۲۶ در سرزمین تو هیچ زنی نقصان نکرده و نازایی وجود نخواهد داشت. من به تو عمر طولانی می بخشم.

۲۷ من ترس خود را پیش روی تو بر مردمی که از سرزمین آن‌ها عبور می کنی مستولی می کنم. اقوامی را که با آن‌ها می جنگی آشفته و سراسیمه می سازم. کاری می کنم که تمام دشمنانت از تو بگریزند. ۲۸ با زنبورهای که پیش روی تو می فرستم، حویان، کنعانیان و حِتیان را از سر راهت دور می کنم. ۲۹ البته آن‌ها را تا یک سال بیرون نمی رانم مبادا آن سرزمین به ویرانه‌ای تبدیل شود و تعداد جانوران درنده بیش از حد زیاد گردد، ۳۰ بلکه آن‌ها را به تدریج بیرون می کنم تا جمعیت شما زیاد شود و تمام زمین را تصرف کنید. ۳۱ حدود و سرحد سرزمین شما را از بحیره احمر تا سواحل بحر مدیترانه و از صحرای جنوب تا دریای فرات وسعت می بخشم و به شما کمک می کنم تا ساکنان آنجا را شکست داده بیرون برانید. ۳۲ با آن‌ها و خدایان ایشان عهد و پیمانی مبنی بر ۳۳ نگذار آن‌ها در سرزمین شما زندگی کنند، مبادا تو را علیه من تحریک کنند تا خدایان ایشان را پرستی و در دامی گرفتار شوی.»

۱ خداوند به موسی فرمود: «تو و هارون و ناداب و ابیهو با هفتاد نفر از بزرگان بنی اسرائیل بر بالای کوه به حضور من بیایید، ولی به من نزدیک نشوید و از فاصله دور مرا سجده کنید. ۲ تنها تو به حضور من بیا و دیگران نزدیک نشوند. هیچ یک از افراد قوم نباید بالای کوه بیایند.»

۳ پس موسی آمد و همه کلام و احکام خداوند را برای قوم اسرائیل بیان کرد. تمام مردم با یک صدا جواب دادند: «ما به همه آنچه که خداوند فرموده است عمل خواهیم کرد.» ۴ موسی تمام احکام خداوند را نوشت و صبح روز بعد برخاست و در پائین آن کوه قربانگاهی ساخت و دوازده ستون به نمایندگی از دوازده قبیله اسرائیل در آنجا برپا کرد. ۵ سپس چند نفر از جوانان را فرستاد تا قربانی‌های سوختنی و سلامتی برای خداوند تقدیم کنند. ۶ بعد موسی نیمی از خون حیوانات قربانی شده را در لگنی ریخت و نیم دیگر را بر قربانگاه پاشید. ۷ سپس کتاب پیمان را که در آن احکام خداوند نوشته شده بود برای مردم خواند. آن‌ها گفتند: «ما از اوامر خداوند اطاعت می‌کنیم و هر چه را که فرموده است انجام می‌دهیم.»

۸ موسی خونی را که در لگن ریخته بود گرفت و بر سر مردم پاشید و گفت: «این خون، پیمانی را که خداوند با دادن این احکام با شما بست، مهر می‌کند.»

۹ موسی با هارون، ناداب، ابیهو و هفتاد نفر از بزرگان بنی اسرائیل بالای کوه رفتند ۱۰ و خدای بنی اسرائیل را دیدند که زیر پاهایش فرشی از یاقوت کبود که بسان آسمان آبی صاف و شفاف می‌نمود، گسترده شده است. ۱۱ گرچه بزرگان اسرائیل خدا را دیدند، اما آسیبی به آن‌ها نرسید. سپس آن‌ها با یکدیگر خوردند و نوشیدند.

## موسی در کوه سینا

<sup>۱۲</sup> خداوند به موسی فرمود: «به بالای کوه به حضور من بیا و در آنجا بمان و من احکامی را که روی لوح‌های سنگی نوشته‌ام به تو می‌دهم تا آن‌ها را به قوم اسرائیل تعلیم بدهی.» <sup>۱۳</sup> پس موسی با معاون خود، یوشع برخاست تا از کوه خدا بالا برود. <sup>۱۴</sup> موسی به بزرگان قوم گفت: «شما تا بازگشت ما در همین جا منتظر بمانید. هارون و حور پیش شما می‌مانند و هرگاه مشکلی داشته باشید، برای مشوره نزد آن‌ها بروید.»

<sup>۱۵</sup> وقتی موسی از کوه بالا رفت، ابری کوه را پوشانید <sup>۱۶</sup> و نور خیره‌کننده جلال خدا، کوه سینا را فراگرفت. ابر مدت شش روز آنرا پوشانیده بود و در روز هفتم، خداوند موسی را از میان ابرها صدا کرد. <sup>۱۷</sup> روشنی جلال خداوند بر قله کوه در نظر مردمی که در پایان کوه بودند مثل شعله‌های فروزان آتش می‌نمود. <sup>۱۸</sup> موسی در میان ابرها داخل شد و بر بالای کوه رفت. او مدت چهل شبانه روز در کوه ماند.

## هدایا برای خیمه حضور خداوند

(همچنین در خروج ۳۵: ۴ - ۹)

**۲۵** <sup>۱</sup> خداوند به موسی فرمود: <sup>۲</sup> «به بنی اسرائیل بگو: هدایائی به حضور من بیاورند، و هر کسی که از روی میل و رغبت برای من هدیه بیاورد، آنرا قبول کن. <sup>۳</sup> هدایا باید از این قبیل باشند: طلا، نقره، برنج، <sup>۴</sup> پارچه‌های کتان اعلی، نخ‌های تابیده به رنگ لاجوردی، سرخ و ارغوانی، پشم بز، <sup>۵</sup> پوست قوچ که آتش داده شده باشد، چرمهای اعلی و لطیف، چوب درخت اکاسی، <sup>۶</sup> تیل برای چراغها، روغن برای مسح سر، خوشبوئی، <sup>۷</sup> سنگهای عقیق و قیمتی دیگر برای تزئین ایفود و زره کاهنان. <sup>۸</sup> به آن‌ها بگو که برای من خیمه مقدسی بسازند تا در بین آن‌ها ساکن باشم. <sup>۹</sup> این جایگاه مقدس و لوازم آن باید مطابق نقشه‌ای باشد که به تو نشان می‌دهم.»

## صندوق پیمان

(همچنین در خروج ۳۷: ۱ - ۹)

<sup>۱۰</sup> «صندوقی از چوب اکاسی به طول یک متر و بیست و پنج سانتی متر و عرض هفتاد و پنج سانتی متر و بلندی هفتاد و پنج سانتی متر بساز<sup>۱۱</sup> و آنرا از داخل و خارج با طلای ناب ورق شانی کن به دورادور لبه آن فитеای از طلا باشد.<sup>۱۲</sup> چهار حلقه طلایی برای آن بساز و آنها را به چهار پایه آن نصب کن.<sup>۱۳</sup> دو میله چوبی جهت حمل صندوق از چوب درخت اکاسی تهیه کن و آنها را با ورق طلا بپوشان<sup>۱۴</sup> و در داخل حلقه های دو طرف صندوق قرار بده.<sup>۱۵</sup> چوبها نباید از این حلقه ها خارج شود.<sup>۱۶</sup> وقتی ساختن صندوق تمام شد، لوح های سنگی را که روی آنها احکام من نوشته شده است به تو می دهم تا در داخل صندوق بگذاری.

<sup>۱۷</sup> سرپوشی از طلای خالص به طول یک متر و بیست و پنج سانتی متر و عرض هفتاد و پنج سانتی متر برای آن بساز. این سرپوش «تخت رحمت» نامیده می شود.<sup>۱۸</sup> دو مجسمه کروبین (فرشتگان مقرب) از طلا را در دو سر تخت رحمت طوری نصب کن<sup>۱۹</sup> که یک فرشته در یک سر تخت رحمت و فرشته دیگری در سر دیگر آن قرار گیرد. فرشته ها و سرپوش باید از یک قطعه طلا ساخته شوند.<sup>۲۰</sup> فرشتگان روبروی یکدیگر قرار گیرند و بالهای شان بر روی تخت رحمت گسترده و نگاه شان به طرف پائین باشد.<sup>۲۱</sup> دو لوح سنگی را که به تو می دهم در داخل صندوق بگذار و سرپوش را روی آن قرار بده.<sup>۲۲</sup> من در روی تخت رحمت، در بین دو فرشته ای که بر روی صندوق پیمان قرار دارند، با تو ملاقات می کنم و هدایات لازم را برای بنی اسرائیل می دهم.»

## میز نان مقدس

(همچنین در خروج ۳۷: ۱۰ - ۱۶)

<sup>۲۳</sup> «میزی از چوب اکاسی به طول یک متر و عرض نیم متر و ارتفاع هفتاد و پنج سانتی متر

بساز. <sup>۲۴</sup> آنرا با روکشی از طلای خالص بپوشان و قابی از طلا به دور لبه بساز. <sup>۲۵</sup> حاشیه‌ای به عرض چهار انگشت به دور لبه آن درست کن. دور لبه حاشیه را با قاب طلا بپوشان. <sup>۲۶</sup> چهار حلقه از طلا بساز و آن‌ها را به چهار پایه میز وصل کن. <sup>۲۷</sup> حلقه‌ها باید نزدیک حاشیه باشد بطوری که بتوان میله‌های چوبی را برای حمل میز در داخل آن قرار داد. <sup>۲۸</sup> این میله‌ها باید از چوب اکاسی و دارای روکش طلائی باشد. <sup>۲۹</sup> همچنین بشقابها، کاسه‌ها، جامها و پیاله‌هایی از طلای خالص تهیه کن تا از آن‌ها برای هدایای نوشیدنی استفاده شود. <sup>۳۰</sup> نان مقدس، باید همیشه بر میز در حضور من باشد.»

## چراغدان

(همچنین در خروج ۳۷:۱۷ - ۲۴)

<sup>۳۱</sup> «یک چراغدان از طلای خالص که چکش کاری شده باشد، بساز. پایه و میله آن از یک پارچه طلای خالص ساخته شود. <sup>۳۲</sup> چراغدان در دو طرف خود شش شاخه داشته باشد، سه شاخه در یک طرف و سه شاخه در طرف دیگر. <sup>۳۳</sup> در انتهای هر یک از شاخه‌ها سه پیاله به شکل شگوفه بادام قرار داده شود. <sup>۳۴</sup> میله چراغدان دارای چهار گل تزئینی به شکل شگوفه بادام با گلبرگ و پندک آن باشد. <sup>۳۵</sup> در زیر هر جفت از شاخه‌های چراغدان، یک پیاله به شکل پندک باشد. <sup>۳۶</sup> پندکها و میله چراغدان از یک پارچه طلای خالص چکش کاری شده ساخته شوند. <sup>۳۷</sup> بعد هفت چراغ بساز و آن‌ها را بر چراغدان نصب کن تا به پیشرو بتابد. <sup>۳۸</sup> گلگیرها و کاسه‌ها همه از طلای خالص باشند. <sup>۳۹</sup> چراغدان و تمام لوازم مربوطه آن از طلای خالص به وزن سی و پنج کیلوگرام ساخته شود. <sup>۴۰</sup> بدان که همه را مطابق نمونه‌ای که در بالای کوه به تو نشان داده شد، بسازی.»

## خیمه حضور خداوند



## ۲۶

«خیمه حضور خداوند را با ده پرده از پارچه کتان نفیس بافتگی به رنگ لاجوردی، ارغوانی و سرخ بساز و آنرا با نقش کروبیان (فرشتگان مقرب) که با مهارت گلدوزی شده باشند تزئین کن.<sup>۲</sup> هر پرده به طول چهارده متر و عرض دو متر ساخته شود و همه پرده‌ها به یک اندازه باشند.<sup>۳</sup> این پرده‌ها پنج پنج تا به یکدیگر دوخته شوند.<sup>۴</sup> حلقه‌هایی از ریسمان ارغوانی رنگ بساز و آن‌ها را به حاشیه پرده بیرونی هر تخته وصل کن.<sup>۵</sup> پنجاه حلقه به لبه پرده اول و پنجاه حلقه به پرده دوم دوخته شود. این حلقه‌ها باید مقابل یکدیگر قرار بگیرند.<sup>۶</sup> پنجاه چنگک طلائی بساز و پرده‌ها را با این چنگک‌ها بهم وصل کن تا هر دو پرده بصورت یک پارچه شود.

<sup>۷</sup> یازده پارچه از پشم بز برای پوشش خیمه بیاف.<sup>۸</sup> طول هر کدام آن پانزده متر و عرض آن دو متر باشد.<sup>۹</sup> از این قطعات یک تخته پنج‌تائی و یک تخته شش‌تائی بساز. قطعه ششم تخته دوم را که پیشروی خیمه آویزان می‌شود، دولا کن.<sup>۱۰</sup> پنجاه حلقه در حاشیه تخته اول و پنجاه حلقه در حاشیه تخته دوم وصل کن.<sup>۱۱</sup> پنجاه چنگک برنجی بساز و آن‌ها را در داخل حلقه‌ها قرار بده تا هر دو تخته بهم وصل شوند و یک پوشش واحد را تشکیل بدهد.<sup>۱۲</sup> قسمت اضافی این پرده‌ها در پشت خیمه آویخته شود.<sup>۱۳</sup> این پوشش خیمه نیم متر از پشت و نیم متر از پیشرو آویزان باشد تا خیمه را بپوشاند.

<sup>۱۴</sup> دو پوشش دیگر تهیه کن، یکی از پوست قوچ که آش داده شده باشد و دیگری از چرم نفیس و هر دو را بروی پوشش اولی بینداز.

<sup>۱۵</sup> چوکات‌هایی از چوب اکاسی بساز.<sup>۱۶</sup> بلندی هر چوکات پنج متر و عرض آن هفتاد و پنج سانتی متر باشد.<sup>۱۷</sup> چوکات‌ها را با دو گیرا بهم وصل کن.<sup>۱۸</sup> بیست چوکات برای قسمت جنوبی خیمه بساز.<sup>۱۹</sup> چهل پایه نقره‌ای در زیر این بیست ستون قرار بده - دو پایه در زیر هر چوکات قرار گیرد تا گیراها را محکم نگهدارد.<sup>۲۰</sup> بیست چوکات با چهل پایه نقره‌ای هم برای قسمت

شمالی بساز.<sup>۲۱</sup> که در زیر هر کدام دو پایه نقره‌ای باشد.<sup>۲۲</sup> شش چوکات دیگر برای عقب خیمه درست کن.<sup>۲۳</sup> دو چوکات هم برای دو کنج عقب خیمه بساز.<sup>۲۴</sup> این دو چوکات باید از پائین تا بالا بوسیله حلقه‌ها بهم وصل شوند.<sup>۲۵</sup> بنابراین، جمعاً هشت چوکات با شانزده پایه نقره‌ای بساز که دو پایه در زیر هر چوکات قرار گیرد.

<sup>۲۶</sup> پانزده پشت بند از چوب اکاسی بساز. پنج پشت بند برای چوکات‌های یک طرف خیمه،<sup>۲۷</sup> پنج پشت بند برای چوکات‌های طرف دیگر و پنج پشت بند برای چوکات‌های قسمت غربی یعنی عقب خیمه.<sup>۲۸</sup> پشت بند وسطی باید در تمام طول خیمه امتداد یابد.<sup>۲۹</sup> روکش تمام این چوکات‌ها طلا باشد. برای نگاهداشتن پشت بندها حلقه‌هایی از طلا بساز. پشت بندها را نیز با روکش طلا بپوشان.<sup>۳۰</sup> خیمه را باید مطابق نمونه‌ای که در بالای کوه به تو نشان دادم بسازی.

<sup>۳۱</sup> پرده‌ای در داخل خیمه از پارچه کتان نفیس بافتگی و نخهای لاجوردی، ارغوانی و سرخ تهیه کن و آن را با نقش‌های کروبیان (فرشتگان مقرب) گلدوزی کن.<sup>۳۲</sup> چهار ستون از چوب اکاسی با روکش طلا که چهار چنگک طلا داشته باشد بر چهار پایه نقره‌ای قرار ده و پرده را به چنگک‌ها آویزان کن.<sup>۳۳</sup> این پرده را بین «جایگاه مقدس» و «قُدس الاقداس» بیاویز و صندوق پیمان را که در آن دو لوح سنگی گذاشته شده در پشت پرده قرار بده.<sup>۳۴</sup> صندوق با تخت رحمت که بالای آن قرار دارد، در قُدس الاقداس گذاشته شود.<sup>۳۵</sup> میز را در خارج از قُدس الاقداس، در قسمت شمالی خیمه و چراغدان را در سمت جنوب آن، قرار بده.

<sup>۳۶</sup> برای دروازه خیمه، پرده‌ای از پارچه کتان نفیس بافتگی که با نخ‌های لاجوردی، ارغوانی و سرخ گلدوزی شده باشد، درست کن.<sup>۳۷</sup> برای این پرده پنج ستون از چوب اکاسی که با طلا پوشانیده شده و دارای چنگک‌های طلائی باشد، بساز. پنج پایه برنجی هم برای این پنج ستون درست کن.»

۲۷ «قربانگاهی از چوب اکاسی به صورت مربع بساز که طول هر ضلع آن دو و نیم متر و ارتفاع آن یک و نیم متر باشد.<sup>۲</sup> چهار شاخک در چهار کنج آن بساز. شاخکها و قربانگاه باید از یک قطعه چوب ساخته شود و روکش برنجی داشته باشد.<sup>۳</sup> لوازم آن که عبارتند از خاک اندازها برای برداشتن خاکستر، کفگیرها، چنگکها، آتشگیرها، همه باید برنجی باشند.<sup>۴</sup> یک منقل برنجی شبکه دار بساز و چهار حلقه برنجی برای حمل آن در چهار کنج آن نصب کن.<sup>۵</sup> منقل را در زیر لبه قربانگاه قرار بده بطوری که در نیمه فوقانی قربانگاه قرار بگیرد.<sup>۶</sup> میله‌هایی از چوب اکاسی برای حمل آن بساز و آنها را با روکش برنجی بپوشان.<sup>۷</sup> موقع حمل قربانگاه این میله‌ها را از داخل حلقه‌هایی که در دو طرف قربانگاه نصب شده بگذران.<sup>۸</sup> قربانگاه را مطابق نمونه‌ای که در بالای کوه به تو نشان دادم از تخته چوبی میان خالی بساز.»

## صحن خیمه حضور خداوند

(همچنین در خروج ۳۸: ۹ - ۲۰)

۹ «صحنی برای خیمه حضور خداوند بساز. پرده‌های قسمت جنوبی آن از پارچه کتان نفیس بافتگی به طول پنجاه متر باشند.<sup>۱۰</sup> این پرده‌ها از بیست ستون برنجی که بر بیست پایه برنجی قرار دارند، ذریعه چنگک‌ها و میله‌های نقره‌ای آویزان شوند.<sup>۱۱</sup> طول پرده‌های قسمت شمالی نیز باید پنجاه متر باشد و از بیست ستون برنجی که بر بیست پایه برنجی قرار دارد بوسیله چنگک‌ها و میله‌های نقره‌ای آویزان شود.<sup>۱۲</sup> طول پرده‌های قسمت غربی باید بیست و پنج متر بوده دارای ده ستون و ده پایه باشد.<sup>۱۳</sup> عرض صحن خیمه بیست و پنج متر و رو به مشرق باشد.<sup>۱۴-۱۵</sup> در هر دو طرف دروازه دخول خیمه، یک پرده به طول هفت و نیم متر و عرض دو متر و سی سانتی متر بساز که هر کدام بوسیله ستون و سه پایه نگهداشته شود.<sup>۱۶</sup> برای دروازه صحن، یک پرده به طول ده متر از پارچه کتان نفیس بافتگی تهیه کن و بانخهای لاجوردی، ارغوانی و

سرخ گلدوزی کرده آن را از چهار ستون که بر چهار پایه قرار دارد بیاویز. <sup>۱۷</sup> تمام ستونهای اطراف صحن باید بوسیله پشت بندهای نقره‌ئی بهم وصل شوند و چنگک‌های آن‌ها از نقره و پایه‌های آن‌ها از برنج باشد. <sup>۱۸</sup> پس طول صحن باید پنجاه متر، عرض آن بیست و پنج متر و ارتفاع آن دو و نیم متر باشد. پرده‌ها نیز از پارچه کتان نفیس بافتگی و ستونها از برنج ساخته شوند. <sup>۱۹</sup> تمام لوازم دیگری که برای خیمه به کار برده می‌شود و همه میخهای خیمه و صحن آن باید برنجی باشند.»

## مراقبت از شمعدان

(همچنین در لاویان ۱:۲۴ - ۴)

<sup>۲۰</sup> «به بنی اسرائیل هدایت بده که روغن زیتون اعلی برای چراغها بیاورند تا چراغها همیشه روشن باشند. <sup>۲۱</sup> هارون و پسرانش، چراغدان را در خیمه حضور خداوند، بیرون پرده‌ای که در مقابل صندوق پیمان است، قرار دهد تا شب و روز در حضور من روشن باشد. این حکم برای همیشه، نسل بعد از نسل در اسرائیل فریضه ابدی است.»

## لباس کاهنان

(همچنین در خروج ۱:۳۹ - ۷)

**۲۸** <sup>۱</sup> «برادرت هارون و پسرانش ناداب، ابیهو، ایلعازر و ایتامار را از بقیه قوم اسرائیل جدا کن و به حضور من بیاور تا به عنوان کاهن مرا خدمت کنند. <sup>۲</sup> برای برادرت هارون لباس کاهنی که زیبا و برازنده باشد، تهیه کن. <sup>۳</sup> به خیاطانی که استعداد و مهارت دوختن داده‌ام، هدایت بده که لباسهای هارون را بدوزند تا او به عنوان کاهن زندگی خود را وقف خدمت من کند. <sup>۴</sup> لباسها باید شامل این چیزها باشند: سینه‌پوش، ایفود (جامه مخصوص کاهنان)، ردا، پیراهن خامکدوزی، دستار و کمربند. خیاطان باید برای برادرت هارون و پسرانش لباسهای کاهنی بدوزند تا بتوانند به عنوان کاهنان در خدمت من باشند.»

<sup>۵</sup> اینها باید از پارچه‌های پشمی به رنگ لاجوردی، ارغوانی و سرخ و رشته‌های طلائی و کتان اعلی ساخته شود. <sup>۶</sup> خیاطان باید جامه مخصوص کاهنان را از پارچه پشمی به رنگ لاجوردی، ارغوانی و سرخ، رشته‌های طلائی و کتان ظریف مزین با خامکدوزی بسازند. <sup>۷</sup> دو فیتة سینه‌پوش از پیشرو و عقبِ شانه‌ها بهم وصل شوند. <sup>۸</sup> دو فیتة دیگر نیز برای دور کمر به همان ترتیب از رشته‌های طلا و نخهای لاجوردی، ارغوانی و سرخ و پارچه کتان نفیس بافتگی ساخته شده به آن وصل باشد. <sup>۹</sup> دو قطعه سنگ عقیق تهیه کن و نامهای دوازده پسر اسرائیل را روی آنها حک کن، <sup>۱۰</sup> یعنی روی هر سنگ شش نام به ترتیب سن شان. <sup>۱۱</sup> مانند یک جواهر فروش و حکاک ماهر نامهای پسران اسرائیل را روی سنگها حک کن آنها را در قابهای طلا بگذار. <sup>۱۲</sup> سپس آن دو سنگ را به فیتة‌های شانه ایفود نصب کن، تا به این ترتیب، هارون نامهای پسران اسرائیل بر شانه‌های خود حمل کند و من، خداوند همیشه قوم برگزیده خود را به یاد آورم. <sup>۱۳-۱۴</sup> دو زنجیر بافتگی از طلائی خالص بساز و آنها را به قابهایی که سر شانه ایفود است، وصل کن.»

## سینه‌پوش

(همچنین در خروج ۳۹:۸-۲۱)

<sup>۱۵</sup> «برای کاهن یک سینه‌پوش جهت پی بردن به خواست خدا تهیه کن و آن را مثل ایفود از پارچه ظریف و خوش‌بافت کتان، نخ‌های لاجوردی، ارغوانی و سرخ و رشته‌های طلا بدوز و گلدوزی کن. <sup>۱۶</sup> این سینه‌پوش باید دولا و بصورت یک کیسه چهارکنجه با طول و عرض یک بِلست باشد. <sup>۱۷</sup> چهار ردیف سنگهای قیمتی که هر ردیف سه سنگ داشته باشد روی آن نصب کن. سنگهای ردیف اول عقیق سرخ، یاقوت زرد و لعل، <sup>۱۸</sup> ردیف دوم زمرد، یاقوت و الماس، <sup>۱۹</sup> ردیف سوم فیروزه، عقیق سفید و لعل بنفش، <sup>۲۰</sup> ردیف چهارم یاقوت کبود، عقیق جگری و یشم باشد. سنگها باید در قابهای طلا نشانده شوند. <sup>۲۱</sup> بر هر یک از این سنگها نام یکی از پسران اسرائیل به نمایندگی دوازده قبیله اسرائیل حک شود. <sup>۲۲</sup> برای سینه‌پوش زنجیرهایی از طلائی خالص تابیده بساز. <sup>۲۳</sup> دو حلقه طلائی هم تهیه کرده به دو کنج فوقانی سینه‌پوش وصل

کن.<sup>۲۴</sup> دو سر زنجیرهای طلا را به دو حلقه‌ای که در گوشه‌های سینه‌پوش قرار دارد وصل کن.  
<sup>۲۵</sup> دو سر دیگر زنجیرها به قابهای سر شانه وصل شود، به همین ترتیب، آن‌ها را به فите‌های  
پیشروی ایفود ببند.<sup>۲۶</sup> بعد دو حلقه طلای دیگر بساز و آن‌ها را به دو کنج پائین سینه‌پوش و به  
گوشه داخلی آن، در کنار ایفود وصل کن.<sup>۲۷</sup> دو حلقه طلائی دیگر هم بساز و آن‌ها را به قسمت  
پائین فите‌هایی که از شانه ایفود آویخته می‌شود، کمی بالاتر از کمر بند نصب کن.<sup>۲۸</sup> بعد  
حلقه‌های سینه‌پوش را با فите لاجوردی رنگ به حلقه‌های ایفود که بالای کمر بند قرار دارد،  
ببند تا سینه‌پوش از ایفود جدا نشود.

<sup>۲۹</sup> به این ترتیب، وقتی هارون به جایگاه مقدس داخل می‌شود، نامهای قبایل اسرائیل را که روی  
سینه‌پوش حک شده، با خود حمل می‌کند و من، خداوند همیشه آن‌ها را به یاد می‌آورم.  
<sup>۳۰</sup> سنگهای اوریم و تمیم را در سینه‌پوش بگذار تا هر وقتی که هارون به حضور من می‌آید آن‌ها  
را با خود داشته باشد و بداند که خواست و اراده من در مورد قوم اسرائیل چیست.» (اوریم و  
تمیم دو چیزی بودند که جهت بی بردن خواست و اراده خداوند توسط کاهنان به کار برده  
می‌شد.)

## لباسهای دیگر کاهنان

(همچنین در خروج ۳۹:۲۲ - ۳۱)

<sup>۳۱</sup> «ردای که زیرایفود پوشیده می‌شود، باید از یک پارچه لاجوردی رنگ ساخته شود و  
<sup>۳۲</sup> دارای شگافی برای سر باشد و حاشیه دور شگاف، بافته شده باشد تا پاره نشود.<sup>۳۳-۳۴</sup> حاشیه  
دورادور دامن ردا را با پوپک‌هایی به شکل انار که از نخهای پشمی به رنگهای لاجوردی،  
ارغوانی و سرخ ساخته شده باشد، تزئین کن و در وسط هر دو پوپک یک زنگوله طلائی بیاویز.  
<sup>۳۵</sup> هارون در موقعی که برای خدمت به جایگاه مقدس می‌رود باید این ردا را بپوشد و تا وقتی که  
در جایگاه مقدس و به حضور من وارد می‌شود و یا آنجا را ترک می‌کند، صدای زنگوله‌ها  
شنیده شود، مبادا بمیرد.

<sup>۳۶</sup> لوحه‌ای از طلای خالص بساز و این کلمات را روی آن حک کن: «وقفِ خداوند شده است.» <sup>۳۷</sup> این لوحه را بوسیلهٔ یک فیتۀ لاجوردی به پیشروی دستار هارون ببند. <sup>۳۸</sup> هارون باید آنرا بر پیشانی خود ببندد تا بنی اسرائیل مطمئن باشند که من، خداوند قربانی‌هایی را که بنی اسرائیل به من تقدیم می‌کنند، می‌پذیرم و هر گناه و خطائی که در مورد قربانی‌های خود کرده باشند، می‌بخشم.

<sup>۳۹</sup> پیراهن هارون را از پارچهٔ ظریف کتان بباف. دستاری از پارچهٔ ظریف کتان و یک کمر بند خامکدوزی نیز برای او بساز.

<sup>۴۰</sup> برای پسران هارون هم پیراهن، کمر بند و کلاه که زیبا و برازنده باشند تهیه کن. <sup>۴۱</sup> این لباسها را به برادرت هارون و پسرانش بپوشان و سرشان را با روغن مسح کرده آنها را برای وظیفۀ کاهنی تعیین و تقدیس کن. <sup>۴۲</sup> برای آنها زیرلباسی‌های از کتان بدوز تا عورت آنها را از کمر تا ران بپوشاند. <sup>۴۳</sup> هارون و پسرانش هر وقت به خیمۀ حضور خداوند وارد می‌شوند و یا به قربانگاه و یا برای خدمت به جایگاه مقدس می‌روند باید این زیرلباسی بپوشند، تا مبادا عورت آنها دیده شود و بمیرند. این روش برای هارون و اولاده‌اش یک قانون ابدی خواهد بود.»

## مراسم تقدیس هارون و پسرانش به مقام کاهنی

(همچنین در لاویان ۸: ۱ - ۳۶)

**۲۹** <sup>۱</sup> «مراسم تقدیس هارون و پسرانش به مقام کاهنی به این ترتیب صورت بگیرد: یک گوساله و دو قوچ بی‌عیب، <sup>۲</sup> نان بدون خمیر مایه، قرصهای نازک روغنی که از آرد نرم اعلی پخته شده باشد، تهیه کن. <sup>۳</sup> نانها را در یک تکرری بگذار و وقتیکه گوساله و قوچها را قربانی می‌کنی برای من تقدیم کن.

<sup>۴</sup> هارون و پسرانش را به مدخل خیمۀ حضور خداوند بیاور و آنها را غسل بده. <sup>۵</sup> سپس پیراهن،

چین، ایفود و سینه پوش را به هارون بپوشان و کمر بند را روی ایفود ببند. <sup>۶</sup> دستار را با نیم تاج طلا بر سرش بگذار. <sup>۷</sup> بعد روغن مسح را بر سرش بریز و او را مسح کن. <sup>۸</sup> سپس لباس پسرانش را به آنها بپوشان. <sup>۹</sup> کلاه بر سرشان بگذار. آنگاه کمر بند را به کمر هارون و پسرانش ببند. به این ترتیب، آنها را تقدیس کن و مقام کاهنی برای همیشه به آنها و اولاده‌شان تعلق می‌گیرد.

<sup>۱۰</sup> گوساله را در پیشروی خیمه حضور خداوند بیاور. هارون و پسرانش دستهای خود را بر سرش بگذارند <sup>۱۱</sup> و تو گوساله را در مدخل خیمه حضور خداوند در حضور خداوند قربانی کن. <sup>۱۲</sup> اندکی از خون گوساله را با انگشت خود بر شاخهای قربانگاه بمال و بقیه را در پای آن بریز. <sup>۱۳</sup> بعد تمام چربیهای روی شکم، جگر، گرده‌ها و چربی دور آنها را گرفته به عنوان هدیه برای من، بر قربانگاه بسوزان، <sup>۱۴</sup> اما گوشت و پوست و سرگین آن را در بیرون اردوگاه برده به عنوان قربانی گناه بسوزان.

<sup>۱۵</sup> بعد هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر یکی از قوچها بگذارند <sup>۱۶</sup> و تو آن را قربانی کن. خون قوچ را به چهار طرف قربانگاه پاش. <sup>۱۷</sup> سپس قوچ را قطعه قطعه کن. اعضای داخلی و پاچه‌هایش را بشوی و آنها را با کله و قطعات قوچ، <sup>۱۸</sup> بر قربانگاه بگذار و همه را بسوزان. بوی این قربانی که بر آتش برای خداوند قربانی می‌شود، مورد پسند خداوند است.

<sup>۱۹</sup> بعد قوچ دوم، یعنی قوچ تقدیس را بگیر و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر آن بگذارند. <sup>۲۰</sup> سپس تو آن را قربانی کن و اندکی از خون آن را گرفته به نرمک گوش راست، شست دست راست و شست پای راست هارون و پسرانش بمال و بقیه را به اطراف قربانگاه پاش. <sup>۲۱</sup> سپس کمی از خونیکه بر قربانگاه است بگیر و با روغن مسح بر هارون و پسران او و بر لباسهای شان پاش بده. به این ترتیب، آنها و لباسهای شان تقدیس می‌شوند.

<sup>۲۲</sup> همچنین، چربی، دنبه، چربی روی شکم، قسمت خوب جگر، گرده‌ها و چربی دور آنها و ران راست قوچ تقدیس را <sup>۲۳</sup> با یک نان، یک قرص نان روغنی و یک نان نازک فطیر که در بین



تکری است گرفته<sup>۲۴</sup> همه را بر دست هارون و پسرانش بگذار تا به عنوان هدیه مخصوص در حضور خداوند تکان بدهند.<sup>۲۵</sup> بعد آن‌ها را از دست شان بگیر همراه با قربانی سوختنی بر قربانگاه بسوزان. بوی این قربانی که بر آتش تقدیم می‌شود، مورد پسند خداوند است.<sup>۲۶</sup> آنگاه سینه قوچی را که برای هارون تقدیس شده به دست بگیر و آن را به عنوان هدیه مخصوص در حضور خداوند تکان بده و بعد آن را برای خود بگیر.

<sup>۲۷</sup> سینه و رانی را که به عنوان هدیه مخصوص تکان داده شد، تقدیس کن و به هارون و پسرانش بده.<sup>۲۸</sup> برای قوم اسرائیل این امر یک فریضه ابدی است که وقتی آن‌ها هدیه سلامتی تقدیم می‌کنند، سینه و ران حیوان به کاهنان تعلق می‌گیرد، و این هدیه ایست از جانب مردم برای خداوند.

<sup>۲۹</sup> لباسهای مقدس هارون باید بعد از او به پسرانش برسد تا در آن‌ها مسح و تقدیس گردند.<sup>۳۰</sup> پسر هارون که جانشین او می‌شود تا در جایگاه مقدس خدمت کند، باید آن لباسها را مدت هفت روز بپوشد.

<sup>۳۱</sup> گوشت قوچ مخصوص مراسم تقدیس را گرفته در یک جای مقدس در آب جوش بده.<sup>۳۲</sup> هارون و پسرانش گوشت را با نانی که در تکری است، در مدخل خیمه حضور خداوند بخورند.<sup>۳۳</sup> فقط خود آن‌ها غذائی را که در هنگام مراسم تقدیس و کفاره آن‌ها تهیه شده، بخورند. چون این غذا مقدس است، اشخاص عادی نباید از آن بخورند.<sup>۳۴</sup> اگر چیزی از این گوشت و نان باقی بماند، آن را بسوزان، چون مقدس است نباید خورده شود.

<sup>۳۵</sup> به این ترتیب، قراریکه به تو هدایت دادم، مراسم تقدیس هارون و پسرانش را به مقام کاهنی اجرا کن. مدت این مراسم هفت روز است.<sup>۳۶</sup> در این مدت هفت روز، روزانه یک گوساله را برای کفاره گناهان قربانی کن. این قربانی، قربانگاه را طاهر می‌سازد. بعد قربانگاه را با روغن زیتون تدهین کن تا مقدس شود.<sup>۳۷</sup> برای هفت روز، هر روز برای قربانگاه کفاره شود تا قربانگاه

کاملاً تقدیس گردد و هر چیز و یا هر کسیکه به آن تماس کند صدمه خواهد دید.»

## هدایای روزانه

(همچنین در اعداد ۱:۲۸ - ۸)

<sup>۳۸</sup> «هر روز دو برهٔ یک ساله را بر قربانگاه قربانی کن. <sup>۳۹</sup> یکی را در صبح و دیگری را در شام. <sup>۴۰</sup> با برهٔ اول یک کیلو آرد اعلی که با یک لیتر روغن زیتون مخلوط شده باشد، تقدیم نما. همچنین یک لیتر شراب نیز به عنوان هدیهٔ نوشیدنی تقدیم کن. <sup>۴۱</sup> برهٔ دومی هنگام شام قربانی شود. با این بره همان مقدار آرد و شراب تقدیم کن. بوی این قربانی که بر آتش تقدیم می شود، مورد پسند خداوند است. <sup>۴۲</sup> این قربانی سوختنی باید همیشه در مدخل خیمهٔ حضور خداوند در حضور من تقدیم شود، زیرا در همانجا با قوم برگزیدهٔ خود ملاقات و با تو صحبت می کنم. <sup>۴۳</sup> در آنجا با قوم برگزیدهٔ خود سخن می گویم و حضور پُر جلال من آنجا را مقدس می سازد. <sup>۴۴</sup> من خیمهٔ حضور خداوند، قربانگاه، هارون و پسرانش را که بحیث کاهنان من برگزیده شده اند، تقدیس می کنم. <sup>۴۵</sup> من در میان قوم برگزیدهٔ خود ساکن خواهم شد و خدای آن ها خواهم بود. <sup>۴۶</sup> آن ها خواهند دانست که من خداوند، خدای شان هستم که آن ها را از مصر بیرون آوردم تا در میان شان ساکن باشم. من خداوند، خدای شان می باشم.»

## قربانگاه بُخور

(همچنین در خروج ۳۷:۲۵ - ۲۸)

<sup>۲-۱</sup> «قربانگاهی بشکل مربع که هر ضلع آن نیم متر و ارتفاع آن یک متر باشد، از چوب اکاسی بساز تا بر آن خوشبوئی بسوزانند. هر کنج آن دارای یک برآمدگی بشکل شاخک بوده و با خودِ قربانگاه از یک قطعه چوب ساخته شود. <sup>۳</sup> قربانگاه و شاخکها را با طلای خالص بپوشان. قابی از طلا به دورادور آن بساز. <sup>۴</sup> در دو طرف قربانگاه، در زیر قاب طلائی دو حلقه برای جا دادن میله ها جهت حمل قربانگاه نصب کن. <sup>۵</sup> این میله ها از چوب اکاسی ساخته شده و روکش طلائی

داشته باشد.<sup>۶</sup> قربانگاه را در بیرون پرده‌ای که پیشروی صندوق پیمان آویزان است قرار بده. من در آنجا با تو ملاقات می‌کنم.<sup>۷</sup> هر صبح، وقتی هارون چراغها را از تیل پُر و آماده می‌کند، باید بر آن قربانگاه بُخور خوشبو و معطر بسوزاند.<sup>۸</sup> همچنین هنگام شام که چراغها را روشن می‌کند، در حضور خداوند بُخور بسوزاند. این عمل باید برای همیشه نسل اندر نسل صورت بگیرد.<sup>۹</sup> بُخور ممنوع، قربانی سوختنی، هدیه آردی و نوشیدنی بر آن تقدیم نشود.<sup>۱۰</sup> سالانه یکبار هارون با پاشیدن خون قربانی گناه بر چهار شاخکهای قربانگاه، آن را تقدیس کند. این مراسم باید هر سال و نسل اندر نسل اجرا شود. چون این قربانگاه برای خداوند وقف شده مقدس می‌باشد.»

## هدیه برای خیمه حضور خداوند

<sup>۱۱</sup> خداوند به موسی فرمود: <sup>۱۲</sup> «وقتی از بنی اسرائیل سرشماری می‌کنی و هر کسی که شمار می‌شود، باید برای جان خود فدیة بدهد تا در وقت سرشماری بلائی بر سر آنها نازل نشود.<sup>۱۳</sup> هر کسی که سرشماری می‌شود، باید نیم مثقال نقره به من فدیة بدهد.<sup>۱۴</sup> کسانی که بیست ساله و بالاتر هستند باید سرشماری شوند و همین هدیه را به خداوند بدهند.<sup>۱۵</sup> کسی که ثروتمند است از این اندازه زیاده نپردازد و آنکه فقیر است کمتر ندهد، زیرا این هدیه را برای فدیة جانهای خود به من می‌پردازند.<sup>۱۶</sup> پولی را که از این بابت از قوم اسرائیل جمع می‌کنی، باید برای ترمیم و حفظ مراقبت خیمه حضور خداوند به مصرف برسد. این فدیة‌ای که می‌دهند آنها را بیاد من می‌آورند تا از آنها محافظت کنم.»

## حوض برنجی

<sup>۱۷</sup> خداوند به موسی فرمود: <sup>۱۸</sup> «یک حوض برنجی که پایه‌هایش نیز برنجی باشد، برای شستشو بساز. آن را بین خیمه حضور خداوند و قربانگاه قرار بده و از آب پُر کن.<sup>۱۹-۲۰</sup> پیش از آنکه هارون و پسرانش به داخل خیمه حضور خداوند می‌روند یا بر قربانگاه قربانی سوختنی تقدیم می‌کنند، باید دستها و پاهای خود را بشویند، ورنه می‌میرند.<sup>۲۱</sup> هارون، پسرانش و نسلهای

آینده‌شان همیشه این قاعده را رعایت کنند.»

## روغن مسح

<sup>۲۲</sup> خداوند به موسی فرمود: <sup>۲۳</sup> «این مواد خوشبو را تهیه کن: شش کیلوگرام مُرِ خالص، سه کیلوگرام دارچینی معطر، سه کیلوگرام نی خوشبو، <sup>۲۴</sup> شش کیلوگرام سلیخه (پوست درختی خوشبو شبیه به دارچین) را با چهار لیتر روغن زیتون مخلوط کن <sup>۲۵</sup> و از ترکیب آن‌ها روغنِ مقدس مسح بساز. <sup>۲۶-۲۷</sup> با این روغن معطر خیمهٔ حضور خداوند، صندوق پیمان، میز با تمام وسایل آن، چراغدان با تمام لوازم آن، قربانگاه بُخور، <sup>۲۸</sup> قربانگاه قربانی سوختنی همراه با تمام وسایل آن، حوض و پایه‌های آن مسح شوند. <sup>۲۹</sup> همه را تقدیس کن تا کاملاً مقدس شوند، و هر چیز و یا هر کسی که به آن تماس کند، صدمه خواهد دید. <sup>۳۰</sup> بعد با همین روغن هارون و پسرانش را مسح و تقدیس کن تا کاهنان من باشند. <sup>۳۱</sup> به قوم اسرائیل بگو که از این روغنِ مقدس مسح باید همیشه برای خدمت من استفاده شود، <sup>۳۲</sup> و نباید بر اشخاص عادی و معمولی بریزید و یا مثل آن درست کنید. <sup>۳۳</sup> اگر کسی مثل آن بسازد و یا بر کسیکه شایستهٔ آن نباشد ریخته شود، از بین قوم برگزیدهٔ من طرد می‌گردد.»

## بُخور

<sup>۳۴</sup> خداوند به موسی فرمود: «از این مواد معطر بقدر مساوی تهیه کن: میعه، اظفار، قنه و گندُر خالص. <sup>۳۵</sup> این مواد خوشبو را با نمک مخلوط کرده از آن بُخور مقدس و خالص درست کن. <sup>۳۶</sup> کمی از آن را بصورت پودر بکوب و در خیمهٔ حضور خداوند، جایی که با تو ملاقات می‌کنم، بگذار. <sup>۳۷</sup> هرگز نباید بُخوری با این ترکیب برای خود درست کنی، زیرا برای من است و آن را مقدس بدانید. <sup>۳۸</sup> هر کسی که مثل این برای خود بُخوری بسازد، از بین قوم اسرائیل طرد می‌شود.» (میعه مادهٔ چسپناکی است که از درخت مخصوصی تراوش می‌کند. اظفار یا ناخنک از میده کردن یک نوع صدف دریایی به دست می‌آید. قنه فشرده‌ای از یک نوع ادویه طبیعی

است. گَندر ماده خوشبویی است که از درخت مخصوصی تراوش می‌کند.)

## صنعتگران خیمه حضور خداوند

(همچنین در خروج ۳۵:۳۰ - ۳۶:۱)

۳۱ خداوند به موسی فرمود: <sup>۲</sup> «من بزلئیل پسر اوری نواسه حور را که از قبیله یهودا است، انتخاب کرده‌ام. <sup>۳</sup> او را از روح خود پُر ساخته‌ام و به او استعداد و دانش و در هر گونه هنر مهارت بخشیده‌ام. <sup>۴-۵</sup> او در ساختن ظروف طلا و نقره و برنج، همچنین در حجاری و ترصیع آن و نجاری و خراطی و صنایع دیگر استاد است. <sup>۶</sup> اهلویاب، پسر اخیسامک را که از قبیله دان است، انتخاب کرده‌ام تا معاون و دستیار او باشد. علاوه‌به تمام صنعتگران دیگری که با او کار می‌کنند استعداد خاصی بخشیده‌ام تا بتوانند تمام آن چیزهایی را که هدایت داده‌ام، بسازند. <sup>۷</sup> خیمه حضور خداوند، صندوق پیمان با تخت رحمت که بر سر آن قرار دارد، تمام لوازم خیمه حضور خداوند، <sup>۸</sup> میز و ظروف آن، چراغدان طلای خالص و وسایل آن، قربانگاه دود کردن خوشبوئی، <sup>۹</sup> قربانگاه قربانیهای سوختنی با لوازم آن، <sup>۱۰</sup> لباس مخصوص کاهنی برای هارون و پسرانش، <sup>۱۱</sup> روغن مسح و خوشبوئی برای جایگاه مقدس و همه این چیزها را درست همانطوری که هدایت داده‌ام، بسازند.»

## سَبَت، روز استراحت

۱۲ خداوند به موسی فرمود: <sup>۱۳</sup> «به بنی اسرائیل بگو: روز سَبَت را تجلیل کنید، زیرا روز مقدس و روز استراحت است. این روز نشانی ابدی بین من و شما و تمام نسلهای آینده شما خواهد بود تا بدانید که من شما را به عنوان قوم خاص خود برگزیده‌ام. <sup>۱۴</sup> شما باید در این روز استراحت کنید، زیرا روز مقدس است. کسی که آن را بیحرمت نماید و در این روز کار کند، باید کشته شود. <sup>۱۵</sup> در هفته شش روز کار کنید، اما روز هفتم که روز مقدس خداوند است، استراحت

نمائید. هر کس که در این روز دست به کاری بزند، باید کشته شود.<sup>۱۶</sup> قوم اسرائیل باید این روز را به یادبود پیمانی که با آنها بسته‌ام، محترم بشمارند.<sup>۱۷</sup> این قانون یک پیمان ابدی بین من و قوم اسرائیل می‌باشد. زیرا من، خداوند، آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفریدم و در روز هفتم دست از کار کشیدم و استراحت کردم.»

<sup>۱۸</sup> وقتی که خداوند سخنان خود را با موسی در کوه سینا تمام کرد، آن دو لوح سنگی را که خودش احکام ده گانه را نوشته بود، به موسی داد.

## گوساله طلائی

(همچنین در تثیبه ۹: ۶-۲۹)

<sup>۱</sup> <sup>۳۲</sup> وقتی مردم دیدند که موسی مدت زیادی در کوه مانده و مراجعت نکرده‌است، دور هارون جمع شدند و گفتند: «ما نمی‌دانیم بر سر موسی که ما را از مصر بیرون آورد، چه واقع شده است. پس برخیز و برای ما خدائی بساز تا راهنمای ما باشد.»<sup>۲</sup> هارون به آنها گفت: «گوشواره‌های طلائی را که در گوش زنها و دختران و پسران شما هست، نزد من بیاورید.»<sup>۳</sup> پس تمام مردم، گوشواره‌های طلائی را از گوشهای خود کشیده به هارون دادند.<sup>۴</sup> هارون گوشواره‌ها را گرفت و آنها را ذوب کرده در قالب ریخت و از آن مجسمه‌ای بشکل یک گوساله طلائی ساخت. مردم گفتند: «ای قوم اسرائیل، این همان خدائی است که ما را از مصر بیرون آورد.»

<sup>۵</sup> سپس هارون قربانگاهی در پیشروی گوساله طلائی بنا کرد و اعلام نمود: «فردا به احترام خداوند جشن می‌گیریم.»<sup>۶</sup> روز بعد، صبح وقت مردم برخاستند و حیواناتی را به عنوان قربانی‌های سلامتی تقدیم کردند و سپس نشستند و به خوردن و نوشیدن و کارهای زشت و شرم‌آور پرداختند.

<sup>۷</sup> خداوند به موسی فرمود: «فوراً پائین برو، زیرا این قومی که تو آن‌ها را از مصر بیرون آوردی، گناهکار شده و مرا ترک کرده‌اند.<sup>۸</sup> آن‌ها از راهی که من به آن‌ها نشان دادم منحرف شده‌اند و گوساله‌ای از طلا برای خود ساخته آنرا پرستش می‌کنند و برایش قربانی کرده می‌گویند که آن گوساله همان خدائی است که آن‌ها را از مصر بیرون آورد.<sup>۹</sup> من می‌دانم که این مردم سرکش و نافرمان هستند.<sup>۱۰</sup> تو دیگر از آن‌ها شفاعت نکن. من بر آن‌ها خشمگین هستم و می‌خواهم همهٔ شان را نابود کنم. به عوض آن‌ها از تو و از اولادها قوم بزرگی بوجود خواهم آورد.»

<sup>۱۱</sup> اما موسی پیش خدای خود زاری کرده گفت: «ای خداوند، چرا بر قوم برگزیدهٔ خود این چنین خشمگین شده‌ای؟ مگر آن‌ها را با قدرت و معجزات عظیم خود از مصر بیرون نیاوردی؟<sup>۱۲</sup> آیا می‌خواهی مصریان بگویند که تو قوم برگزیدهٔ خود را به بهانه‌ای از مصر بیرون بردی تا آن‌ها را در کوه و بیابان هلاک کنی و بکلی از بین ببری؟ ای خداوند از خشم خود بگذر و از تصمیم خود منصرف شو و این مصیبت را بر سر آن‌ها نیاور.<sup>۱۳</sup> ابراهیم و اسحاق و یعقوب، بندگان خود را بیاد آور. قولی را که به آن‌ها دادی فراموش نکن که فرمودی نسل آن‌ها را مانند ستارگان آسمان بشمار می‌سازی و تمام آن سرزمینی که وعدهٔ ملکیت آن را به ایشان داده‌ای به آن‌ها می‌بخشی که تا ابد مال خود شان باشد.»<sup>۱۴</sup> پس خداوند از تصمیم خود صرف نظر فرمود و مصیبتی که قوم اسرائیل را تهدید می‌کرد، برطرف شد.

<sup>۱۵</sup> موسی از کوه پائین رفت و دو لوح سنگی را که احکام خدا در دو طرف آن نوشته شده بود، در دست داشت.<sup>۱۶</sup> خدا خودش آن دو لوحهٔ سنگی را و احکام خود را روی آن‌ها نوشته بود.<sup>۱۷</sup> وقتی که یوشع سروصدا و فریاد مردم را شنید، به موسی گفت: «از اردوگاه سروصدای جنگ را می‌شنوم.»<sup>۱۸</sup> موسی در جواب گفت: «این صدا فریاد پیروزی و یا شکست نیست، بلکه صدای ساز و آواز است.»

<sup>۱۹</sup> وقتی که موسی به نزدیک اردوگاه رسید و گوساله طلائی و مردمی را که در پیشروی آن می‌رقصیدند، دید، خشمگین شد و لوح‌ها را در پای کوه به زمین زد و شکست.<sup>۲۰</sup> سپس

گوساله‌ای را که ساخته بودند برداشت و در آتش انداخت. بعد آن را کوبید و گردش را با آب مخلوط کرده آب را به بنی اسرائیل نوشانید. <sup>۲۱</sup> موسی به هارون گفت: «این مردم به تو چه بدی کرده بودند که تو آن‌ها را به ارتکاب چنین گناه وادار ساختی؟»

<sup>۲۲</sup> هارون جواب داد: «بر من قهر نشو، تو می‌دانی که این مردم چقدر آماده کارهای زشت هستند. <sup>۲۳</sup> آن‌ها به من گفتند: چون ما نمی‌دانیم که بر سر موسی که ما را از مصر بیرون آورد چه واقع شده است. پس برای ما خدائی بساز تا راهنمای ما باشد. <sup>۲۴</sup> من هم از آن‌ها خواستم تا طلاهای خود را به نزد من بیاورند. وقتی طلاها را آوردند، من آن‌ها را در آتش انداختم و این گوساله ساخته شد!»

<sup>۲۵</sup> چون موسی دید که اداره قوم از دست هارون خارج شده و آن‌ها خود را پیش دشمنان رسوا ساخته‌اند، <sup>۲۶</sup> بنابراین، در مقابل دروازه اردوگاه ایستاد و با صدای بلند فریاد برآورد: «هر کسی که طرفدار خداوند است پیش من بیاید.» تمام قبیله لاوی پیش موسی رفتند. <sup>۲۷</sup> موسی به آن‌ها گفت: «خدای بنی اسرائیل می‌فرماید که همه تان شمشیر خود را به کمر ببندید و از اینطرف اردوگاه به آنطرف آن بروید و برادر و دوست و همسایه خود را بکشید.» <sup>۲۸</sup> لاویان امر موسی را اطاعت کردند و در آن روز در حدود سه هزار نفر از مردم را کشتند. <sup>۲۹</sup> موسی به لاویان گفت: «شما امروز با کشتن پسران و برادران تان، خود را به عنوان کاهن برای خدمت خداوند وقف کردید، بنابراین، خداوند برکات خود را به شما داده است.»

<sup>۳۰</sup> روز بعد، موسی به قوم گفت: «شما مرتکب گناه بزرگی شده‌اید. اما من دوباره بالای کوه می‌روم تا در حضور خداوند از شما شفاعت کنم. شاید او گناه شما را ببخشد.» <sup>۳۱</sup> موسی دوباره به حضور خداوند رفت و عرض کرد: «این قوم گناه بزرگی مرتکب شده‌اند. آن‌ها برای خود خدائی از طلا ساختند و آنرا پرستش کردند. <sup>۳۲</sup> حالا از تو تمنا می‌کنم که آن‌ها را ببخشی. اما اگر حاضر به بخشایش آن‌ها نیستی، پس اسم مرا هم از دفتری که نام قوم را در آن ثبت کرده‌ای، محو کن.» <sup>۳۳</sup> خداوند در جواب فرمود: «من فقط نام آن کسانی را که علیه من گناه



کرده‌اند از دفتر خود محو می‌کنم.<sup>۳۴</sup> حالا برو و قوم را به جایی که بتو گفته‌ام راهنمایی کن. بخاطر داشته باش که فرشته‌ی من ترا هدایت خواهد کرد. ولی زمانی هم فراخواهد رسید که من قوم را بخاطر این گناهی که کرده‌اند مجازات خواهم کرد.»

<sup>۳۵</sup> پس خداوند آن قوم را بخاطر اینکه هارون را مجبور کرده بودند که برای شان گوساله‌ی طلائی بسازد، به بیماری مهلکی مبتلا کرد.

## عزیمت از کوه سینا

**۳۳** <sup>۱</sup> خداوند به موسی فرمود: «تو از اینجا حرکت کرده و این قومی را که از مصر بیرون آوردی به سرزمینی که وعده‌ی ملکیت آن را به ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اولاده‌شان داده‌ام، هدایت کن.<sup>۲</sup> من فرشته‌ای را می‌فرستم تا شما را راهنمایی کند. تمام کنعانیان، اموریان، حِتیان، فرزندان، حویان و یبوسیان را از سر راه تان بیرون میرانم<sup>۳</sup> و شما به سرزمینی حاصلخیز و پُر برکت می‌روید. اما من در این سفر با شما همراه نخواهم بود، زیرا شما مردمی سرکش هستید و ممکن است شما را در بین راه نابود کنم.»

<sup>۴</sup> موقعی که مردم این سخنان را شنیدند، ماتم گرفتند و هیچ کسی جواهرات و زیورات نپوشید.  
<sup>۵</sup> خداوند به موسی فرمود که به آن‌ها بگوید: «شما مردم نافرمان هستید اگر حتی یک لحظه با شما باشم شما را هلاک خواهم کرد. حالا تمام زیورات و جواهرات خود را از خود دور کنید تا ببینم که با شما چه کنم.»<sup>۶</sup> بنابراین، بنی اسرائیل بعد از عزیمت از کوه سینا دیگر هرگز از جواهرآلات خود استفاده نکردند.

## خیمه حضور خداوند

<sup>۷</sup> هر گاهی که بنی اسرائیل اردوگاه را بر پا می‌کردند، موسی خیمه مقدس را برمی‌داشت و کمی

دور در بیرون اردوگاه می‌افراشت. آن خیمه را «خیمهٔ حضور خداوند» نامیده بود. هر کسی که می‌خواست با خداوند راز و نیاز کند به آن خیمه می‌رفت.<sup>۸</sup> هر وقتی که موسی به آن خیمه می‌رفت، تمام مردم دم دروازهٔ خیمه‌های خود می‌ایستادند و ورود او را به آن خیمه تماشا می‌کردند.<sup>۹</sup> بعد از اینکه موسی به داخل خیمه می‌رفت، ستون ابر پائین می‌آمد و در کنار دروازهٔ خیمه می‌ایستاد و خداوند از داخل ابر با موسی صحبت می‌کرد.<sup>۱۰</sup> همینکه مردم ستون ابر را در کنار دروازهٔ خیمه می‌دیدند، همگی به سجده می‌افتادند.<sup>۱۱</sup> خداوند مثل کسیکه به یک دوست خود حرف می‌زند با موسی رو به رو به صحبت می‌پرداخت. سپس موسی به طرف اردوگاه برمی‌گشت، اما معاون جوان او، یعنی یوشع بن نون در خیمه می‌ماند.

## خداوند وعده می‌دهد که با قوم برگزیدهٔ خود باشد

<sup>۱۲</sup> موسی به خداوند عرض کرد: «تو به من فرمودی که این قوم را به سرزمین موعود رهبری کنم، اما به من نگفتی که چه کسی را با من خواهی فرستاد. تو گفته‌ای که مرا خوب می‌شناسی و از من راضی هستی.<sup>۱۳</sup> پس اگر اینطور است، اراده‌ات را برای من روشن ساز تا آنطوری که شاید و باید بتوانم بندگی ترا نموده و خوشنودی‌ات را حاصل کنم. همچنین می‌دانی که اینها قوم برگزیدهٔ تو هستند.»<sup>۱۴</sup> خداوند فرمود: «من با تو خواهم رفت و ترا موفق خواهم ساخت.»<sup>۱۵</sup> موسی در جواب عرض کرد: «اگر نمی‌خواهی با ما بروی، پس نگذار که اینجا را ترک کنیم.<sup>۱۶</sup> اگر تو با ما همراه نباشی، چطور بدانیم که تو از قوم برگزیده‌ات راضی هستی و نسبت به سایر اقوام روی زمین چه امتیازی داریم؟»<sup>۱۷</sup> خداوند به موسی فرمود: «هر چه که خواسته‌ای انجام خواهم داد، زیرا تو را بخوبی می‌شناسم و از تو راضی هستم.»<sup>۱۸</sup> سپس موسی گفت: «تمنا می‌کنم که نور جمال خود را بر من آشکار سازی.»

<sup>۱۹</sup> خداوند فرمود: «من شکوه خود را در برابر تو می‌گسترانم و نام مقدس خود را بتو اعلام می‌کنم. من خداوند هستم. نسبت به کسانی که دلسوز هستم، دلسوزی خواهم کرد و بر هر کسی که بخواهم مهربان باشم، مهربان خواهم بود.<sup>۲۰</sup> اما من نمی‌گذارم که روی مرا ببینی، زیرا کسی

نمی‌تواند روی مرا ببیند و زنده بماند.<sup>۲۱</sup> حالا بیا و بر این صخره، در کنار من بایست.<sup>۲۲</sup> وقتی که نور پُرشکوه حضور من عبور کند، ترا در شکاف این صخره می‌گذارم و با دست خود می‌پوشانم تا از اینجا بگذرم<sup>۲۳</sup> و بعد دست خود را بر می‌دارم و تو می‌توانی مرا از پشت بینی، ولی روی مرا نخواهی دید.»

## لوحه‌های سنگی دوباره ساخته می‌شود

(همچنین در تثیبه ۱۰:۱-۵)

**۳۴** خداوند به موسی فرمود: «دو لوحهٔ سنگی را مهیا کن و من همان احکامی را که در لوحه‌های اولی نوشته شده بودند و تو آن‌ها را شکستی، می‌نویسم.<sup>۲</sup> فردا آماده باش و به کوه سینا برو و بر قلّه کوه در حضور من حاضر شو.<sup>۳</sup> هیچ کس دیگر نباید با تو بیاید و احدی در اطراف کوه دیده نشود. به هیچ گله و رمه‌ای اجازه ندهی که در نزدیکی کوه بچرد.»<sup>۴</sup> پس موسی قرار امر خداوند دو لوحهٔ سنگی را به مثل لوحه‌های اولی آماده کرد و صبح وقت برخاست و لوحه‌ها را با خود گرفته به کوه سینا بالا شد.

**۵** خداوند در یک ستون ابر پائین آمد و در برابر موسی ایستاد و نام مقدس خود «خداوند» را اعلام کرد.<sup>۶</sup> بعد از کنار او گذشته فرمود: «من خداوند هستم؛ خداوندی که رحیم و مهربان است. بزودی خشمگین نمی‌شود و پُر از وفا و محبت است.<sup>۷</sup> دوستدار هزاران نسل و بخشایندهٔ خطا و جرم و گناه است، اما اختیار دارد که گناهکاران را بدون جزا نگذارد. خطاهای پدران را از پسران و پسرانِ پسرانِ شان تا نسل سوم و چهارم می‌گیرد.»

**۸-۹** آنگاه موسی سر به سجده نهاده گفت: «ای خداوند، اگر براستی قبول درگاهت شده‌ام، پس از تو تمنا می‌کنم که با ما بروی. البته می‌دانم که این قوم، مردم نافرمان و خودسر هستند، ولی بازهم بدربارت دعا می‌کنم که گناه و خطای ما را ببخشی. و از دولت خدائی‌ات ما را بی بهره نسازی.»

# خدا پیمان خود را با قوم اسرائیل تجدید می کند

(همچنین در خروج ۱۴:۲۳-۱۹ و تثنیه ۱:۷-۵ و ۱:۱۶-۱۷)

<sup>۱۰</sup> خداوند در جواب او فرمود: «بسیار خوب، من با شما پیمانی می بندم و در مقابل چشمان تمام قوم چنان معجزاتی نشان می دهم که در هیچ جای دنیا و در بین ملتی دیده نشده باشد و تمام مردم اسرائیل قدرت خداوند را تماشا خواهند کرد و این کاریکه من می خواهم با تو بکنم یک کار بسیار هولناکی خواهد بود. <sup>۱۱</sup> از تمام احکامی که امروز به تو میدهم باید پیروی کنی. آنگاه من تمام اموریان، کنعانیان، حِتیان، فرزندان، حویان و یبوسیای را از سر راه تو دور می کنم. <sup>۱۲</sup> اما احتیاط کنی که به سرزمینی که می روی با مردم آنجا پیمانی نبندی که مبادا در دام شان بیفتی. <sup>۱۳</sup> برعکس تو باید قربانگاه های شان را ویران کنی، ستونهای شان را بشکنی و مجسمه های شرم آور شان را از بین ببری.

<sup>۱۴</sup> تو نباید خدایان دیگر را پرستش کنی، زیرا خداوند که نام او غیور و حسود است، پرستش خدای غیر را تحمل نمی کند. <sup>۱۵</sup> هیچگاهی نباید با مردم آن سرزمین عهدهی ببندی، زیرا وقتی آن ها برای خدایان خود قربانی می کنند، این عمل آن ها بیوفائی شان را در برابر خدای برحق نشان می دهد. و اگر ترا دعوت کنند، تو هم مجبور می شوی که از گوشت قربانی آن ها بخوری، بنابراین تو هم در گناه شان شریک میشوی. <sup>۱۶</sup> و اگر دختران شان را برای پسران خود بگیری، چون آن ها زنان پسرانت می شوند و خدایان غیر را پرستش می کنند و پرستش خدایان بیگانه به منزله بی وفائی در مقابل من است، پس در حقیقت پسرانت هم بی وفا می شوند.

<sup>۱۷</sup> برای خود بت نسازید.

<sup>۱۸</sup> عید فطیر را برگزار کنید. و برای هفت روز نان فطیر بخورید. این مراسم را در زمان معین، یعنی در ماه ایب (حوت)، قراریکه من برای تان تعیین کرده ام برگزار نمائید، زیرا در همین ماه ایب بود که شما از مصر خارج شدید.

<sup>۱۹</sup> هر پسر اولباری و هر نوزاد نر رمه و گله، چه از گاو و چه از گوسفند، متعلق به من است. <sup>۲۰</sup> به عوض نوزاد اول الاغ، باید یک بره فدیه بدهید و اگر نمی‌خواهید فدیه بدهید گردنش را بشکنید. هر پسر اولباری را باید فدیه کنید. هیچ کس نباید به حضور من دست خالی بیاید.

<sup>۲۱</sup> شش روز کار کنید و در روز هفتم استراحت نمائید. حتی در موسم قلبه و درو هم نباید در روز هفتم کار کنید.

<sup>۲۲</sup> عید هفته‌ها را هم جشن بگیرید. عید حاصل نو درو گندم و عید تحویل سال نو را هر ساله برگزار کنید. <sup>۲۳</sup> سه مرتبه در سال، همه افراد ذکور به حضور خداوند، خدای اسرائیل حاضر شوند. <sup>۲۴</sup> در این سه باریکه می‌آئید و به پیش خداوند حضور می‌یابید، کسی به شما حمله نمی‌کند و کشور تانرا متصرف نمی‌شود، زیرا من همه اقوام را از سر راه تان می‌رانم و سرحدات کشور تانرا وسیع می‌سازم.

<sup>۲۵</sup> نانی که با خمیرمایه پخته شده باشد نباید همراه قربانی که به من می‌کنید یکجا باشد. و گوشت قربانی عید فصح را نباید تا صبح نگهدارید.

<sup>۲۶</sup> بهترین میوه نو زمین را به خانه خداوند، خدای خود بیاورید. بزغاله را نباید در شیر مادرش پخته کنید.»

<sup>۲۷</sup> خداوند به موسی فرمود: «احکامی را که بتو دادم بنویس، زیرا اینها شرایط پیمانی هستند که با تو و قوم اسرائیل بسته‌ام.» <sup>۲۸</sup> و موسی تا چهل شبانه روز با خداوند در بالای کوه ماند. او در تمام این مدت نه چیزی خورد و نه چیزی نوشید، بلکه احکام ده‌گانه عهدنامه را بروی لوحه‌های سنگی نوشت.

**موسی از کوه پائین آمد**

<sup>۲۹</sup> وقتی موسی با دو لوحه سنگی از کوه پائین آمد، چهره اش می درخشید، زیرا با خداوند صحبت کرده بود، اما خودش نمی دانست. <sup>۳۰</sup> و چون هارون و مردم اسرائیل چهره درخشان موسی را دیدند، از ترس به او نزدیک نشدند. <sup>۳۱</sup> اما موسی آن ها را پیش خود فراخواند. پس هارون و موسفیدان قوم پیش او رفتند و موسی با آن ها حرف زد. <sup>۳۲</sup> بعد از آنکه همگی در حضور او جمع شدند، همه آنچه را که خداوند بر کوه سینا به او گفته بود به اطلاع آن ها رساند. <sup>۳۳</sup> و چون حرفش تمام شد روی خود را با نقابی پوشاند. <sup>۳۴</sup> و هر وقتیکه موسی در خیمه عبادت به حضور خداوند می رفت که با او حرف بزند، تا وقتیکه خارج میشد نقاب را از روی خود بر می داشت. بعد همه احکامی را که از خداوند می گرفت، او به نوبه خود به گوش مردم اسرائیل می رساند <sup>۳۵</sup> و مردم چهره تابان او را می دیدند. و موسی تا زمانیکه باز برای ملاقات خداوند می رفت نقاب بر چهره داشت.

## روز هفتم

**۳۵** <sup>۱</sup> موسی تمام قوم اسرائیل را جمع کرد و به آن ها گفت: «اینست احکامی که خداوند داده است و شما باید از همه آن ها پیروی نمایید. <sup>۲</sup> شش روز کار کنید، اما در روز هفتم که روز مقدس خداوند است استراحت کنید و هر کسیکه در آن روز کار کند باید کشته شود. <sup>۳</sup> و در روز سبت در خانه های تان آتش روشن نکنید.»

## خیمه حضور خداوند

(همچنین در خروج ۲۵: ۱-۹ و ۳۹: ۳۲-۴۳)

<sup>۴</sup> بعد موسی خطاب به قوم اسرائیل کرد و گفت: «اینست آنچه که خداوند امر فرموده است. <sup>۵</sup> هر کسیکه بخشنده و با سخاوت است، این تحفه ها را برای خداوند بیاورد: طلا، نقره، برنج، <sup>۶</sup> تکه های لاجوردی، ارغوانی و سرخ، کتان نفیس، پشم بز، <sup>۷</sup> پوست آش داده قوچ، پوست بز،

چوب درخت اکاسی،<sup>۸</sup> تیل چراغ، عطریات برای روغن مسح، خوشبوئی‌های دودکردنی،  
 سنگ عقیق، نگین برای ایفود و سینه‌پوش،<sup>۱۰</sup> و کسانیکه مهارت و استعداد صنعتگری دارند،  
 چیزهائی را که خداوند امر فرموده است بسازند.<sup>۱۱</sup> جایگاه مقدس و خیمهٔ آن، پوشش،  
 چنگک‌ها، بندها، ستونها و پایه‌های آن؛<sup>۱۲</sup> صندوق و میله‌ها برای حمل و نقل آن، تخت  
 رحمت، حجاب و پرده‌ها؛<sup>۱۳</sup> میز، پایه‌ها، ظروف و نان مقدس؛<sup>۱۴</sup> چراغدان، چراغ و تیل؛  
<sup>۱۵</sup> قربانگاه خوشبوئی دودکردنی، پایه‌ها، شبکه‌های برنجی، روغن مسح، پردهٔ دروازهٔ جایگاه  
 مقدس؛<sup>۱۶</sup> قربانگاه قربانی سوختنی، شبکه‌های برنجی، خاده‌ها برای حمل و نقل آن، سامان و  
 لوازم آن، حوض و پایه‌های آن؛<sup>۱۷</sup> پرده‌های صحن خیمه، ستونها، پایه‌ها و پردهٔ دروازه؛  
<sup>۱۸</sup> میخهای جایگاه مقدس، میخهای صحن و طنابهای آن؛<sup>۱۹</sup> لباسهای نفیس بافتگی برای  
 خدمتگاران عبادتگاه مقدس، یعنی لباس مقدس برای هارون کاهن و پسرانش، تا در هنگام  
 اجرای وظیفهٔ کاهنی از آن‌ها استفاده کنند.»

## مردم هدیه و تحفه آوردند

<sup>۲۰</sup> بعد همهٔ مردم از نزد موسی مرخص شدند.<sup>۲۱</sup> آنگاه دل همگی به رقت و روح شان به هیجان  
 آمد و برای خداوند هرگونه هدیه و تحفه آوردند تا در خیمهٔ حضور خداوند، برای وظایف  
 مربوطهٔ آن و لباسهای مقدس به‌کار برده شوند.<sup>۲۲</sup> پس مرد و زن، با ایمان و خلوص نیت آمدند و  
 حلقه، انگشتر، گوشواره، دستبند و هر قسم زیورات طلا با خود آوردند. خلاصه هر کسی یک  
 چیز طلائی با خود آورد.<sup>۲۳</sup> بعضی از مردم پارچه‌های لاجوردی، ارغوانی و سرخ، کتان نفیس،  
 پشم بز، پوست آش دادهٔ قوچ و بز آوردند.<sup>۲۴</sup> برخی هدیه‌های نقره‌ای و برنجی و عده‌ای چوب  
 اکاسی کارآمد ساختمان را آوردند.<sup>۲۵</sup> همه زنهاییکه که در کارهای دستی مهارت داشتند،  
 پارچه‌های لاجوردی، ارغوانی و سرخ و کتان نفیس به حضور خداوند تقدیم کردند.<sup>۲۶</sup> بعضی از  
 زنهای دیگر که استعداد خاصی داشتند اشیای کارآمد را از پشم بز بافتند.<sup>۲۷</sup> رهبران شان  
 سنگهای عقیق و نگین‌های زینتی برای ایفود و سینه‌پوش آوردند.<sup>۲۸</sup> همچنان عطریات، تیل

چراغ، روغن مسح و خوشبوئی دودکردنی هدیه آوردند.<sup>۲۹</sup> پس همه مرد و زن اسرائیل با میل و رغبت اشیای کارآمد را که خداوند به موسی امر کرده بود به عنوان هدیه برای خداوند آوردند.

## صنعتگران

(همچنین در خروج ۳۱: ۱-۱۱)

<sup>۳۰-۳۳</sup> و موسی به آنها گفت: «خداوند، بزلئیل پسر اوری، نواسه حور، از قبیله یهودا را که سرشار از روح خدا و دارای لیاقت، ذکاوت، دانش و هنر است تعیین فرموده است تا نقشه و کارهای طلا و نقره و برنج، حجاری، زرگری، حکاکی و امور نجاری را اداره و مراقبت کند.<sup>۳۴</sup> خداوند به او و اهلویاب، پسر اخیسامک از قبیله دان استعداد تعلیم و آموزش را داده است.<sup>۳۵</sup> او به آنها استعداد و لیاقت آنها بخشید که کارهای همه صنعتگران را از قبیل طراح و آهنائی که کار خامکدوزی را در پارچه‌های لاجوردی، ارغوانی و سرخ را به عهده دارند و همچنان از بافندگان و هر هنر و صنعت را نظارت کنند.

**۳۶** هر صنعتگری که لیاقت و استعداد خدائی دارد باید با بزلئیل و اهلویاب در ساختمان و اجرای کارهای صنعتگری، مطابق هدایت و فرمایش خداوند کمک کند.»

## مردم بیشتر از حد هدیه آورده‌اند

<sup>۲</sup> موسی، بزلئیل و اهلویاب و همه صنعتگرانی که استعداد خدائی داشتند و همه کسان دیگر را که مایل و حاضر برای این کار بودند دعوت کرد.<sup>۳</sup> موسی همه مصالح و مواد ساختمانی را که مردم برای خیمه مقدس هدیه داده بودند همراه با همه اشیائی که هر صبح دریافت می‌کرد به آنها می‌داد.

<sup>۴-۷</sup> پس همه صنعتگرانی که داوطلب این کار مقدس شدند، وظایف اصلی خود را ترک دادند و



با میل و رغبت پیش موسی آمدند و به او گفتند: «مردم بیشتر از حد ضرورت مواد و مصالح آورده اند.» آنگاه موسی اعلان کرد که دیگر چیزی نیاورند، زیرا همه آنچه که برای کار خداوند ضرور بود مهیا شده است. پس مردم از آوردن هدیه راحت شدند.

## ساختن خیمه حضور خداوند

(همچنین در خروج ۱:۲۶ - ۳۷)

<sup>۸-۹</sup> اولتر بافندگان ماهر ده پرده از پارچه‌های نفیس کتان لاجوردی، ارغوانی و سرخ را که با اشکال بالداری بنام کرویوان بصورت ماهرانه‌ای خامکدوزی شده بودند بافتند و آماده کردند. طول هر پرده چهارده متر و عرض آن دو متر بود و همه آن‌ها به یک اندازه بودند. <sup>۱۰</sup> پنج پرده را بهم پیوند کردند و پنج پرده دیگر را هم به همین ترتیب یکجا دوختند. <sup>۱۱-۱۲</sup> بعد پنجاه ماده‌گی از فیته لاجوردی در امتداد کناره هر یک از آن دو تکه، ساختند و ماده‌گی‌ها را مقابل هم دوختند. <sup>۱۳</sup> همچنین پنجاه دکمه طلائی ساختند و پرده‌ها را ذریعه دکمه‌ها بهم پیوستند. و به این ترتیب با پیوستن هر دو تکه، معبد بصورت یک تکه واحد تکمیل شد.

<sup>۱۴</sup> در بالای سقف، پوشش دیگری انداختند که از یازده پرده پشم بز ساخته شده بودند. <sup>۱۵</sup> هر یازده پرده یک اندازه و طول هر کدام از آن‌ها پانزده متر و عرض آن دو متر بود. <sup>۱۶</sup> پنج تای آن پرده‌ها را با هم پیوند کردند و شش تای دیگر را علیحده بهم دوختند، یعنی یازده پرده را دو پارچه ساختند. <sup>۱۷</sup> پنجاه ماده‌گی در امتداد کناره هر دو پارچه دوختند <sup>۱۸</sup> و همچنین پنجاه دکمه برنجی را در پرده‌ها دوختند و ذریعه آن‌ها دو پارچه را بهم پیوست کردند. و خیمه یک تکه واحد شد. <sup>۱۹</sup> و پوششی هم از پوست آش داده قوچ و بز برای خیمه ساختند.

<sup>۲۰</sup> بعد از آن چوکاتی از چوب اکاسی برای خیمه ساختند. <sup>۲۱</sup> طول هر چوکات پنج متر و عرض آن هفتاد و پنج سانتی متر بود <sup>۲۲</sup> و هر چوکات دو سگک داشت که یکی را با دیگری پیوند می‌کردند. <sup>۲۳</sup> و همه چوکات‌های خیمه را به همین ترتیب ساختند. خیمه بیست چوکات در

سمت جنوب خود داشت. <sup>۲۴</sup> و چهل پایه نقره‌ای بزیر بیست چوکات ساختند. و هر چوکات با پایه‌اش ذریعه دو سگک پیوند میشد. <sup>۲۵-۲۶</sup> همچنین بیست چوکات در سمت شمال خیمه با چهل پایه نقره‌ای، یعنی دو پایه برای هر چوکات وجود داشتند. <sup>۲۷</sup> سمت مغرب خیمه که قسمت عقبی آن بود از شش چوکات تشکیل شده بود. <sup>۲۸</sup> برعلاوه دو چوکات دیگر برای دو کنج جنوب خیمه ساختند. <sup>۲۹</sup> هر دو چوکات به یک شکل از پائین جدا اما از بالا با یک حلقه بهم پیوست بودند. <sup>۳۰</sup> پس در سمت مغرب، جمله هشت چوکات و شانزده پایه بزیر آن‌ها، یعنی دو پایه برای هر چوکات ساختند.

<sup>۳۱-۳۲</sup> بعد پنج پشت بند برای چوکات‌های هر دو طرف خیمه از چوب اکاسی ساختند. <sup>۳۳</sup> پشت بند وسطی طوری ساخته شده بود که از یک سر چوکات وسطی تا سر دیگر آن امتداد داشت. <sup>۳۴</sup> چوکات و پشت بندها با طلای خالص ورق‌شانی شده و حلقه‌ها هم از طلای خالص ساخته شده بودند.

<sup>۳۵</sup> پرده داخلی از کتان نفیس بافتگی برنگهای لاجوردی، ارغوانی و سرخ ساخته و با اشکال بالرداری بنام کروبیان خامکدوزی شده بودند. <sup>۳۶</sup> پرده با چهار چنگک طلائی از چهار ستون چوب اکاسی که با طلا ورق‌شانی شده و بر چهار پایه قرار داشتند آویزان بود. <sup>۳۷</sup> همچنان پرده‌ای برای دروازه خیمه از کتان نفیس بافتگی و خامکدوزی لاجوردی، ارغوانی و سرخ ساختند. <sup>۳۸</sup> این پرده ذریعه پنج چنگک به پنج ستون بسته شده بود. پایه‌های ستونها، برنجی و سرهای آن‌ها از طلا ساخته شده بودند.

## ساختن صندوق پیمان

(همچنین در خروج ۲۵:۱۰-۲۲)

<sup>۳۷</sup> بزل‌ئیل صندوقی را از چوب اکاسی ساخت که طول آن یک متر و بیست و پنج سانتی، عرض آن هفتاد و پنج سانتی و بلندی آن نیز هفتاد و پنج سانتی بود. <sup>۲</sup> او آنرا از درون و بیرون با

طلای خالص ورق‌شانی کرد.<sup>۳</sup> چهار حلقه طلائی را ساخت و آن‌ها را به چهار پایه صندوق نصب کرد.<sup>۴</sup> دو میله از چوب اکاسی را از طلا ورق‌شانی کرد<sup>۵</sup> و در حلقه‌های دو طرف به منظور حمل و نقل آن جا داد.<sup>۶</sup> تخت رحمت را از طلای ناب به طول یک متر و بیست و پنج سانتی و عرض هفتاد سانتی ساخت.<sup>۷</sup> دو مجسمه کروی (فرشته مقرب) را از طلای خالص چکش‌کاری نموده و در دو سر تخت رحمت قرار داد.<sup>۸</sup> یک کروی در یک طرف و یک کروی در طرف دیگر آن بود. کروبیان با تخت رحمت طوری ریخته شده بودند که در حقیقت یک تکه واحد بودند.<sup>۹</sup> کروبیان روبروی هم، بالهای شان باز و بر تخت رحمت پهن شده بودند و روی شان پائین بطرف تخت رحمت بود.

## ساختن میز نان مقدس

(همچنین در خروج ۲۵:۲۳ - ۳۰)

<sup>۱۰</sup> میز را هم از چوب اکاسی به طول یک متر، عرض نیم متر و ارتفاع هفتاد و پنج سانتی متر ساخت.<sup>۱۱</sup> و آنرا با طلای خالص ورق‌شانی کرد و دورادور آنرا با قابی از طلای ریخته تزئین کرد.<sup>۱۲</sup> حاشیه‌ای به اندازه هشت سانتی متر بدور آن ساخت و چوکات آنرا با طلای ریختگی مزین کرد.<sup>۱۳</sup> چهار حلقه از طلای ریختگی را در چهار کنج آن بالای پایه‌های آن نصب کرد.<sup>۱۴</sup> حلقه‌ها نزدیک چوکات و به منظور حمل و نقل میز ساخته شده بودند.<sup>۱۵</sup> میله‌هایی از چوب اکاسی به منظور حمل و نقل میز ساخت و آن‌ها را با طلا ورق‌شانی کرد.<sup>۱۶</sup> ظروفیکه برای نوشیدنی و خوشبوئی بر سر میز مانده می‌شدند عبارت بودند از بشقاب‌ها، کاسه‌ها، پیاله‌ها و جامها. همه اینها از طلا ساخته شده بودند.

## ساختن چراغدان

(همچنین در خروج ۲۵:۳۱ - ۴۰)

<sup>۱۷</sup> چراغدانی را هم از طلای خالص و چکش‌کاری شده ساخت. پایه، شاخه‌ها و پیاله‌ها یک

تکه بودند.<sup>۱۸</sup> در دو طرف آن شش شاخه قرار داشتند، سه شاخه در یک طرف و سه شاخه در طرف دیگر.<sup>۱۹</sup> پیاله هر شاخه به شکل بادام و با شگوفه و پُندک آن ساخته شده بود. شش شاخه از چراغدان سر زده بودند.<sup>۲۰-۲۱</sup> پایه اصلی چراغدان با چهار پیاله به شکل بادام با شگوفه و پُندک آن تزئین یافته و همگی یک تکه و از زیر هر جوړه شاخه‌ها یک پُندک سر زده بود.<sup>۲۲</sup> پُندک و شاخه‌ها با چراغدان یک تکه و از طلای خالص و چکش کاری شده ساخته شده بودند.<sup>۲۳</sup> بعد هفت چراغ آنرا با گلگیر و خاکستردانی آن‌ها از طلای خالص ساخت.<sup>۲۴</sup> وزن همگی آن‌ها سی و پنج کیلوگرام بود.

## ساختن قربانگاه بُخور

(همچنین در خروج ۱:۳۰ - ۵ - ۲۲ - ۳۸)

<sup>۲۵</sup> قربانگاه خوشبوئی دودکردنی را از چوب اکاسی ساخت. طول و عرض آن پنجاه سانتی و بلندی آن یک متر بود. شاخهای چهار کنج آن طوری ساخته شده بودند که همه یک تکه معلوم می شدند.<sup>۲۶</sup> سطح و دورادور و شاخهای آن با طلای خالص ورق شانی شده بودند. و با شبکه‌ای از طلای خالص ریختگی گرداگرد آنرا مزین کرد.<sup>۲۷</sup> دو حلقه طلایی بزیر شبکه نصب کرد که از آن‌ها بحیث گیرای میله‌ها برای حمل و نقل آن استفاده میشد.<sup>۲۸</sup> میله‌ها از چوب اکاسی ساخته و با طلای خالص ورق شانی شده بودند.<sup>۲۹</sup> روغن مقدس را برای مسح و ماده خوشبوئی دودکردنی را با هنر عطاری آماده کرد.

## ساختن قربانگاه قربانی سوختنی

(همچنین در خروج ۱:۲۷ - ۸)

**۳۸** <sup>۱</sup> قربانگاه قربانی سوختنی را از چوب اکاسی ساخت که بلندی آن یک و نیم متر و طول و عرض آن دو و نیم متر بود.<sup>۲</sup> شاخ‌هایی هم در چهار کنج خود داشت که شاخها و قربانگاه در حقیقت یک تکه بودند و همه با برنج ورق شانی شده بودند.<sup>۳</sup> ظروف قربانگاه، یعنی دیگ،

خاک انداز، کاسه، پنجه و اجاق آن همه برنجی بودند.<sup>۴</sup> آتشدان قربانگاه برنجی بود و پائینتر از لب و در نصف بلندی آن قرار داشت.<sup>۵</sup> چهار حلقهٔ برنجی در چهار کنج آتشدان به منظور گیرایی دو میلهٔ چوبی ریختند.<sup>۶</sup> میله‌ها از چوب اکاسی و با برنج ورق‌شانی شده بودند.<sup>۷</sup> میله‌ها را در حلقه‌های دو طرف آتشدان برای حمل و نقل قربانگاه جا دادند. خود قربانگاه از چوب میان خالی ساخته شده بود.

## ساختن حوضچهٔ برنجی

(همچنین در خروج ۱۸:۳۰)

<sup>۸</sup> حوضچهٔ آن برنجی و سطح آن هم از برنج جلادار، مثل آئینه ساخته شده بود و آن را زنهایی که در مدخل خیمهٔ حضور خداوند خدمت می‌کردند، هدیه داده بودند.

## ساختن صحن

(همچنین در خروج ۹:۲۷ - ۱۹)

<sup>۹</sup> بعد به ساختمان صحن شروع کردند. پردهٔ سمت جنوب آن پنجاه متر و از کتان نفیس بافتگی بود.<sup>۱۰</sup> تعداد ستونهای آن بیست بود و این ستونها بر بیست پایهٔ برنجی قرار داشتند. چنگک‌ها و پشت بندهای ستونها از نقره ساخته شده بودند.<sup>۱۱</sup> پردهٔ شمال آن هم به طول پنجاه متر و دارای بیست ستون و بیست پایهٔ برنجی بود. چنگک‌ها و پشت بندهای ستونها از نقره بودند.<sup>۱۲</sup> پردهٔ سمت مغرب آن بیست و پنج متر و دارای ده ستون و ده پایه بود. چنگک‌ها و پشت بندهای ستونها از نقره بودند.<sup>۱۳</sup> طول پردهٔ سمت مشرق هم بیست و پنج متر بود.<sup>۱۴</sup> <sup>۱۵</sup> پرده‌های هر دو طرف دروازه هفت و نیم متر و هرکدام دارای سه ستون و سه پایه بود.<sup>۱۶</sup> همه پرده‌های دورادور صحن از پارچهٔ کتان نفیس بافتگی بودند.<sup>۱۷</sup> پایه‌های ستونها برنجی، اما چنگک‌ها و پشت بندها و پوش سر ستونها نقره‌ای بودند.<sup>۱۸</sup> پردهٔ دروازهٔ صحن از کتان نفیس بافتگی خامکدوزی لاجوردی، ارغوانی و سرخ، طول آن ده متر و عرض آن دو و نیم متر بود.

<sup>۱۹</sup> چهار ستون آن بالای چهار پایه برنجی قرار داشتند. چنگک‌ها، پوش سر ستونها و پشت بندها از نقره بودند. <sup>۲۰</sup> تمام میخهای خیمه و صحن آن برنجی بودند.

## مواد و طرز ساختمان خیمه حضور خداوند

<sup>۲۱</sup> این بود مواد و طرز ساختمان خیمه حضور خداوند تا لاویان در آن خدمت و مأموریت خود را اجرا کنند. همه کارها قرار هدایت موسی و تحت نظارت ایتامار پسر هارون کاهن، <sup>۲۲</sup> و به وسیله بزل‌ئیل پسر اوری، نواسه حور از قبیله یهودا و به فرمان خداوند که به موسی داد، انجام شد. <sup>۲۳</sup> دستیار ماهر، اهلویاب پسر اخیسامک که در نقاشی و نوآوری، در امور نساجی و بافندگی و خامکدوزی پارچه‌های کتان نفیس لاجوردی، ارغوانی و سرخ مهارت کامل داشت، در ساختمان این جایگاه مقدس نقش مهمی داشت.

<sup>۲۴</sup> مقدار طلائیکه مردم هدیه دادند در حدود یک تُن بود. <sup>۲۵</sup> وزن نقره سه و نیم تُن بود و از مردانیکه بیست ساله و بالاتر بودند جمع آوری شده بود. <sup>۲۶</sup> یعنی فی نفر نیم مثقال هدیه دادند. و قراریکه سرشماری شدند تعداد آنها شش صد و سه هزار و پنجمصد و پنجاه نفر مرد بود. <sup>۲۷</sup> مقدار نقره ایکه برای یکصد پایه یکصد ستون خیمه عبادت و پرده آن به کار رفت سه و نیم تن بود، یعنی سی و چهار کیلوگرام برای هر پایه. <sup>۲۸</sup> نقره ایکه برای ساختن چنگک‌ها، ورق‌شانی ستونها و سرهای آنها و پشت بندها مصرف شد بیست کیلو بود. <sup>۲۹</sup> مقدار برنجیکه مردم هدیه آوردند دو نیم تُن بود. <sup>۳۰</sup> او از آن برای ساختن پایه‌ها، دروازه دخول خیمه حضور خداوند، قربانگاه، شبکه برنجی و ظروف آن <sup>۳۱</sup> و میخهای خیمه و صحن آن مصرف شد.

## ساختن لباس کاهنان

(همچنین در خروج ۱:۲۸-۱۴)

<sup>۳۹</sup> برای هارون که در جایگاه مقدس خدمت می‌کرد، لباسی از پارچه‌های نفیس

لاجوردی، ارغوانی و سرخ، قراریکه خداوند به موسی هدایت داده بود، ساختند.

<sup>۲</sup> ایفود، یعنی لباس مخصوص کاهنان، را از طلا و پارچه‌های لاجوردی، ارغوانی و سرخ ساختند. <sup>۳</sup> از ورقهای بسیار نازک طلا، تار ساختند و در پارچه‌های لاجوردی، ارغوانی و سرخ بصورت ماهرانه‌ای به‌کار بردند. <sup>۴</sup> برای ایفود سرشانگی‌هایی ساختند که از دو طرف شانه بهم وصل می‌شدند. <sup>۵</sup> دو تسمه را هم با مهارت خاصی برای دور کمر به همان ترتیب از طلا و پارچه‌های نفیس لاجوردی، ارغوانی و سرخ و کتان نفیس بافتگی که با ایفود یک تکه بود، طبق هدایت خداوند به موسی، ساختند. <sup>۶-۷</sup> دو قطعه سنگ عقیق را که بر آن‌ها نام قبایل اسرائیل حکاکی شده بودند بر دو طوق طلا نشانده و طبق فرمان خداوند به موسی، به دو سرشانگی نصب کردند.

## ساختن سینه‌پوش

(همچنین در خروج ۲۸: ۱۵ - ۳۰)

<sup>۸</sup> سینه‌پوش را هم بطور ماهرانه‌ای مثل ایفود از طلا و پارچه‌ کتان نفیس بافتگی لاجوردی، ارغوانی و سرخ ساختند <sup>۹</sup> و آنرا دولا بصورت مربع با طول و عرض یک بِلست دوختند. <sup>۱۰</sup> چهار رسته از سنگهای قیمتی را در آن نصب کردند. سنگهای رسته اول عقیق سرخ، یاقوت زرد و زمرد بود. <sup>۱۱</sup> رسته دوم دارای زمرد، یاقوت و الماس بود. <sup>۱۲</sup> در رسته سوم فیروزه، عقیق سفید و لعل بنفش نصب بودند. <sup>۱۳</sup> سنگهای رسته چهارم یاقوت کبود، عقیق جگری و یشم بوده و در یک قاب طلائی زربفت نصب شده بودند. <sup>۱۴</sup> تعداد سنگها دوازده و بر هر کدام آن‌ها نام یک قبیله اسرائیل، مثلیکه بر مَهر حک می‌کنند، حکاکی شده بود. <sup>۱۵</sup> برای سینه‌پوش زنجیرهایی از طلای خالص مثل ریسمان ساختند. <sup>۱۶</sup> دو زنجیر طلا و دو حلقه طلا هم ساختند و دو حلقه را به دو سر سینه‌پوش بستند. <sup>۱۷</sup> دو زنجیر طلا را به دو حلقه دو نوک سینه‌پوش وصل کردند. <sup>۱۸</sup> دو سر دیگر زنجیرها را به دو حلقه طلائی بستند، یعنی از پیشرو به دو سرشانگی ایفود بسته شده بود. <sup>۱۹</sup> دو حلقه طلائی برای دو گوشه پائین سینه‌پوش ساختند و در حصه داخل آن یعنی در کنار

ایفود وصل کردند.<sup>۲۰</sup> دو حلقه طلائی دیگر هم ساختند که آن‌ها در قسمت پائین سرشانگی‌ها در پیشروی ایفود آویزان بودند.<sup>۲۱</sup> سینه‌پوش را ذریعه حلقه‌ها با فیتۀ لاجوردی به حلقه‌های ایفود وصل کردند تا بصورت مطمئن به پیش‌بند وصل شود و بالای کمر بند قرار گیرد. همانطوری که خداوند به موسی امر فرموده بود.

## لباس‌های دیگر کاهنان

(همچنین در خروج ۲۸:۳۱-۴۳)

<sup>۲۲</sup> ردای ایفود را هم با هنر خاصی از یک پارچه لاجوردی ساختند.<sup>۲۳</sup> در وسط آن یک درز گذاشتند و حاشیه‌ای بدورادور درز دوختند تا مانع پاره شدن ردا شود.<sup>۲۴</sup> دور دامن ردا را با زنگوله‌هایی به شکل انار که از تارهای تابیده لاجوردی، ارغوانی و سرخ درست شده بودند، تزئین کردند.<sup>۲۵</sup> بین هر جورۀ زنگوله‌ها یک طلائی آویزان کردند.<sup>۲۶</sup> هر وقتیکه هارون برای خدمت به معبد می‌رفت آن ردا را می‌پوشید. طوری که خداوند به موسی امر فرموده بود.

<sup>۲۷-۲۸</sup> برای پسران هارون هم پیراهن، دستار، کلاه و زیرجامه از کتان نفیس ساختند.<sup>۲۹</sup> همچنان کمربندی از کتان نفیس بافتگی لاجوردی، ارغوانی و سرخ خامکدوزی قرار هدایتی که خداوند به موسی داد ساختند.<sup>۳۰</sup> لوحه مقدس را از طلای خالص ساختند و کلمات «وقف شده خداوند» بر آن حکاکی شده بودند.<sup>۳۱</sup> این لوحه با یک فیتۀ لاجوردی بسته شده از پیشروی دستار آویزان می‌شد.

## کار خیمه حضور خداوند تکمیل شد

(همچنین در خروج ۳۵:۱۰-۱۹)

<sup>۳۲</sup> به این ترتیب، سرانجام کار خیمه حضور خداوند طبق فرمانیکه خداوند به موسی داد تکمیل شد.<sup>۳۳</sup> بعد کار مکمل خود را پیش موسی آوردند که عبارت بودند از: خیمه، لوازم آن، دکمه‌ها،



چوکات ها، پشت بندها، ستونها و پایه‌های آن‌ها،<sup>۳۴</sup> پوششها از پوست آتش داده قوچ و بز، پرده دروازه دخول،<sup>۳۵</sup> صندوق پیمان خداوند و میله‌های حمل و نقل آن، تخت رحمت،<sup>۳۶</sup> میز و ظروف آن و نان تقدمه،<sup>۳۷</sup> چراغدان طلائی با چراغها، تزئینات و تیل چراغ،<sup>۳۸</sup> قربانگاه طلائی، روغن مسح، خوشبوئی دودکردنی، پرده دروازه دخول خیمه،<sup>۳۹</sup> قربانگاه برنجی، شبکه و میله‌ها و لوازم و حوض و پایه‌های آن،<sup>۴۰</sup> پرده‌های صحن، ستونها، پایه‌ها، پرده دروازه صحن، طنابها، میخها و همه ظروفیکه در خیمه حضور خداوند استعمال می‌شدند.<sup>۴۱</sup> لباسهای نفیس بافتگی برای خدمتگاران عبادتگاه مقدس، یعنی لباس مقدس برای هارون کاهن و پسرانش، تا در هنگام اجرای وظیفه کاهنی از آن‌ها استفاده کنند.<sup>۴۲</sup> طبق امر خداوند به موسی، مردم اسرائیل همه کارها را تکمیل کردند.<sup>۴۳</sup> و موسی بعد از تفتیش و معاینه کارها قوم را برکت داد، زیرا هر چیزیکه ساختند مطابق هدایتی بود که خداوند به موسی داد.

## اجزای خیمه حضور خداوند

۱-۲ خداوند خطاب به موسی کرده گفت: «در روز اول ماه، خیمه حضور خداوند را برپا کن.<sup>۳</sup> صندوق پیمان خداوند را در آن بگذار و آنرا با پرده بپوشان.<sup>۴</sup> میز را هم با ظروف آن بیاور و در جای مخصوص آن قرار بده. همچنان چراغدان را بیاور و چراغ‌هایش را روشن کن.<sup>۵</sup> قربانگاه طلائی را برای خوشبوئی دودکردنی پیشروی صندوق پیمان بگذار و پرده دروازه دخول خیمه حضور خداوند را آویزان کن.<sup>۶</sup> قربانگاه قربانی سوختنی را پیش دروازه خیمه حضور خداوند بگذار.<sup>۷</sup> حوضچه را بین خیمه عبادت و قربانگاه قرار بده و آنرا از آب پر کن.<sup>۸</sup> صحن گرداگرد آنرا مرتب کن و پرده دروازه صحن را بیاویز.

۹ روغن مسح را بگیر و بر همه چیز هائیکه در خیمه حضور خداوند است پاش بده. اثاث و لوازم آنرا وقف خداوند کن تا پاک و مقدس شوند.<sup>۱۰</sup> بر قربانگاه خوشبوئی دودکردنی و ظروف آن هم روغن مسح را بپاش و آن‌ها را مقدس بساز.<sup>۱۱</sup> بعد بر حوضچه و پایه آن روغن مسح را

پاش بده و آنرا تقدیس کن.

<sup>۱۲</sup> سپس هارون و پسرانش را پیش دروازهٔ خیمهٔ عبادت آورده آن‌ها را غسل بده. <sup>۱۳</sup> لباس مقدس را به تن هارون کن و او را مسح نما تا برای وظیفهٔ کاهنی پاک و مقدس شود. <sup>۱۴</sup> بعد پسرانش را هم آورده پیراهن‌های شان را به تن شان کن. <sup>۱۵</sup> بعد آن‌ها را مسح کن مثلیکه پدر شان را مسح کردی، تا بتوانند بحیث کاهن مرا خدمت نمایند. و مسح شدن شان برای همیشه بوده اولادهٔ آن‌ها هم شایستهٔ وظیفهٔ کاهنی باشند.»

<sup>۱۶</sup> موسی همهٔ آنچه را که خداوند فرموده بود موبمو اجراء کرد. <sup>۱۷</sup> در روز اول ماه اول سال دوم اجزای خیمهٔ حضور خداوند را بهم یکجا کرد. <sup>۱۸</sup> چوکات‌ها را بر پایه‌ها قرار داد و ستون‌هایش را ایستاده کرد. <sup>۱۹</sup> پوشش اولی را بروی خیمهٔ حضور خداوند کشید و پوشش بیرونی را بالای آن انداخت. همان قسمیکه خداوند به موسی هدایت داده بود. <sup>۲۰</sup> دو لوحهٔ سنگی را که احکام ده‌گانهٔ خداوند بر آن‌ها نوشته شده بودند در صندوق قرار داد. میله‌ها را در حلقه‌های صندوق جا داد و تخت رحمت را بالای صندوق گذاشت. <sup>۲۱</sup> صندوق را بداخل خیمهٔ حضور خداوند آورد و حجاب و پرده را آویزان کرد. طبق فرمانیکه خداوند به موسی داده بود.

<sup>۲۲</sup> بعد میز را آورد و در جایگاه مقدس در قسمت شمال خیمهٔ حضور خداوند در بیرون حجاب قرار داد <sup>۲۳</sup> و نان را بالای میز به حضور خداوند تقدیم کرد. قراریکه خداوند به موسی امر فرموده بود. <sup>۲۴</sup> آنگاه چراغدان را در خیمهٔ عبادت آورد و در مقابل میز در قسمت جنوب آن گذاشت <sup>۲۵</sup> و چراغها را به حضور خداوند قرار داد. چنانکه خداوند به موسی هدایت داده بود. <sup>۲۶</sup> قربانگاه طلائی را در خیمهٔ حضور خداوند، پیش حجاب نهاد. <sup>۲۷</sup> خوشبوئی را بر آن دود کرد. طوریکه خداوند به موسی امر فرموده بود. <sup>۲۸</sup> پردهٔ دروازهٔ دخول خیمهٔ حضور خداوند را آویخت. <sup>۲۹</sup> قربانگاه قربانی سوختنی را پیش دروازهٔ خیمهٔ حضور خداوند گذاشت و قربانی سوختنی را به حضور خداوند تقدیم کرد. طبق هدایتی که خداوند به موسی داده بود. <sup>۳۰</sup> حوضچه را در بین خیمهٔ حضور خداوند و قربانگاه قرار داد و آنرا برای شستشو از آب پُر کرد. <sup>۳۱</sup> موسی،

هارون و پسرانش دست و پای خود را شستند.<sup>۳۲</sup> وقتی به خیمهٔ عبادت داخل شدند و پیش قربانگاه رسیدند شستشو کردند. طوری که خداوند به موسی امر فرموده بود.<sup>۳۳</sup> بعد صحن را به گرداگرد خیمهٔ حضور خداوند و قربانگاه هموار کرد. پردهٔ دروازهٔ دخول آنرا آویزان نمود. به این ترتیب وظیفهٔ موسی به انجام رسید.

## ابری خیمهٔ حضور خداوند را پوشاند

(همچنین در اعداد ۹: ۱۵ - ۲۳)

<sup>۳۴</sup> آنگاه ابری خیمهٔ حضور خداوند را پوشاند و جلال خداوند خیمه را پُر کرد.<sup>۳۵</sup> موسی نتوانست به خیمهٔ حضور خداوند داخل شود، زیرا ابر بر آن قرار گرفته و جلال خداوند آن را پُر ساخته بود.<sup>۳۶</sup> و هر وقتیکه ابر از بالای خیمهٔ عبادت برمی‌خاست، مردم اسرائیل براه خود ادامه می‌دادند و آن را تعقیب می‌کردند.<sup>۳۷</sup> و اگر ابر حرکت نمی‌کرد، مردم هم حرکت نمی‌کردند.<sup>۳۸</sup> به این ترتیب، ابر حضور خداوند، در ظرف روز بالای خیمه می‌ماند و هنگام شب آتش در بین ابر می‌بود تا مردم اسرائیل آن را دیده بتوانند و در سراسر دوران سفر خود همیشه آنرا می‌دیدند.